

<http://www.Fmehr.com>

فهرست مطالب

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
مقدمه	۷	تفاوت معجزه و سحر	۷۵
فصل اول	۱۱	چشم زخم	۷۷
عالم غیب	۱۳	آیه و آن یکاد	۷۸
قرآن و علم غیب	۲۴	چشم زخم در روایات	۸۰
فصل دوم	۳۵	سخنان معصومین	۸۲
ابلیس	۳۷	فصل چهارم	۸۵
جعل خلیفه	۴۰	انسان و فرشتگان	۸۸
سجده فرشتگان	۴۵	آفرینش فرشتگان	
آفرینش ابلیس	۴۹	در نهج البلاغه	۸۸
عدل الهی	۵۰	حقیقت فرشتگان در قرآن	۹۰
ابلیس از نگاهی دیگر	۵۳	بال فرشتگان	۹۱
فصل سوم	۵۷	گزینش فرشتگان	۹۴
مأموریت فرشتگان	۵۹	فرشتگان اطراف عرش	۹۵
داستان هاروت و ماروت	۵۹	نگرش مردم نسبت به ...	۹۷
تفسیری سمبلیک	۶۱	زن بودن فرشتگان	۹۷
حکومت حضرت سلیمان	۶۳	درخواست مردم از پیامبران	۱۰۰
مفهوم سحر	۶۶	ضرورت وحی	۱۰۴
اقسام سحر	۶۷	همگونی رهبر با مردم	۱۰۶
سحر از نظر قرآن	۶۷	ابلاغ وحی	۱۱۰
توهم	۷۱	فرشته وحی	۱۱۱
اقسام سحر	۷۲	حقیقت روح	۱۱۳
سحر از نظر معصومین (ع)	۷۳	پیام بشارت	۱۱۶
بطلان سحر	۷۴	۱- بشارت تولد یحیی	۱۱۶

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۶۴	۲ (از جنس آتش	۱۱۶	۲ - بشارت تولد عیسی
۱۶۵	۳ (توالد و تناسل	۱۱۶	ماجرای یحیی و عیسی
۱۶۶	۴ (صاحب تکلیف	۱۱۹	۳- بشارت تولد اسحاق
۱۷۱	۵ (استماع قرآن	۱۲۰	۴- بشارت تولد اسماعیل
۱۷۱	۶ (مخاطب تحدی	۱۲۰	۵ - آزمون حضرت داود
۱۷۲	۷ (همکاری با سلیمان	۱۲۲	۶ - بشارت پیروزی ...
۱۷۳	۸ (قدرت نو آوری	۱۲۳	نوع کمک ملائکه
۱۷۴	رانده شدن جن از آسمان	۱۲۵	صفات فرشتگان
۱۷۸	مروری بر مطالب	۱۳۰	اهداف سوق الجیشی
۱۸۰	مفهوم گسترده جن	۱۳۱	جنگ فرشتگان
۱۸۱	فصل ششم	۱۳۳	بشارت به توبه کنندگان
۱۸۳	انسان و شیطان	۱۳۴	مراقبت از اعمال انسان
۱۸۴	حکایت شیطان	۱۳۶	نامه اعمال
۱۸۶	نگاهی دیگر	۱۳۸	قبض روح
۱۸۶	قسمت اول ، انسان	۱۳۸	قبض روح گناهکار
۱۸۷	نکات قابل تأمل	۱۴۴	قبض روح نیکوکار
۱۸۹	تکبر اولین عنصر سقوط	۱۴۷	سنت نیکو یا ناپسند
۱۹۰	قسمت دوم ،عروج و هبوط	۱۴۸	فرشتگان عذاب
۱۹۱	نکات قابل تأمل	۱۵۰	عروج فرشتگان
۱۹۴	حرص و زیاده خواهی	۱۵۲	تعداد ملائکه
	قسمت سوم ، توبه	۱۵۴	کمک فرشتگان به انسان
۱۹۵	و اعتراف به خطا	۱۵۹	فصل سوم
۱۹۹	نکات قابل تأمل	۱۶۱	جن
۲۰۰	درس های آموزنده	۱۶۳	چهره جن در قرآن
۲۰۳	معرفی شیطان	۱۶۳	۱ (خلقت قبل از انسان

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۵۳	بلعم باعور	۲۰۳	الف (خطبه قاصعه
۲۵۶	حکایت ها	۲۱۱	ب (قرآن
۲۵۶	۱ (رؤیای صادقه		۱ - گفتگوی خداوند
۲۵۶	۲ (ابن سیرین	۲۱۱	و شیطان
۲۵۷	۳ (آهنگر	۲۲۲	نکات آموزنده
۲۵۸	۴ (عابد و شیطان	۲۲۳	۲ - مکر شیطان
۲۵۹	۵ (عابد فریب خورده		الف (محروم کردن
۲۶۰	۶ (حکایت نصوح	۲۳۴	از نعمتهای حلال
۲۶۱	فصل هفتم	۲۲۵	دعوت به حرام
۲۶۳	هبوط و عروج انسان	۲۲۹	ب (بر هم زدن صلح و ...
۲۷۴	منابع و مؤاخذ	۲۳۱	ج (فقر
۲۷۷	فهرست اعلام	۲۳۲	د (وعده های دروغ
۲۸۰	حی بن یقظان	۲۳۳	هـ (قساوت قلب
		۲۳۵	و (شرک
		۲۳۷	ز (حرص
		۲۳۸	ح (زینت دادن زشتی ها
		۲۴۲	ط (یأس
		۲۴۴	ی (حسد
		۲۴۷	ک (وسوسه
		۲۵۰	راه های فرار از دام شیطان
		۲۵۱	۱ - یاد خدا
		۲۵۲	۲ - توکل
		۲۵۳	۳ - عبرت از زندگی ...

مقدمه :

برخی از امور اعتقادی که مبنای اصولی در قرآن و حدیث دارند با برخی از امور خرافی و بی اساسی که در میان مردم رایج است و هیچ پایه و اساسی ندارد ، درهم آمیخته است . از این رو بسیاری می پندارند که این امور بی اساس هستند .

یکی از این امور مسئله " فرشتگان " و نقش آنان در جهان آفرینش است . فرشتگان از موجودات خداوند هستند که در عالم غیب به انجام مأموریت های مختلفی می پردازند . آنان جز تسلیم در برابر خداوند ، اختیار دیگری ندارد و بر اساس اراده حضرت حق به انجام امری ثابت می پردازند . اعتقاد به فرشتگان ، یکی از امور مورد توجه قرآن کریم است و از باور های مهم دینی به شمار می رود .

اعتقاد به فرشتگان از قدیم الایام در میان مردم رایج بوده است . اما دیدگاه آنان بیشتر منفعت طلبانه و سودجویانه بوده است . از این روی بیشتر با " جن کافر " که همانند انسان دارای دو گروه مؤمن و کافر هستند ، ارتباط برقرار می کردند و هدف آنان سوء استفاده از استعداد های مردم و پیشبرد مقاصد پلید و شیطانی بوده است .

با استفاده از استعداد مخفی جن به اموری چون ؛ سحر ، ایجاد اختلاف و کینه ، ایجاد وحشت و هراس ، تهدید و ... می پرداختند و جامعه انسانی را دچار اختلال و نا امنی می کردند .

قرآن کریم ، نگرش مردم نسبت به فرشتگان و جن را اصلاح کرد و ضمن تأکید بر اینکه این موجودات به اراده خدا و تحت فرمان او هستند ، هشدار داد که هر یک از آنان مأموریت خاص خود را دارند . اگر انسان در مسیر حقیقت و کمال مشی کند ، می تواند از استعدادهای ماورایی آنان بهره بگیرد . از همین روی در داستان حضرت سلیمان ، بیان شده است که آن حضرت از قدرت ، سرعت و استعدادهای خارق العاده این موجودات ، در مسیر پیشبرد مقاصد خود که گسترش حکومت الهی بود ، بهره می گرفت و آنان به قدری تسلیم فرمان حضرت سلیمان بودند ، که پس از مدتی که اگر مرگ سلیمان گذشت و با خورده شدن عصای او توسط موریانه به زمین افتاد ، آرزو کردند که کاش علم غیب داشتند و زودتر از مرگ سلیمان با خبر می شدند و تا این حد تن به خواری و ذلت می دادند . این اعتراف به آن معناست که آگاهی آنان بر علم غیب دارای حد و میزانی است که خداوند اراده کرده است . خلاصه آن که جن ، قبل از آدم خلق شده و گروه کافر آن به فساد و قتل پرداخته بودند و منفی کردن ذهنیت فرشتگان نسبت به موجودات صاحب اراده ، نقش مهمی داشتند . مردم نسبت به " ملائکه " نیز دیدگاه خاصی داشتند . آنان را دختران خدا می نامیدند و به پیامبران می گفتند که چرا از جنس فرشتگان نیستند و یا چرا به همراه آنان فرشته ای نازل نشده است . خداوند ضمن غیر منصفانه دانستن انتساب دختر بودن به فرشتگان ، حقیقت وجود آنان را تأکید می کند .

در قرآن و نهج البلاغه ، مسئولیت های مختلف فرشتگان بیان شده است و چنین آمده است که هر یک از فرشتگان به تناسب مسئولیتی که بر عهده دارد دارای ساختار ویژه ای است و تعبیر " بال " و اختلاف تعداد آن ، از همین مسئله ناشی می شود .

یکی از مهم ترین وظایف فرشتگان ، ابلاغ وحی است .
در این کتاب به مسائل مختلف و وظایف متعدد فرشتگان ، اشاراتی شده است .

این حقیر هرگز ادعا نمی کند که تمام مطالبی که درباره فرشتگان و جن و شیطان وجود دارد ، جمع آوری کرده ام . ولی این ادعا را می کنم که آنچه را که گرد آورده ام برای یک فرد علاقمند مناسب و مفید است و به شبهات او پاسخ می دهد .

با اعتراف به ضعف خویش از همه محققان و علاقمندان به نشر فرهنگ دین و اسلام ، انتظار دارم که بر من منت نهند و نواقص کار مرا تذکر دهند . از خداوند بزرگ برای همه جویندگان حقیقت آرزوی موفقیت و سلامت می کنم .

علی اکبر شایسته نژاد

اسفند ۱۳۸۴

فصل اول:

عالم غیب

عالم غیب

جهان آفرینش دارای دو صورت است ؛ صورت پیدا و صورت نهان . همانطور که در عالم آشکار انسان ، حیوان ، نبات ، جماد و ... وجود دارد . در عالم پنهان نیز موجوداتی مشغول تلاش و فعالیت می باشند .
موجودات عالم ، سه گروه اند :

۱- موجودات شریف و سودمند و خیر خواه و خداپرست که نام آنان "ملائکه" است .

۲- موجودات مضر ، آسیب رسان و مفسد که از طایفه "شیطان" هستند .

۳- موجوداتی که مانند انسان ، دارای گروه های خوب و بد ، کافر و مؤمن ، مضر و نافع ، خیرخواه و موذی به نام "جن" هستند .

فرشتگان کارگزاران خداوند هستند که در عالم غیب به انجام مأموریت خویش می پردازند . و ما برای آشنایی با این موجودات نخست باید اندکی درباره عالم غیب سخن بگوییم .

غیب و شهود ، دو نقطه مقابل یکدیگرند ، عالم محسوس و مشهود را عالم شهود گویند که در برابر آن جهان دیگری وجود دارد که با حواس ظاهری قابل ادراک نیست و واقعیت آن از حواس انسان پوشیده و حقیقت آن از او پنهان است .

خداوند بزرگ در آیات آغاز سوره بقره ، یکی از ویژگی های افراد متقی و پارسا که آنان را از افراد کافر و منافق جدا می کند ، ایمان به غیب معرفی می کند و می فرماید :

□ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ □^۱

(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند .

با لطف و اراده خداوند ، قسمتی از نیازهای زندگی انسان از آسمان ظاهری تأمین می شود . نور ، گرما، باران و ... از آسمان بر زمین نازل می شود اموری نیز از آسمان غیب که آسمان معنا و رحمت است ، بر زمین وجود انسان پرتو می افکند .

غیب مفهومی وسیع و گسترده دارد و می توان اموری چون اعتقاد به نزول وحی بر پیامبر عزیز اسلام(ص) ، عالم رستاخیز ، فرشتگان و کارگزاران ماوراء ماده و ... را از مصادیق آن معرفی کرد .

از آنجا که خداوند عزیز اعتقاد به فرشتگان را همراه با اعتقاد به پیامبران قبل و کتب آسمانی از اصول مهم دین اسلام معرفی می کند ، در می یابیم که کارگزاران غیبی خداوند در تربیت روح و نشو و نما و واقعیت وجودی ما یعنی آنچه به جان و درون ما مربوط می شود و از حواس ظاهری ما پنهان است ، اثری عمیق و ماندگار دارند .

□ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ

بِاللَّهِ وَبِمَلَائِكَتِهِ وَبِكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ □^۲

پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او به تمام سخنان خود کاملاً مؤمن می باشد.) و همه مؤمنان (نیز) به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده اند (و می گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذاریم (و به همه ایمان داریم).

پیامبر(ص) به عنوان پیشتاز و راهنمای طریقت به همراه آنان که در خط رهبری و تحت هدایت او به سرزمین نور گام می نهند ، در کنار امور ملموس و

^۱ - بقره : ۳

^۲ - بقره : ۲۸۵

محسوس به وجود فرشتگان و امور نهانی اعتراف می کنند و به جایگاه والای آنان، در تعالی و رشد خویش به اذن خداوند اعتراف دارند. نکته قابل تأمل مخصوصاً از دیدگاه کسانی که سور قرآن را مجموعه یک پارچه و دارای مفاهیمی به هم پیوسته و دارای مقاصدی مشخص و هماهنگ می دانند، آن که در آغاز سوره اعتقاد به غیب را از شاخصه های اصلی انسان های پروا پیشه معرفی می کند و در پایان سوره زبان حال پارسایان را تحت رهبری بی بدیل پیامبر عزیز اسلام (ص)، ترسیم می کند و سپس به آموزش راز و نیاز و دعا می پردازد. زیرا دعا نیز جلوه ای از همان تأثیر غیبی اراده خداوند است که در ظاهر هستی نمودی از خود به جای نمی گذارد.

ایمان به غیب شامل اموری است که انسان آن را ندیده و حس نکرده است بلکه با اعتقاد عمیق قلبی (یقین) نسبت به کتاب خدا و سخن پیامبر (ص) که بر عصمت متکی است [و در آن خطا و اشتباه و نسیان وجود ندارد] همراه است که شامل اموری چون: برانگیختن شدن در روز قیامت، وعد و وعید، بهشت و جهنم، عذاب و نعمت روز قیامت است. یکی از مصداق های ایمان به غیب از منظر مؤمنان، ایمان به قیام حضرت مهدی (عج) است که در روایات اهل بیت نیز وارد شده است.^۱ اعتقاد به وحی و قرآن، نیز از مصادیق بارز ایمان به غیب است.^۲

ممکن است، گفته شود منظور از غیب امور پنهانی است که بندگان خدا جز با راهنمایی و هدایت خداوند بزرگ، آن را نخواهند فهمید.^۳

ابن جریر می گوید: مراد از غیب وحی است، خداوند عزیز می فرماید:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^۴، ای علی وحیه،

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش [بر وحی خویش] آگاه نمی سازد.

و قوله: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾^۵

و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد!

^۱ - البرهان، ج ۱، ص ۱۲۴ / تفسیر شریف لاهیجی نیز از کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» از امام صادق علیه السلام، نقل کرده است. / مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۲۱ / نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۱

^۲ - رک: آلاء الرحمن / تبیان، ج ۱، ص ۵۵ / تقریب القرآن الی الاذهان، ج ۱، ص ۱۰۴

^۳ - ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۷

^۴ - جن: ۲۶

^۵ - تکویر: ۲۴

حسن بصری می گوید: غیب آخرت است^۱

تفسیر جوامع الجامع از دیدگاهی دیگر به مسئله نگریسته و نوشته است :
 متقین کسانی هستند که به غیب ایمان دارند، در حالی که ایمانشان از نظر
 مردم پنهان است و آنان در حقیقت متلبس به لباس خفا و پنهان کاری هستند.
 و از ابراز ایمان و اعتقاد خویش به شکل ریا و خودنمایی ابا دارند. آیه شریفه
 می فرماید : او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد! قرآن
 کریم می فرماید : \square يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ \square ^۲ متقیان همانهایی هستند که از
 خدای خود در نهان (و آشکار) می ترسند^۳
 برخی از مفسران ، اعتقاد اجمالی به امور غیبی را کافی دانسته و گفته اند :
 معارف و حقایق دینی بر دو قسم است:

قسم اول اموری است که تا انسان آنها را نشناسد و معتقد نشود ایمان وی
 تحقق نمی یابد مانند اصول پنجگانه و ضروریات دین و مذهب

قسم دوم اموری که در اکثر تعالیم دینی وجود دارد که آنها نیز بر دو قسم است:
 ۱ - اموری که هر چه بیشتر درباره آنها تفکر و تدبّر شود موجب کمال ایمان
 می گردد مانند شناختن صفات خداوند و تدبّر و تفکر در آیات الهی و شناختن
 فضائل پیغمبر و امام و امثال اینها

۲ - اموری که اعتقاد اجمالی به آنها کافی است و شناختن تفصیلی آنها
 ضروری نیست مانند خصوصیات عالم دیگر از قبیل حقیقت صراط و میزان و
 نعمت های بهشت و عذاب های دوزخ و نظائر اینها^۴
 یکی دیگر از مفسران می نویسد :

مؤمنان به غیب ، معتقدند که عالم وجود ، به مراتب وسیع تر و بزرگ تر از
 عالم محسوس است . و خالق عالم وجود ، ازلی و ابدی و در علم ، قدرت و
 ادراک نامتناهی است و او این عالم را بر اساس نظمی دقیق ولی درهم
 ریختنی آفریده است . آنان معتقدند که انسان به دلیل برخورداری از « روح
 انسانیت » از بسیاری حیوانات برتر است و مرگ او به معنای نابودی و هلاکت

۱ - تفسیر روض الجنان و روح الجنان (ابوالفتح)، ج ۱، ص: ۱۰۴

۲ - انبیاء: ۳۹

۳ - ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص: ۲۰

۴ - أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۱۳۷

۲ - الأمل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱، ص: ۷۷

نیست ، بلکه مرحله ای از مسیر تکامل انسان و روزنه ای به جهانی وسیع تر و بزرگتر است .^۱

مرحوم آیت الله طالقانی درباره ایمان به غیب سخن مفصلی دارد که خلاصه آن چنین است :

ایمان غیر از علم و یقین است، زیرا در معنای ایمان عشق و علاقه، تعظیم و تقدیس و پیوستگی می باشد، تنها علم به چیزی موجب ایمان به آن نمی گردد، در فارسی ایمان به گرائیدن ترجمه می شود، گرائیدن پیوستگی و جور شدن را می رساند . کلمه ایمان بیش از گرائیدن ، رساندن به امن را نیز می رساند ، اگر به همراه مفعول نباشد، به مفهوم خود را به امنیت رساندن است .

طلب امنیت و گریز از فناء ، انسان را پیوسته به تلاش و امنی دارد تا امنیت خاطر یابد. دلبستگی به محسوسات و جسمانیات که خود پیوسته در حال فناء و تغییر است اضطراب و ناامنی را بیشتر می نماید، پس چاره چیست؟

اگر این نگرانی ها و طپش های درونی لازمه عشق و علاقه و دلبستگی به پدیده های ناپایدار و سایه های حس و خیال است پس لازمه بریدن و روگرداندن از اینها ، امنیت خاطر و آرامش قلب است. حال این سؤال پیش می آید؛ مگر انسان که تار و پود ضمیرش از عشق و محبت و علاقه است می تواند با بریدن عشق و علاقه انسان باشد و زنده بماند؟! جواب این است که آزاد شدن و بریدن از این علائق وابستن و گرائیدن به غیب است، غیب همانست که باید با عقل و ضمیر دریافت ، آن اصول و حقایق ثابتی است که جمال و کمال و زیبائی ها از آنجا بر این جهان منعکس شده است . دلبستگی به اموری که هستیش حرکت و فناء است جز اندوه و رنج و اضطراب در پی ندارد، گاهی اندکی از رنج و اندوه روی دل را این صورت های نااصل بر می گرداند و علاقه هایی را می برد یا سست می نماید . ولی این حالات بیشتر مردم را در دام اشباح وهم و خیال افکند. گاهی عقل فطری می خواهد که چشم باز کند تا پشت پرده محسوسات، علل و معقولات را چنان که هستند درک نماید، ولی در بند قیاس می افتد و حس و خیال دریافت فطری را به صورت دیگر در می آورد و غیر واقع می نمایاند، مانند طفلی که آواز مرغی را بر شاخسار بلندی می شنود و اندام و پر و بال زیبای آن را زیر شعاع نور و از میان برگ ها می بیند

و به آن دل می دهد ، برای رسیدن به آن با سنگ آن را به زیر می اندازد و به چنگ می گیرد . آیا این پیکر نیمه جان افسرده یا بی جان مرده همانست که بال می زد و نغمه سر می داد . آنچه خیال و وهم و عقول محدود از حقایق هستی بخش درک می نمایند، شبحی از آن است . دریاچه هر چه صافتر و آرامتر باشد کوه ها و صورت ابرها را بهتر می نمایاند و آنچه نیست نمی نماید . اگر نور هدایت خداوند که نور آسمان ها و زمین است تابید و آیات بیناتش دیده عقل را به محیط داخلی نفس و عالم غیب روشن ساخت توجه انسان از محسوسات و متغیرات به سوی آن عالم برمی گردد . معنای ایمان به خصوص با فعل مضارع دلالت بر استمرار و تکامل دارد. این حرکت عقلی از شک بین اصالت محسوسات و معقولات شروع می شود و به سوی ظن و اعتقاد و مراتب یقین (گمان، باور، دریافت) پیش می رود، بنا بر این

□ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ □

صفتی برای متقین پس از واقع شدن در معرض نور هدایت است . یعنی: متقین که نور هدایت روشنشان نموده است ، به غیب می گرایند^۱.
الجدید فی التفسیر نوشته است :

ممکن است منظور از ایمان به غیب ، اعتقاد به امام غایب باشد . آیه زیر شاهد بر این سخن است :

□ يَقُولُونَ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ، فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ □^۲

می گویند: «چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟!» بگو: «غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است! شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم! (شما در انتظار معجزات بیهانه جویانه باشید، و من هم در انتظار مجازات شما!)»

و غیب حجت خداست ، زیرا خداوند می فرماید :

□ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً □^۳، ای حجه.

و ما فرزند مریم [عیسی] و مادرش را آیت و نشانه‌ای [یعنی حجت خدا] قرار دادیم .

^۱ - رک : پرتوی از قرآن، ج ۱، ص: ۵۶

^۲ - یونس : ۲۰

^۳ - مؤمنون : ۵۰

اولین مرتبه غیب که مطلق غیب است و ایمان به آن واجب است ، شامل غیب الوهیت است که لازمه آن آخرت ، وحی ، آنچه بر پیامبر اسلام(ص) و پیامبران قبل از او نازل شده است . محور غیب بر عبادت خداست و آن نماز و مراعات حال عیال خداوند یعنی انفاق است . سپس ایمان به ملائکه و ... تقوی از ایمان به الوهیت ، آخرت و وحی سرچشمه می گیرد و در نماز رابطه با خالق و در زکات رابطه با خلق ، متجلی می گردد.^۱

بانو امین اصفهانی می نویسد :

غیب چیزی را گویند که به حواس ظاهره مثل دیدن ، شنیدن یا به باقی حواس نتوان آن را ادراک نمود . وجود خداوند ، قیامت و امور اخروی غائب از انظار ما است و در این شرایطی که ما در آن زندگانی می نمائیم وجود انبیاء و ائمه (ع) حتی امام زمان ما که بایستی پیش رو ما و راهنمایی ما باشد و باید در این راه ظلمانی و پر خطری که پیش داریم از نور ولایت او اقتباس نمائیم تا اینکه در امن و امان به منزل برسیم از نظر ما غائب است و به ظاهر دست ما از دامن کرم او کوتاه است اگر چه آن بزرگوار در هیچ حالی غافل از حال شیعیان خود نخواهد بود و همیشه مراقب حال آنها می باشد.

پس معلوم می شود کسی که در این زمان دارای ایمان کامل باشد ، دارای مقام ارجمندی است . و از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است :

«واشوقاه الی اخوانی فی آخر الزمان»

پیغمبر اکرم (ص) با آن جلالت شأن اظهار شوق به ملاقات مؤمنین در این زمان فرموده و آنها را برادران خود معرفی نموده است.

و نیز در فضیلت مؤمنین در آخر الزمان فرموده اند : آنها «بسواد علی بیاض»^۲ ایمان آورده اند .

ایمان به غیب و حقایقی که انسان به شکل مستقیم به آن دست نمی یابد و برای رسیدن به آن باید از اموری که مشهود است ، بهره گیرد . بشر به واسطه امور غیب ، از آینده و گذشته آگاه می گردد .

^۱ - الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۱۷۱

^۲ - مخزن العرفان، ج ۱، ص ۹۷

بالا ترین مرتبه غیب و آشکارترین آن ، ایمان به خداوندی است که آیات و نشانه های او در همه آفاق و در هر چیزی آشکار است ... ایمان به نماز رابطه مستقیم روحی بین انسان و خدا را عمق می بخشد و پلی میان حضور و غیب است.^۱

قرآن کریم همواره اصرار و تأکید دارد که بندگان خدا نظر خود را منحصر در محسوسات و مادیات نکنند و ایشان را تحریک می کند که از عقل سلیم و قلب خالص پیروی کنند^۲

نتیجه سخن آن که « ایمان به غیب » یکی از اصول اساسی اعتقادی مؤمنان و پارسایان است و اعتقاد به « فرشتگان » که از نظر ما پنهان هستند ، یکی از مبنای اعتقادی ماست .

از برهان عقل و حس راهی برای اثبات وجود آنها نمی توان استفاده کرد . از آیات و اخبار نیز حقیقت ملائکه بدست نمی آید بلکه تنها چیزی که استفاده می شود اینست که آنان دارای نزول و عروج و بال و ... که مناسب عالم خودشان است می باشد . و با اراده و اذن الهی به صور مختلف در می آیند . مانند صورت انسان و ... مانند ظهور بر حضرت ابراهیم در مورد بشارت به اسحق و بر حضرت لوط در موقع هلاک کردن قوم او، و بر مریم در موقع تولد عیسی و در جنگ بدر برای یاری مسلمین ... همه آنها معصوم و مطیع اوامر الهی بوده و کوچکترین تخلفی از آنها سر نمی زند^۳

خداوند عزیز می فرماید :

﴿ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴾^۴

کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دور و درازی افتاده است.

همچنین خداوند دشمنی با فرشتگان را دشمنی با خودش خوانده است

﴿ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ
وَإِسْحَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴾^۵

^۱ - من هدی القرآن ، ج ۱ ، ص ۱۰۳

^۲ - ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱ ، ص ۷۳

^۳ - اطیب البیان ، ج ۲ ، ص ۱۲۶

^۴ - نساء : ۱۳۶

کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران است.

پس از آنکه خداوند تعالیم عالی اسلام را توسط جبرئیل بر قلب پیامبر اسلام (ص) نازل کرد، قوم یهود به جبرئیل به دشمنی پرداختند و او را عامل مسخ و نابودی دین خود پنداشتند، خداوند عزیز فرمود: فرشتگان تحت فرمان او و از بندگان او هستند و هرکس با آنان دشمنی ورزد در واقع با خداوند دشمنی کرده است.

در تفسیر اطیب البیان آمده است:

عداوت و دشمنی با ملائکه و فرستادگان خدا که مأمور امر الهی و از جانب او می باشند، عداوت با خداست زیرا ملائکه و رسل شأنی جز امتثال اوامر الهی ندارند. عداوت ملائکه و رسل و جبرئیل و میکائیل را در ردیف عداوت خود می شمارد، و گر نه هیچکس مستقیماً اظهار عداوت با خدا نمی کند چه معتقد به خدا باشد و چه منکر او، و این اختصاص به فرشتگان و انبیاء ندارد بلکه عداوت با اوصیاء و اولیاء و کتب الهی و دین و احکام او نیز عداوت با خود او است.^۲

آیت الله طالقانی نوشته است:

کینه و دشمنی قوم یهود با شخص و عنوان قومی و عربی این پیامبر نبوده است چون با او از این جهات سابقه خصومتی نداشتند. پس دشمنی آنان با رسالت و دعوت او می باشد که آنهم از خود او نبود. این رسالت و وحی از مبادی بالاتری است که نفوس مستعد را به سوی خیر و کمال پیش می برد و بر هر مستعدی به حسب استعداد وی حق و حکم را القاء می نماید. این مبدء الهام بخش و فرود آورنده وحی (که بزبان عبرانی به عنوان جبرائیل بآن اشاره می شده) بحسب اراده و مشیت حکیمانه خداوند و اذن وی، قلوبی را از پرتو وحی و الهام روشن می کند. پس در حقیقت دشمنی یهود با این گونه مبادی و مبدء المبادی است.^۳

^۱ - بقره: ۸۸

^۲ - ج ۲، ص ۱۱۸

^۳ - پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۳۶

در تفسیر تبیان آمده است که یهود می گفتند جبرئیل دشمن و میکائیل دوست ماست.^۱

از آنجا که اعتقاد به فرشتگان که در بین مردم وجود دارد، در بسیاری از موارد با برخی امور خرافی و غیر دینی آمیخته شده است، در این نوشتار سعی داریم که تا حد امکان به بررسی جایگاه و نقش فرشتگان، در تحقق اراده خداوند، در عالم آفرینش و وجود انسان بپردازیم.

خداوند در قرآن کریم از فرشتگان با نام "ملائک" یاد کرده است. برخی از ویژگی هایی که خداوند برای فرشتگان بیان کرده است، عبارتند از: موجوداتی با کرامت و بزرگواری که به فرمان خدا، عالم غیب و شهود را به هم مرتبط می کنند.

آنان از طرف خداوند مأموریت می یابند تا امور کوچک و بزرگی را سامان دهند.

فرشتگان هرگز در انجام وظیفه خود سستی نمی کنند و شکست ناپذیرند زیرا قادر بر هیچ کاری جز اطاعت از امر خداوند نیستند.

فرشتگان موجوداتی هستند که جنبه جسمانی و مادی ندارند به همین دلیل تباهی، فساد، تغییر، تکامل تدریجی، زاد و ولد و ... ندارند.

آنان به فرمان خدا، با مؤمنان همکاری می کنند و زمینه و راه سعادت آنان را فراهم می کنند. و پیوسته بر انسان های صالح درود می فرستند و برای آنان دعای خیر می کنند.

ملائکه و ملک و ملکوت؛ از لغت عبری و سریانی گرفته شده است و این کلمات مانند ماده عربی به معنی تسلط است.

و چون آفرینش ملائکه از عالم ماوراء ماده است و حدود و قیود در آنجا کمتر است، تسلط و نفوذ و قدرت در آنجا بیشتر خواهد بود. ازاین رو مأمورین الهی از ملائکه انتخاب می شوند.

کلمه "ملائکة" جمع ملک- به فتحه لام- است، که موجوداتی هستند مخلوق خدا، و واسطه هایی بین او و بین عالم مشهود، که آنان را موکل بر امور عالم تکوین و تشریع کرده است، و بندگان محترمی هستند که هرگز خدا را در هر

صورتی که به ایشان فرمان بدهد نافرمانی نمی‌کنند و به هر کاری مأمور شوند انجام می‌دهند]. همه ملائکه واسطه‌های بین خدا و خلق هستند . خلاصه سخن آنکه خداوند متعال در آیات قرآن ، غیب را بر شهادت مقدم داشته است و این به آن دلیل است که امور غیبی بسیار زیاد و بی‌نهایت هستند . اما اموری که ما می‌توانیم آنها را شهود کنیم و بشناسیم ، گرچه اندک نیستند ولی محصور و محدود هستند .

علم غیب نیز دو گونه است . بخشی از آن برای همه بندگان خدا ، در صورتی که شرایط خاصی را که در نصوص دینی آمده است ، حائز شوند ، آشکار و مشهود می‌شود . مخصوصاً برای پیامبر (ص) و ائمه که دارای مقام بزرگ عصمت هستند ، این گونه امور غیبی در نهایت وضوح و روشنایی هستند .

اما بخش دیگری از غیب ، در هیچ شرایطی از نهان پا به عرصه عیان و شهود نمی‌گذارد و خداوند متعال آگاهی از آن را به خود اختصاص داده و کسی از آن آگاه نمی‌شود . قسمتی از این غیب فقط در سرای دیگر که سرای جاودانه است ، آشکار می‌شود و در جهان مادی در دسترس اندیشه بشر نیست .

این نکته نیز قابل توجه است که غیب و شهادت ، امور نسبی هستند برخی امور برای عده‌ای از آفریدگان خدا ، نهان و برای عده‌ای آشکار است . از آن جمله اموری است که برای جن و فرشتگان هویدا و از انسان مخفی است .

قرآن و علم غیب :

قبل از بیان آیات قرآن در مورد علم غیب ، قطعه پروین اعتصامی در مورد
 "روش آفرینش" را مرور می کنیم :

سخن گفت با خویش ، دلوی به نخوت

که بی من ، کس از چه ننوشیده آبی

ز سعی من ، این مرز گردید گلشن

ز گلبرگ ، پوشید گلبن ثیابی

نیاسودم از کوشش و کار کردن

نصیب من آمد ایاب و ذهابی

بر آشفست بر وی طناب و چنین گفت

به خیره نبستند بر تو طنابی

نه از سعی و رنج تو کز زحمت ما

اگر چهر گل را بود رنگ و تابی

شنیدند ناگه درین بحث پنهان

ز دهقان پیر آشکارا عتابی

که آسان شمردید این رمز مشکل

نکردید نیکو سؤال و جوابی

دبیران خلقت درین کهنه دفتر

نوشتند هر مبحثی را کتابی

اگر دست و بازو نکوشد ، شما را

چه رأی خطا و چه فکر صوابی

ز باران تنها چمن گل نیارد

بباید نسیم خوش و آفتابی

به هر جا چراغی است ، روغنش باید

بود کار هر کارگر را حسابی

اگر خون نگردد، نماند وریدی

اگر گل نروید، نباشد گلابی

یکی کشت تاک و یکی چید انگور

یکی ساخت زان سرکه ای یا شرابی

به کوه ار نمی تافت خورشید تابان

به معدن نمی بود لعل خوشابی

نشستند بسیار شب، خار و بلبل

که تا غنچه ای در چمن کرد خوابی

برای خوشی های فصل بهاران

خزان و زمستان کنند انقلابی

بسی کارگر باید و کار، پروین

در آبادی هر زمین خرابی^۱

آیات قرآن، در زمینه علم غیب، دو دسته اند.

الف (آیاتی که علم غیب را مخصوص خدا معرفی کرده و از غیر او نفی می نماید .

□ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ □^۲

کلیدهای غیب نزد خدا است که جز او کسی آنها را نمی داند

□ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ □^۳

بگو هیچیک از کسانی که در آسمانها و زمین هستند، غیب را نمی دانند، جز خدا

□ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ □^۴

بگو من به شما نمی گویم خزائن خداوند نزد من است، و من غیب را نمی دانم

□ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ □^۵

۱ - گزیده ای از قطعات، صص ۲۱۴ - ۲۱۶

۲ - انعام : ۵۹

۳ - نمل : ۶۵

۴ - انعام : ۵۰

۵ - اعراف : ۱۸۸

اگر من غیب را می دانستم خیر فراوانی برای خود فراهم می نمودم

﴿ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ 》^۱

بگو غیب مخصوص خدا است

ب) این آیات ، نشان می دهد که اولیای الهی " اجمالاً " از غیب آگاهی داشته اند .

﴿ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ 》^۲

چنان نبود که خدا شما راز علم غیب آگاه کند ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمیگزیند (و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می گذارد)

درباره معجزات حضرت مسیح می خوانیم که فرمود:

﴿ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ 》^۳

من شما را از آنچه می خورید، یا در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم.

آیه مورد بحث نیز با توجه به استثنایی که در آن آمده نشان می دهد که خداوند قسمتی از علم غیب را در اختیار رسولان برگزیده اش قرار می دهد .

آیات فراوانی از قرآن ، مشتمل بر خبرهای غیبی است ، مانند آیه :

﴿ غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ 》^۴

رومیان مغلوب شدند، و این شکست در سرزمین نزدیک واقع شد، اما آنها

بعد از این مغلوبیت به زودی غالب خواهند شد در عرض چند سال

﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدٌ إِلَى مَعَادٍ 》^۵

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (مکه) بازمی گرداند

﴿ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِينَ 》^۶

شما به خواست خدا مسلماً وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت و

وحی آسمانی که بر پیامبران نازل می شود ، نیز نوعی غیب است

^۱ - یونس : ۲۰

^۲ - آل عمران : ۱۷۹

^۳ - آل عمران : ۳۹

^۴ - روم : ۱-۲

^۵ - قصص : ۸۵

^۶ - فتح : ۲۷

روایات زیادی نشان می‌دهد پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع)، اجمالا از غیب آگاهی داشتند و گاه از آن خبر می‌دادند.

مثلا در داستان فتح مکه، "حاطب بن ابی بلتعه" نامه‌ای به مردم مکه نوشت و به دست زنی به نام "ساره" داد تا به مشرکان مکه برساند و آنها را از حمله قریب الوقوع لشکر اسلام آگاه سازد. آن زن نامه را در میان گیسوان خود پنهان کرد و به سوی مکه حرکت نمود. پیامبر (ص)، علی (ع) و بعضی دیگر از مسلمانان را به سراغ او فرستاد و فرمود: در منزلگاهی که نامش "روضه خاخ" است به چنین زنی برخورد می‌کنید که نامه‌ای از "حاطب" به مشرکان مکه دارد، نامه را از او بگیرید. آنها آمدند و آن زن را یافتند، او در آغاز شدیداً انکار کرد، ولی سرانجام اعتراف نمود و نامه را از او گرفتند.

همچنین ماجرای جنگ "موتة" و شهادت جعفر و بعضی دیگر از فرماندهان اسلام که در همان لحظه وقوع، پیامبر (ص) در مدینه مسلمانان را از آن آگاه کرد.

در "نهج البلاغه" نیز پیشگویی‌های بسیاری از حوادث آینده به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد علی (ع) این اسرار غیب را می‌دانست.

امام (ع) در مذمت اهل بصره می‌فرماید:

و من کلام له (ع) فی ذم اهل البصرة: « کَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى
قَرِيَّتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ حَتَّى مَا يُرَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفُ الْمَسْجِدِ
كَأَنَّهُ جَوْجُؤُ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ »^۱

گویا می‌بینم عذاب خدا از آسمان و زمین بر شما فرود آمده و همه غرق شده‌اید، تنها قله بلند مسجدتان همچون سینه کشتی در روی آب نمایان است!

در روایات دیگری که علمای اهل سنت و شیعه نقل کرده‌اند، پیشگویی‌های متعددی از آن حضرت (ع) آمده است.

به "حجر بن قیس" فرمود: که تو را بعد از من مجبور به لعن می کنند .
در باره " مروان " فرمود :

او پرچم ضلالت را بعد از پیری به دوش خواهد کشید .
" کمیل بن زیاد " به " حجاج " گفت که " امیر مؤمنان علی (ع) به من خبر داده که
تو قاتل منی .

و آنچه در باره خوارج نهروان فرمود که در جنگ با آنها از گروه ما، ده نفر
کشته نمی شود، و از آنها ده نفر نجات نمی یابد و واقعا چنین شد .

در روایات اهل بیت (ع) نیز در احادیث متعددی مبنی بر علم غیب امامان
معصوم ، نقل شده است . به طوری که روایات آگاهی پیامبر (ص) و امامان
معصوم ص بر اسرار غیب در حد تواتر است .

منظور از اختصاص علم غیب به خدا ، علم ذاتی و استقلال است . هیچ کس
غیر از او مستقلا ، هیچگونه آگاهی از غیب ندارد و هر چه دارد از الطاف و
عنایت او است و جنبه تبعی دارد .

قرآن می فرماید :

﴿ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ ﴾^۱

خداوند هیچکس را از اسرار غیب آگاه نمی کند، مگر رسولانی را که مورد
رضایت او هستند .

در " نهج البلاغه " ، وقتی علی (ع) از حوادث آینده خبر می داد (و حمله مغول را
به کشورهای اسلامی پیش بینی می فرمود) یکی از یارانش عرض کرد : ای
امیرمؤمنان آیا دارای علم غیب هستی؟ حضرت خندید و فرمود:

قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَقَدْ أُعْطِيَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمُ الْغَيْبِ
فَضَحِكَ وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَكَانَ كَلْبِيًّا « يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ
غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعْلَمُ مِنْ ذِي عِلْمٍ »^۲

^۱ - جن : ۲۶ - ۲۷

^۲ - نهج البلاغه ، ۱۸۶ / بحار الانوار ، ج ۲۶ ، ص ۱۰۳

این علم غیب نیست، این علمی است که از صاحب علمی (پیامبر) آموخته‌ام !

مطلب دیگر اینکه : اسرار غیب دو گونه است :

قسمتی مخصوص به خدا است و هیچکس جز او نمی‌داند . مانند برپایی قیامت

و ...

قسمتی از آن را به انبیاء و اولیاء می‌آموزد ، چنان که در نهج البلاغه می‌فرماید :

« لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ تَعْلَمُ مِنْ ذِي عِلْمٍ وَ إِنَّمَا عِلْمُ

الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عِنْدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ :

□ « إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، وَ

مَا تَذَرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ » □

علم غیب تنها علم قیامت و آنچه خداوند در این آیه برشمرده است می‌باشد

آنجا که می‌فرماید: آگاهی از زمان قیامت مخصوص خدا است و او است که

باران را نازل می‌کند، و آنچه در رحم مادران است می‌داند، و هیچکس

نمی‌داند فردا چه می‌کند یا در چه سرزمین می‌میرد^۱

امام (ع) در شرح این معنی افزود : خداوند سبحان از آنچه در رحم‌ها قرار دارد

آگاه است، پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا؟ سخاوتمند است یا بخیل؟

سعادت‌مند است یا شقی؟ اهل دوزخ است یا بهشت؟ ... اینها علوم غیبی که غیر

از خدا کسی نمی‌داند و غیر از آن علوم است که خدا به پیامبرانش تعلیم

کرده و او به من آموخته است^۲ . ممکن است بعضی از انسان‌ها علم اجمالی به

وضع جنین یا نزول باران و مانند آن پیدا کنند ، اما علم تفصیلی و آگاهی بر

جزئیات این امور مخصوص ذات پاک خدا است . همانگونه که در مورد قیامت

ما نیز علم اجمالی داریم ، اما از جزئیات و خصوصیات قیامت بی‌خبریم . و اگر

در روایات آمده است که پیامبر یا امامان از بعضی از نوزادان، یا از پایان عمر

بعضی از افراد خبر دادند، مربوط به همان علم اجمالی است.

بعضی گفته اند : اسرار غیب در دو جا ثبت است : در " لوح محفوظ " (خزانه مخصوص علم خداوند) که هیچگونه دگرگونی در آن رخ نمی‌دهد و هیچکس از آن آگاه نیست و " لوح محو و اثبات " که علم به مقتضیات است نه علت تامه. و به همین دلیل قابل دگرگونی است و آنچه دیگران نمی‌دانند مربوط به همین قسمت است.

امام صادق (ع) فرمود :

« إِنَّ لِلَّهِ عِلْمًا لَمْ يَغْلَمْهُ إِلَّا هُوَ وَ عِلْمًا أَغْلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ فَمَا أَغْلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ أَنْبِيَائُهُ وَ رُسُلُهُ فَتَحْنُ نَعْلَمُهُ »^۱

خداوند علمی دارد که جز خودش نمی‌داند و علمی دارد که فرشتگان و پیامبران را از آن آگاه ساخته، آنچه را به فرشتگان و پیامبران و رسولانش داده ما می‌دانیم .

از امام علی بن الحسین (ع) فرمود :

« كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْتُكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ آيَةٌ آيَةٌ فَقَالَ: قَوْلُ اللَّهِ « : يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ »^۲

اگر آیه‌ای در قرآن مجید نبود من از آنچه در گذشته اتفاق افتاده، و حوادثی که تا روز قیامت اتفاق می‌افتد، خبر می‌دادم، کسی عرض کرد کدام آیه؟ فرمود: خداوند می‌فرماید يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ: خدا هر چیزی را بخواهد محو می‌کند، و هر چیزی را بخواهد ثابرد و ام الكتاب (لوح محفوظ) نزد او است.

بعضی نیز گفته اند : خداوند بالفعل از همه اسرار غیب آگاه است، ولی انبیاء و اولیاء ممکن است بالفعل بسیاری از اسرار غیب را ندانند . اما هنگامی که اراده کنند خداوند به آنها تعلیم می‌دهد . البته این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می‌گیرد . آیات و روایاتی که می‌گویند آنها نمی‌دانند اشاره به ندانستن فعلی است و آنها که می‌گویند می‌دانند اشاره به امکان دانستن آن . مثل آنکه کسی

^۱ - بحار الانوار ، ج ۲۶ ، ص ۱۶۰ و ج ۸۹ ، ص ۹۶

^۲ - کافی ، ج ۱ ، ص ۲۵۸

نامه‌ای را به انسان بدهد که به دیگری برساند ، در اینجا می‌توان گفت: او از محتوای نامه اطلاعی ندارد و در عین حال می‌تواند نامه را باز کند و با خبر شود . گاه صاحب نامه اجازه مطالعه را به او داده ، در این صورت می‌توان او را عالم به محتوای نامه دانست و گاه به او اجازه نداده است.

عمار سباطی درباره علم غیب از امام صادق (ع) سؤال کرد . امام (ع) فرمود :

عَمَّارُ السَّابَّاطِيُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْإِمَامِ يَعْلَمُ الْغَيْبَ
« فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَغْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ »^۱

هنگامی که امام اراده می‌کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم می‌دهد .

با این مطلب ، بسیاری از مشکلات در زمینه علم پیامبر (ص) و امام (ع) حل می‌شود . از جمله اینکه : چگونه آنها ، آب یا غذایی را که مثلاً مسموم بود می‌خوردند ، در حالی که جایز نیست انسان به کاری وجب خطر برای او است اقدام کند . باید گفت : در این گونه موارد پیامبر (ص) یا امام (ع) اجازه نداشته‌اند که اراده کنند تا اسرار غیب بر آنها آشکار گردد.

گاهی مصلحت ایجاب می‌کند پیامبر (ص) یا امام (ع) مطلبی را نداند ، یا آزمایشی برای او صورت گیرد که موجب تکامل او گردد . همانگونه که در داستان " لیلۃ المبيت " آمده است که علی (ع) در بستر پیغمبر خوابید ، در حالی که از خود آن حضرت نقل شده است که نمی‌دانست توسط مشرکان قریش شهید خواهد شد یا جان به سلامت می‌برد . اگر امام (ع) می‌دانست که در بستر پیامبر (ص) می‌خوابد و صبح سالم برمی‌خیزد ، افتخاری محسوب نمی‌شد و آنچه در آیات قرآن و روایات در اهمیت این ایثارگری وارد شده ، موجه به نظر نمی‌رسید.

از طرفی ، مخاطبین روایات مختلف بوده اند . آنها که استعداد و آمادگی پذیرش مساله علم غیب را در باره امامان داشتند ، حق مطلب به آنها گفته می‌شد . ولی به افراد مخالف ، ضعیف و کم استعداد به اندازه فهم شنونده مطرح می‌گشت .

^۱ - کافی ج ۱ ، ص ۲۵۷ ، بحار الانوار ، ج ۴ ، ص ۱۱۸

در حدیثی می‌خوانیم که ابو بصیر و چند تن از یاران بزرگ امام صادق (ع) در مجلسی بودند ، امام غضبناک وارد مجلس شد . هنگامی که نشست در حضور جمع فرمود:

« يَا عَجَبًا لِقَوْمٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَّتِي فَلَأَنَّهُ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ »^۱

عجیب است که عده‌ای گمان می‌کنند ما علم غیب داریم، هیچکس جز خداوند متعال از غیب آگاه نیست، من الان می‌خواستم کنیزم را تأدیب کنم از دست من گریخت ، ندانستم در کدامیک از اطاق های خانه است!!

راوی حدیث می‌گوید: هنگامی که امام (ع) از مجلس برخاست من و بعضی دیگر از یاران حضرت وارد اندرون منزل شدیم و گفتیم: فدایت شویم شما در باره کنیزتان چنین گفتی، در حالی که ما می‌دانیم شما علوم زیادی دارید و ما نامی از علم غیب نمی‌بریم . سپس امام (ع) مطالبی بیان فرمود که مفهومش آگاهی او بر اسرار غیب بود.

واضح است که در آن مجلس افرادی بوده‌اند که آمادگی و استعداد لازم برای درک این معانی و معرفت مقام امام نداشتند ، بنا بر این امام (ع) برای جلوگیری از کج فهمی آنان چنین سخن گفته است .

دو راه دیگر برای اثبات این واقعیت که پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) اجمالا از اسرار غیب آگاه بودند وجود دارد.

الف) می‌دانیم دایره ماموریت آنها محدود به مکان و زمان خاصی نبوده ، بلکه رسالت پیامبر (ص) و امامت امامان (ع) جهانی و جاودانی است . چگونه ممکن است کسی چنین ماموریت گسترده‌ای داشته باشد؟ در حالی که هیچگونه آگاهی جز بر زمان و محیط محدود خود نداشته باشد؟ آیا کسی که مأمور امارت و استانداری بخش عظیمی از کشور است ، می‌تواند از آن منطقه آگاهی نداشته باشد و در عین حال ماموریت خود را به خوبی انجام دهد؟!

پیامبر (ص) و امام (ع) در مدت حیات خود باید آن چنان احکام الهی را بیان و اجرا کند که جوابگوی نیازمندی های همه انسان ها در هر زمان و مکان باشد، و این ممکن نیست مگر اینکه لا اقل بخشی از اسرار غیب را بداند.

ب) از سه آیه زیر، علم غیب پیامبر (ص) و امامان (ع)، روشن می شود.
 ۱- کسی که تخت ملکه "سبا" را در یک چشم بر هم زدن نزد "سلیمان" آورد (یعنی اصف بن برخیا) می گوید:

□ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي □^۱

کسی که دانشی از کتاب داشت گفت من آن را پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد، و هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است.

۲- در آیه دیگر می خوانیم:

□ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ □^۲

بگو کافی است برای گواه میان من و شما، خداوند، و کسی که علم کتاب نزد او است. در احادیث متعددی که در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده، می خوانیم که ابو سعید خدری می گوید: از رسول خدا (ص) معنی □ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ □ را سؤال کردم، فرمود: "او وصی برادر من سلیمان بن داود بود. گفتم: □ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ □ کیست؟ فرمود: « ذاك اخي علي بن ابي طالب! » او برادر من علی بن ابی طالب است.

با توجه به اینکه "عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ" که در مورد "اصف" آمده "علم جزئی" را می گوید، و "عِلْمُ الْكِتَابِ" که در باره علی (ع) آمده "علم کلی" را می گوید. تفاوت میان مقام علمی "اصف" و علی (ع) روشن می گردد.

^۱ - نمل: ۴۰

^۲ - رعد: ۴۳

۳ - ﴿ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ۝۱ ﴾

ما قرآن را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است .
 بدیهی است کسی که عالم به اسرار چنین کتابی باشد، باید اسرار غیب را بداند،
 و این دلیلی است آشکار بر اینکه ممکن است اولیاء الله ، به فرمان خدا ، از
 اسرار غیب آگاه گردد.

فصل دوم

ابلیس

ابلیس

در ترتیب کنونی قرآن ، برای اولین بار در سوره بقره ، سخن از آفرینش انسان و دستور سجده به ملائک و سر باز زدن ابلیس مطرح شده است .
نخست این آیات را مرور می کنیم :

﴿ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ۚ قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ ۚ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝۱﴾

و چون پروردگارت به فرشتگان فرمود: به راستی من جانشینی در زمین خواهم گمارد . گفتند: آیا کسی را در آنجا می گماری که در آنجا فساد کند و خون ها بریزد. حال آنکه ما با ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را پاک می شماریم؟
فرمود: به یقین من چیزی را می دانم که شما نمی دانید .

﴿ وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝۲﴾

و [خداوند] همه نام ها [ی آفریدگان] را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت، آن گاه فرمود: اگر راستگوئید، مرا به نام های اینها خبر دهید

﴿ قَالُوْۤا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۚ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ ۝۳﴾
گفتند: تو را به پاکی یاد می کنیم: ما دانشی جز آنچه به ما آموخته ای، نداریم.
تویی که دانای فرزانه ای

﴿ قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ ۖ فَلَمَّۤ اَنْۢبَاَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ

۱- بقره : ۳۰

۲- بقره : ۳۱

۳- بقره : ۳۲

أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَغْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ
مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ^۱

فرمود: ای آدم، اینان را به نام های آنها خبر ده، پس چون [آدم] آنان را از نام های آنها خبر داد [خداوند] فرمود: آیا به شما نگفته بودم که به راستی من غیب آسمانها و زمین را می دانم و می دانم آنچه را که آشکار می کنید و آنچه را که نهفته می داشتید

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى
وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ^۲

چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس [همه] سجده کردند مگر «ابلیس» که نپذیرفت و کبر ورزید و از کافران شد.

نکات و پیام های آیات فوق:

- ۱ - خداوند به فرشتگان خبر داد که می خواهد خلیفه ای در زمین قرار دهد.
- ۲ - فرشتگان گفتند که آیا کسی را بر زمین قرار می دهی که تباهی بیافریند و خونریزی کند، در حالی که ما مشغول به ستایش و تعظیم تو هستیم.
- ۳ - خداوند به فرشتگان گفت: من حقایقی را می دانم که شما از آن بی خبرید.
- ۴ - خداوند به آدم، اسماء را آموخت و سپس به فرشتگان (که آن را نمی دانستند) عرضه کرد و از آنان خواست که اسمی را بیان کنند.
- ۵ - فرشتگان به نادانی خود از آنچه خداوند به آنان تعلیم نداده است، اعتراف کردند و خداوند را به علم و حکمت ستودند.
- ۶ - خداوند به آدم فرمود تا اسماء را برای فرشتگان بیان کند و چون آدم این کار را انجام داد، خداوند به آنان گفت: آیا من به شما نگفتم که من امور پنهانی آسمان ها و زمین را می دانم و بر آنچه آشکار یا پنهان کنید، آگاهم.
- ۷ - آنگاه به فرشتگان گفت که در برابر آدم سجده کنید، همه فرشتگان از فرمان خداوند اطاعت کردند ولی ابلیس سر باز زد و از کافران شد.

آیات آغاز آفرینش ادامه دارد ولی در این فصل درباره همین آیات گفتگو خواهیم کرد .

از مطالب مهمی که باید مورد توجه قرار دهیم آن است که هیچ گاه نباید تصور کنیم که سخن گفتن خداوند همانند سخن گفتن انسان است ، بلکه در قرآن کریم هر جا که سخن از دست ، پا ، آمدن ، سخن گفتن و ... خداوند است ، با توجه به آیه شریفه

﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴾

چیزی مانند او [خدا] نیست.

باید متناسب با صفات جلال و جمال خداوند تفسیر شود . پس نمی توان این گفتگو را یک گفتگوی واقعی تصویر کرد ، بلکه جریانی تمثیلی و سمبلیک است که بار تربیتی و آموزشی دارد .
شیخ محمد عبده می نویسد :

ملائکه و شیاطین و نیروهای فعال در عالم طبیعت در صلاح و فساد زندگی انسان مؤثرند . و نیازی نیست که دارای دست و پا و اعضا و جوارح باشند . استفاده از این عناوین ، برای تقریب به ذهن است ، مقصود اشاره به امری خاص و دقیق تر از ظاهر عبارت است . هر امری از امور عالم هستی دارای زمینه های خاصی است که قوام آن به روح الهی است که به زبان شرع ، ملک خوانده می شود .

کسی نمی تواند این مطلب را انکار کند که در باطن عالم ، امر ثابتی وجود دارد که موجب قوام و بقای عالم هستی است . سخن آنان که وحی را قوه طبیعی یا ناموس طبیعت دانسته اند ، بر اساس شریعت نیست . در عالم آفرینش حقیقت واحدی وجود دارد که بر کنه وجود سیطره دارد .

اسم نباید ما را از حقیقت امور غافل کند . هر انسان اندیشمندی ، اموری را بر حق و دسته ای از کارها را باطل و شر می خواند . در عالم بشری همیشه میان این دو امر نزاع است و سرانجام یکی از آنها موفق می شود . در پاره ای از موارد برای امور اسمی می گذاریم که اعتباری است و برای ما جمود نمی آورد پس هرگز اسم ها برای خداوند بزرگ که اراده مطلق است ، محدودیت ایجاد نمی کند .

کسی که به غیب ایمان دارد ، روح را موجودی می شناسد که عمق آن را در نمی یابد . ولی اعتراف می کند که با عدم درک روح ، قوه ای را می شناسد که

حقیقت آن را جز خداوند نمی داند .

آنگاه که خداوند انسان را آفرید به او استعداد تصرف و تسخیر همه امور هستی را عطا فرمود و فقط یک قوه را استثناء کرد و آن را ابلیس نامید که می تواند در حوزه بشری نظام هستی ایجاد اختلال کند و موجب تردید او در انتخاب را فراهم آورد . عده ای او را الهه شر نامیده اند ، در حالی که او اله نیست .^۱ شیطان از ماده شطن و به معنی روگردانی از حق و استقامت به همراه ا کجی و ناراستی باشد و این کلمه از لغت عبری و سریانی گرفته شده است و شیطان مصداق کامل انحراف و اعوجاج باشد . و این کلمه در مورد حیوان و انسان و جن إطلاق شده است^۲

جعل خلیفه :

نکته جالب توجه این است که خداوند از خلقت انسان سخن نمی گوید ، بلکه از جعل خلیفه سخن می گوید و احتمالاً علت طرح ابهام ملائکه همین خلیفه بودن انسان است ، نه خلقت او ! ظاهراً آنچه اهمیت دارد مسئله خلافت است که فرشتگان را به پرس و جو واداشته است ، زیرا خلافت را نوعی امتیاز و برتری برای آدم می دانسته اند . و از سخن فرشتگان چنین بر می آید که آنان از کلام خداوند دریافته اند که مقام خلافت در نسل آدم باقی خواهد ماند . از آنجا که فرشتگان باید مأموریت هایی که خداوند برای آنان ، در رابطه با انسان ، تعیین کرده است ، را انجام دهند ، خداوند آنان را از خلقت آدم آگاه کرده است و از طرفی اراده کرده است تا فرشتگان از مقام و شأن انسان آگاه شوند .

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ
مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ^۳

^۱ - معرفت ، محمد هادی ، التفسیر و المفسرون ، مشهد ، جامعه رضویه ، ۱۳۷۷ ، ص ۲۵۹

^۲ - تفسیر روشن ، ج ۲ ، ص : ۵۵

^۳ - حجر : ۲۸

و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت :
 «من بشری را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم.
 در سوره "ص" نیز خداوند به خلقت انسان اشاره کرده و می‌فرماید :
 إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ^۱
 و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت:
 «من بشری را از گل می‌آفرینم!»^۲

فرشتگان در بوته آزمایش آفرینش آدم که به لطف پروردگار دارای استعداد فوق العاده‌ای برای درک حقایق هستی بود ، قرار گرفتند . خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته قرآن^۳ به آدم همه اسماء (حقایق و اسرار عالم هستی) را تعلیم داد . گر چه مفسران در تفسیر "علم اسماء" بیانات گوناگونی دارند، ولی مسلم است که منظور خداوند تعلیم کلمات و نام‌های بدون معنا به آدم نبوده است ، بلکه منظور دادن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آنها بوده است . این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی، افتخار بزرگی برای آدم بود.

از امام صادق (ع) درباره این آیه سؤال کردند، فرمود :
 « مَاذَا عَلَّمَهُ قَالَ الْأَرْضِينَ وَالْجِبَالَ وَالشَّعَابَ وَالْأَوْدِيَةَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَسَاطٍ تَحْتَهُ فَقَالَ وَهَذَا الْبَسَاطُ مِمَّا عَلَّمَهُ »^۴

منظور زمین ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودخانه‌ها (و خلاصه تمامی موجودات) می‌باشد، سپس امام (ع) به فرشی که زیر پایش گسترده بود نظری افکند و فرمود : حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد!

بنا بر این علم اسماء چیزی شبیه "علم لغات" نبوده است . بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آنها بوده است، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد.

^۱ - ص : ۷۱

^۲ - برخی از محققان گفته اند : آدم در قرآن اسم خاص حضرت آدم است که در عین حال بیان کننده هویت ، شخصیت و نشانه بعد ارزشی انسان است . اما بشر مربوط به بعد جسمانی و حیوانی اوست .

^۳ - بحار الانوار ، ج ۱۱ ، ص ۱۳۷

همچنین استعداد نام‌گذاری اشیاء را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیاء را نام‌گذاری کند و در مورد احتیاج با ذکر نام آنها را بخواند تا لازم نباشد عین آن چیز را نشان دهد و این خود نعمتی است بزرگ، ما هنگامی به اهمیت آن پی می‌بریم که می‌بینیم بشر امروز هر چه دارد به وسیله کتاب و نوشتن است و همه ذخائر علمی گذشتگان در نوشته‌های او جمع است، و این خود به خاطر نام‌گذاری اشیاء و خواص آنها است، و گر نه هیچگاه ممکن نبود علوم گذشتگان به آیندگان منتقل شود. سپس خداوند به فرشتگان فرمود اگر راست می‌گوئید اسماء اشیاء و موجوداتی را که مشاهده می‌کنید و اسرار و چگونگی آنها را شرح دهید. ولی فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند، در برابر این آزمایش فرو ماندند. لذا در پاسخ گفتند خداوند! منزهی تو، جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای چیزی نمی‌دانیم! تو خود عالم و حکیمی.

اگر ما در این زمینه سؤالی کردیم از ناآگاهی مان بود، ما این مطلب را نخوانده بودیم و از این استعداد و قدرت شگرف آدم که امتیاز بزرگ او بر ما است، بی‌خبر بودیم. حقیقتاً که او شایسته خلافت تو است و زمین و جهان هستی بی‌وجود او کمبودی داشت. در اینجا نوبت به آدم رسید که در حضور فرشتگان اسماء موجودات و اسرار آنها را شرح دهد. خداوند فرمود ای آدم فرشتگان را از اسماء و اسرار این موجودات با خبر کن! هنگامی که آدم آنها را از این اسماء آگاه ساخت. خداوند فرمود به شما نگفتم که من از غیب آسمانها و زمین آگاهم، و آنچه را که شما آشکار یا پنهان می‌کنید می‌دانم. در اینجا فرشتگان در برابر معلومات وسیع و دانش فراوان این انسان سر تسلیم فرود آوردند، و بر آنها آشکار شد که تنها او لایق خلافت زمین است!

جمله آنچه را در درون مکتوم می‌داشتید، اشاره به این است که فرشتگان چیزی جز آنچه را اظهار کردند در دل داشتند، بعضی گفته‌اند این اشاره به آن حالت استکبار ابلیس است که آن روز در صف فرشتگان قرار داشت، او در درون خود تصمیم داشت که هرگز در برابر آدم خضوع نکند.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور این بوده که فرشتگان خود را واقعا شایسته‌تر از هر کس برای خلافت الهی در روی زمین می‌دانستند، گر چه اشاره‌ای به این مطلب کردند ولی با صراحت آشکار ننمودند.

آنگاه به فرشتگان گفتیم: همه در برابر آدم سجده و خضوع کنید و او را تکریم نمائید. همه آنها سجده کردند جز ابلیس که بخاطر این نافرمانی کافر شد.

پس از آن، به آدم گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت سکونت کند و از نعمت های آن هر چه می خواهید بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید و از میوه آن نخورید که از ستمکاران خواهید شد. در این هنگام، شیطان با سخنان خود آنها را فریب داد و از میوه آن درخت خوردند و این نافرمانی باعث خروج آنها از بهشت گردید. ما به آنها گفتیم: همگی به زمین فرود آئید در حالیکه بعضی از شما دشمن دیگری خواهد بود و برای شما تا مدتی معین در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است. پس از آن، آدم از پروردگار خود کلماتی را آموخت که وسیله ای برای پذیرش توبه وی در پیشگاه خداوند گردید و خداوند توبه او را پذیرفت چون او توبه پذیر و مهربان است.^۱

آنگاه به آنها گفتیم، که در زمین فرود آئید و مسکن گزینید و زندگی را آغاز کنید و آنگاه که هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی برای آنها هست و نه اندوهگین می گردند. اما کسانی که به آیات ما کافر شده و آنها را تکذیب کنند اهل دوزخند و جاودانه در آن خواهند بود.

امام علی (ع) می فرماید :

« ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ خَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذِيبِهَا وَ سَبَخَهَا تُرْبَةً سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَعْنَاءٍ وَ وُصُولٍ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُصُولٍ أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَصَتْ لَوْقَتٍ مَغْدُودٍ وَ أَمَدٍ مَغْلُومٍ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَ جَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا وَ أَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا وَ مَعْرِفَةٍ يَفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْأَذْوَاقِ وَ الْمَشَامِ وَ... »^۲

سپس خداوند مقداری خاک از قسمت های سخت و نرم زمین و خاکهای مستعد شیرین و شوره زار آن گرد آورد. و آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد و با رطوبت آن را به هم آمیخت تا به صورت موجودی چسبناک در آمد و از آن صورتی دارای اعضا و جوارح پیوستگی ها و گسستگی ها آفرید. آن را جامد کرد تا محکم شود و صاف و محکم و خشک ساخت. تا وقتی معلوم و سرانجامی معین. و آنگاه از روح خود در او دمید پس به صورت انسانی در آمد، دارای نیروی عقل که وی را به تکاپو می اندازد و دارای افکاری که به وسیله آن در موجودات تصرف نماید. به او جوارحی بخشید که به خدمتش پردازد. و

^۱ - گلی از بوستان خدا، ج ۱، ص ۷

^۲ - نهج البلاغه، خ ۱، ص ۳

ابزاری عنایت کرد که وی را به حرکت آورد . نیروی اندیشه به او بخشید که حق را از باطل بشناسد و همچنین ذائقه شامه .

بحث خلقت انسان در قرآن کریم ، نهج البلاغه و ... بسیار طولانی است ما قصد ورود به آن را نداریم . به اختصار معلوم شد که خلقت بشر دارای دو جنبه است . یک جنبه بشری و حیوانی و دیگر جنبه رحمانی والهی . آنچه او را لایق سجده می کند ، آگاهی او بر اسماء الهی است که در نتیجه نفخه روح در او ایجاد شده است .

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾^۱

ما شما را آفریدیم سپس صورت بندی کردیم بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود . و نیز می فرماید :

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!

امام علی (ع) نیز در نهج البلاغه به همین نکات اشاره کرده است . پس خداوند به فرشتگان دستور داد تا بر آدم سجده کنند . امتیاز و برتری آدم نتیجه دمیده شدن روح خدا در او و آگاهی بر اسماء بود .

سجده فرشتگان :

آیا سجده بر غیر خدا جایز است ؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت :

۱- همه امور جایز و ناروا از فرمان خداوند سرچشمه می گیرد و اطاعت از فرمان خدا واجب است . و چون خدا به فرشتگان فرمان سجده داده است ، مخالفت با آن طغیان و سرکشی و امری نارواست .

۲- نوع عبادت و پرستش فرشتگان با انسان متفاوت است و حریم جایز و ناروا در آنان ، با حریمی که برای انسان تعریف شده است ، یکسان نیست . پس نمی توان حکم سجده آنان را با سجده انسان ، مقایسه کرد .

۳- زمانی که خداوند فرمان سجده را برای آدم صادر فرمود ، هنوز حکمی تشریع نشده بود و پیامبری پا به عرصه هدایت ننهاده بود و حریم حلال و

^۱ - اعراف : ۱۱

^۲ - حجر : ۲۹ و ص : ۷۲

حرام مشخص نشده بود . پس نمی توان درباره عدم جواز سجده قبل از تشریع سخنی گفت .

۴ - سجده عبادت ذاتی نیست، بلکه قصد عبادت لازم دارد . پس اگر در سجده‌ای مانعی تصور شود، ناگزیر از جهت نهی شرعی و یا عقلی خواهد بود و آنچه در شرع و یا عقل ممنوع است ، این است که انسان با سجده خود برای غیر خدا بخواهد برای آن غیر ، اثبات ربوبیت کند . اما اگر منظورش از سجده صرف تحیت و یا احترام او باشد، بدون اینکه ربوبیت برای او قائل باشد، بلکه صرفاً منظورش انجام یک نحو تعارف و تحیت باشد و بس . در اینصورت نه دلیل شرعی بر حرمت چنین سجده‌ای هست و نه عقلی . البته ذوق دینی که مردم متدین آن را از انس ذهن به ظواهر دین کسب کرده‌اند، اقتضاء می‌کند که به طور کلی این عمل را به خدا اختصاص دهند، و برای غیر خدا هر چند از باب تعارف و تحیت باشد، به خاک نیفتند، این ذوق قابل انکار نیست، و لکن چنین هم نیست که هر عملی را که به منظور اظهار اخلاص در باره خدا می‌آوریم، آوردن آن عمل در باره غیر خدا ممنوع باشد.^۱

۵ - سجده بر دو قسم است ؛ قسمی از آن که به معنای عبودیت و پرستش و کرنش و در مقام عبودیت و بندگی است ، فقط زیبنده خداوند است و سجده بر غیر خدا به مفهوم پرستش هرگز روا نیست . اما اگر سجده به معنای فروتنی و نهایت تواضع باشد ، حرام نیست . زیرا فرزندان یعقوب والدین خود را بر عرش نشاندند و در برابر او کرنش و سجده کردند .

﴿ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ﴾^۲

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند
تفسیر ارشاد الازهان نوشته است ، این سجده در برابر خداوند بوده است ، به دلیل نعمت هایی که به آنان عطا کرده است .^۳
ولی تفسیر اطیب البیان آورده است :

^۱ - ترجمه المیزان ، ج ۱ ، ص ۱۸۹

^۲ - یوسف : ۱۰۰

^۳ - ارشاد الازهان ، ج ۱ ، ص ۲۵۲

دو نحو سجده داریم : ۱ - سجده عبودیت و پرستش این مختص به خدا است در مقابل عبادت خورشید ، بت ها ، ستارگان و ... که مشرکین داشتند.

۲ - سجده تعظیم و احترام که نسبت به ملوک و سلاطین و انبیاء و سایر اعظم و بزرگان انجام می شده است . این سجده تابع امر و نهی الهی است در شریعت اسلام نهی اکید فرموده که حرام است نه اینکه شرک باشد . در مورد آدم امر اکید فرموده واجب است و عین اطاعت خدا است و لذا شیطان به دلیل مخالفت مطرود شد . در شریعت ابراهیم و انبیاء بنی اسرائیل ، این سجده جایز بلکه ممدوح بوده و احتیاج به تأویلات و تصرفات بعض مفسرین نداریم^۱ چنان که خداوند به آن فرمان داد :

﴿قُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾^۲

و بگوئید: خداوندا! گناهان ما را بریز! و از در (بیت المقدس) با تواضع وارد شوید!

تفسیر تبیان ، در مورد سجده برادران یوسف ، هر دو وجه را آورده است و گفته است که اگر سجده در سمت و سوی یوسف باشد ، به معنایی است که ما به سمت کعبه خدا را ستایش و عبودیت می کنیم [و حرمتی ندارد]^۳.

تفسیر جامع الجوامع نوشته است:

در آن زمان سجده کردن به عنوان احترام برای بزرگان معمول بود.

بعضی گفته اند: پدر و مادر یوسف و برادرانش به خاطر او و به عنوان شکر خدا سجده کردند ، از امام صادق (ع) نقل شده است که آیه به معنای : برای خدا، به سجده افتادن، قرائت کرده اند.^۴

علامه طباطبایی (ره) نوشته است : و ضمیری که در جمله هست به یوسف برمی گردد و "مسجود له" او بوده است . اینکه بعضی گفته اند: ضمیر به خدای سبحان برمی گردد، چون سجده جز برای خدا صحیح نیست. تفسیری است بی دلیل و از لفظ آیه هیچ دلیلی بر آن نیست.

و نظیر این حرف در قرآن کریم در داستان آدم و فرشتگان آمده، آنجا که فرموده:

^۱ - اطیب البیان ، ج ۷ ، ص ۲۸۰

^۲ - اعراف : ۱۶۱

^۳ - تبیان ، ج ۶ ، ص ۱۹۷

^۴ - ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص: ۲۳۹

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ۝۱﴾

و باید دانست که این سجده برای عبادت یوسف نبوده، به دلیل اینکه در میان سجده کنندگان در داستان یوسف شخصی بوده که در توحید، مخلص بوده و چیزی را شریک خدا نمی گرفته، و او یعقوب (ع) است، دلیل دیگر اینکه اگر این سجده، سجده عبادت یوسف بود^۱ مسجود له^۲ یوسف است و به نص قرآن او کسی است که به رفیق زندانش گفت: بر ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا بگیریم، قطعاً ایشان را از این عمل نهی می کرد و نمی گذاشت چنین کاری بکنند، ولی می بینیم نهی نکرده، پس می فهمیم سجده، عبادت او نبوده است^۳.

تفسیر نمونه نوشته است :

شک نیست که "سجده" به معنی "پرستش" برای خدا است . چرا که در جهان هیچ معبودی جز خدا نیست، و معنی توحید عبادت همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم.

بنا بر این جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم^۴ سجده پرستش^۵ نکردند، بلکه سجده برای خدا بود ولی به خاطر آفرینش چنین موجود شگرفی و یا اینکه سجده برای آدم کردند اما سجده به معنی "خضوع" بود نه پرستش.

از امام^۶ علی بن موسی الرضا^۷ (ع) نقل شده است که :

« وَكَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَاماً وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي صَلْبِهِ^۸ »
سجده فرشتگان از یک سو پرستش خداوند و از سوی دیگر اکرام و احترام آدم بود . چرا که ما در صلب آدم بودیم!^۹

و به همین دلیل خداوند از ابلیس سؤال کرد چه چیزی مانع سجده تو در برابر من شد؟

﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبَرْتَ

أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ۝۲﴾

^۱ - ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص: ۳۳۸

^۲ - بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۳۹ و ج ۱۸، ص ۳۴۵ و ج ۲۶، ص ۳۳۵ / مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۷۹ / عیون اخبار

الرضا، ج ۱، ص ۲۶۲

^۳ - تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۸۳

^۴ - ص: ۷۵

گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟!»

اینکه در این آیه خلقت بشر را به دست خود نسبت داده، و فرموده: "چه مانعت شد از اینکه برای چیزی سجده کنی که من آن را با دستهای خود آفریدم" به این منظور بوده که برای آن شرافتی اثبات نموده بفرماید: هر چیز را به خاطر چیز دیگر آفریدم، ولی آدم را به خاطر خودم. هم چنان که جمله "و از روح خود در او دمیدم" نیز این اختصاص را می‌رساند و اگر کلمه "ید" را تثنیه آورد و فرمود: "یدی - دو دستم" با اینکه می‌توانست مفرد بیاورد برای این است که به کنایه بفهماند در خلقت او اهتمام تام داشتم. چون ما انسان‌ها هم در عملی هر دو دست خود را به کار می‌بندیم که نسبت به آن اهتمام بیشتری داشته باشیم. بعضی از مفسرین گفته‌اند مراد از کلمه "ید" قدرت است، و تثنیه آوردن آن تنها تاکید را می‌رساند.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از دو دست نعمت‌های دنیا و آخرت است ممکن هم هست بگوییم منظور از آن یکی مبدأ پیدایش بدن و یکی دیگر مبدأ پیدایش روح است. یا یکی صورت آدمی و دیگر معنای اوست. یا یکی صفات جلال خدا و دیگری صفات جمال اوست. و لیکن همه اینها معانی هستند که از ناحیه لفظ آیه هیچ دلالتی بر آنها نیست.^۱ بدیهی است تعبیر به "یدی" (دو دست) به معنی دست‌های حسی نیست. زیرا خداوند از هر گونه جسمانیت پاک و منزّه است. بلکه دست در اینجا کنایه از قدرت است. چرا که انسان معمولاً قدرت خود را با دست اعمال می‌کند، لذا این کلمه در معنی قدرت، فراوان به کار می‌رود. گفته می‌شود فلان کشور در دست فلان گروه است. فلان معبد و ساختمان بزرگ به دست فلان کس ساخته شده است. گاه گفته می‌شود دست من کوتاه است یا دست تو پر است. در هیچکدام از این موارد "ید" به معنی عضو مخصوص نیست، بلکه تمام اینها کنایه از قدرت و سلطه است.

و از آنجا که انسان کارهای مهم را با دو دست انجام می‌دهد، و به کار گرفتن دو دست نشانه نهایت توجه و علاقه انسان به چیزی است، ذکر این تعبیر در آیه فوق کنایه از عنایت مخصوص پروردگار و اعمال قدرت مطلقه‌اش در آفرینش انسان است^۱

در حدیثی از امام رضا (ع) آمده است: یعنی به قدرت خود و به قوت خود [آفرید] و تعبیر دو دست کنایه از تمام قوت و قدرتی است که در آفرینش آدم تجلی کرد.^۲

آفرینش ابلیس؟

یکی از سؤالات مهمی که برای غالب مؤمنین مخصوصاً نسل جوان مطرح است، این است که چرا خداوند شیطان را آفرید؟ در پاسخ به این سؤال نخست باید یاد آور شویم که واژه "ابلیس" نومید است. یعنی "ابلس من رحمه الله" و پیش از آنکه لعنت بر وی آشکار شود، نامش عزازیل بود.

با اندکی دقت در جریان آفرینش آدم به خوبی روشن می‌شود که خداوند بزرگ، هرگز شیطان نیافرید! بلکه شیطان در آغاز فرشته بود و بر اساس نقل تفاسیر در عبادات از همه گوی سبقت را ربوده بود، آنگاه که خداوند فرمان سجده بر آدم داد، او سرکشی کرد و از تحت فرمان خداوند خارج شد. و در اثر خود بزرگ بینی و غرور سر از فرمان خدا باز زد و به پلیدی تن داد و از حریم عبودیت خداوند بیرون رفت.

عدل الهی

شیطان سال‌ها خدا را عبادت کرده بود. در شرح گلشن راز آمده است: یکی هفتصد هزاران ساله طاعت بجا آورد و کردش طوق لعنت مشهور است که ابلیس هفتصد هزار سال در میان ملائکه به طاعت و عبادت مشغول بود.

^۱ - نمونه، ج ۱۹، ص ۳۳۸

^۲ - تفسیر هدایت، ج ۱۱، ص: ۳۹۷

امام علی (ع) در خطبه "قاصعه" نهج البلاغه می فرماید :

... از کار خدا نسبت به شیطان عبرت بگیرید ، زیرا خداوند عمل و کوشش های طولانی و طاقت فرسای او را حبط و نابود کرد . او همان کسی است که خدا را به مدت شش هزار سال بندگی کرد و معلوم نیست که این مدت از سال های دنیاست یا سال های آخرت .^۱

اکنون به دلیل عدم اطاعت از یک فرمان خداوند از حریم امن او اخراج می شود و مورد لعن خداوند قرار می گیرد . و از آنجا که شیطان از عدل الهی آگاه است و می داند که خداوند هرگز به بندگان ستم نمی کند ، از او می خواهد که مزد او را در برابر عبادت او بدهد .

﴿ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْتَنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾^۲

گفت: «پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار!)»

خداوند عزیز درخواست او که قدرت اغواگری انسان است ، را اجابت می کند .

﴿ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴾^۳

فرمود: «تو از مهلت یافتگانی! (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی.»

آیا آفرینش ابلیس ، مغایر دل خداوند نیست ؟

خیر ، زیرا :

۱ - شیطان خود را معرفی کرده و ماهیت اغواگری و حيله و وسوسه را اعلام کرده است .

﴿ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾^۴

گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر

آنها زینت می‌دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت

۲ - اعتراف کرده است که از نفوذ در بندگان مخلص ناتوان و عاجز است به

عبارت دیگر کسانی که چراغ سبز به او نشان ندهند ، راه نفوذ او را می بندند .

﴿ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ﴾^۵

مگر بندگان مخلص را

^۱ - خطبه قاصعه (۱۹۲) ، ص ۲۱۰

^۲ - حجر : ۳۶ / اعراف ۱۴ / ص ۷۹

^۳ - حجر : ۳۷ / اعراف ۱۵ / ص ۸۰

^۴ - حجر : ۳۸ - در سوره "ص" ، آیه ۸۲ با سوگند به عزت خداوند بر اغواگری خود تاکید کرده است .

^۵ - حجر : ۳۰

این اعتراف شیطان ، که نشانه عجز و ناتوانی اودر برابر انسان مخلص است ، علاوه بر بیان عظمت انسان و ارزش سجده او ، بر خود خواهی و تکبر شیطان تأکید می کند . زیرا او در برابر کسی که به اعتراف خودش توان گمراه کردنش را ندارد ، سر به سجده فرود نیاورد .

۳ - شیطان ، راه اغواگری خود را نیز که زینت دادن امور مادی و آراستن عناصر بی ارزش و کم ارزش است ، معرفی کرده است . همچنین اخلاص را سدی پولادین در برابر حيله خود، بیان کرده است . انسان تیز هوش و گوهر شناس ، ارزش اخلاص را در می یابد و در برابر وسوسه های شیطانی از ارزش خود نمی کاهد و اسیر او نمی شود .

شیطان با زینت دادن امور کم ارزش ، قیمت آنها را در نظر انسان بالا می برد و زمینه آلودگی او را فراهم می کند . پس اگر انسان بر ارزش والای خود واقف باشد ، هرگز تن به پستی و سستی نمی دهد . شیطان با حيله گری اموری را برای انسان زینت می دهد و آن را گرانبها می نمایاند ، انسان فریب خورده احساس می کند که قیمت آن اشیا از وجود او بالاتر است ، خود را دست کم می گیرد و ارزش والای انسانی خود را فراموش می کند و تن به دسیسه شیطان می دهد .

﴿اَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ

أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱

شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده آنان حزب شیطانند!

بدانید حزب شیطان زیانکارانند!

و خداوند به انسان هشدار می دهد که نتیجه فراموشی خدا ، خود فراموشی است . یعنی اگر انسان در اثر وسوسه شیطان اغوا شود و خدا را فراموش کند ، خود را نیز به فراموشی می سپارد . یعنی ارزش انسانی خود را از دست می دهد . خداوند به انسان یاد آوری می کند که :

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲

و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به

^۱ - مجادله : ۱۹

^۲ - حشر : ۱۹

«خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقانند.

۴ - خداوند حيله شيطان را ضعيف و سست خوانده و فرموده است :

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^۱

زیرا که نقشه شيطان، (همانند قدرتش) ضعيف است.

۵ - خداوند با ارسال پیامبران که انسان هایی راستگو، فداکار و دلسوز هستند خطر وسوسه شيطان و لجاجت و پافشاری او در گمراهی انسان را یادآوری می کند. و او را در معرض هدایت خود قرار می دهد. در نتیجه یک شعاع نورانی قوی و پرتو روشنگر از طرف خداوند صادر می شود که حيله و مکر شيطان هرگز یارای مقاومت در برابر آن را ندارد.

خداوند با اینکه در جریان سجده فرشتگان، عظمت و والایی انسان نسبت به فرشتگان، را یادآوری کرد، شيطان با دو حيله ی برتر شمردن مقام فرشتگان و جاودانگی در بهشت، موفق به فریب آدم و حوا شد. خداوند می فرماید :

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِيهِمَا

وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ

تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾^۲

سپس شيطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

از این رو شيطان در روز قیامت با اعتراف به ضعف و ناتوانی خود، انسان هوس باز و آلوده ای را که تن به اطاعت و پیروی از او داده است از خود می راند و می گوید، خداوند انسان هایی امین و صادق برای هدایت شما فرستاد ولی شما به دنبال ندای نامأنوس من حرکت کردید، پس مرا سرزنش نکنید :

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ

وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا

أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا

أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي﴾^۳

و شيطان، هنگامی که کار تمام می شود، می گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز

^۱ - نساء : ۷۳

^۲ - اعراف : ۲۰

^۳ - ابراهیم : ۲۲

اینکه دعوتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنا بر این مرا سرزنش نکنید
خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من.

ابلیس از نگاهی دیگر :

علامه طباطبایی (ره) می نویسد :

موضوع ابلیس نزد ما ، امری مبتذل و پیش پا افتاده است و اعتنایی به او نداریم ، جر آن که روزی چند بار او را لعنت می کنیم و از شرش به خدا پناه می بریم و برخی از افکار پریشان خود را که از ناحیه اوست ، زشت می شماریم . لیکن باید دانست که این موضوع ، بسیار قاب تأمل و شایان دقت و بحث است ... چرا در شناختن این دشمن خانگی و درونی ، این قدر بی اعتنائیم ؟ دشمنی که ... تا ما را به عذاب جاودان مبتلا نکند ، آرام نمی گیرد.^۱
ابلیس روزی به آدم رسید و به او گفت : از آن رو که تو روسفید شدی و من رو سیاه ، مغرور مشو . مثل ما همانند آن باغبانی است که در باغ ، درخت بادام بپرورد و محصول آن به دکان بقال برد و بفروشد ، یکی بادام را بخرد و سیاه کند تا در مصیبت مرده خود بر تابوت او ریزد و دیگری آن را در شادی با شکر آمیزد . آن بادام سیاه که بر تابوت ریزند ، منم و آنچه بر سر شادی خود نثار کنند ، کار دولت توست . باغبان یکی است و آب از یک جوی خورده ایم . اگر کسی را کار با گل افتد ، گل بوید و اگر کسی را به خار باغبان افتد ، خار در دیده زند.^۲

مرحوم شاه آبادی می نویسد : ابلیس نیز جزیی از این نظام احسن اکمل است که فوق هر نظام در زیبایی است . در این نظام تناسب ذات بین اجزاء آن وجود دارد ، پس از این جهت ایجاد ابلیس مورد اعتراض و اشکال نیست ، بلکه موجب مدح و ثناست.^۳

ابلیس در عشق به حق "غیور" است و نباید به غیر حق سجده آورد .
حلاج گفته است : " ما کان فی اهل السماء موحد مثل ابلیس

^۱ - المیزان ، ج ۸ ، ص ۴۱

^۲ - رک : میبدی ، کشف الاسرار ، ج ۱ ، ص ۱۶۰

^۳ - شاه آبادی ، محمد علی ، رشحات البحار ، ص ۹۹

گفت [ابلیس] چندین هزار سال معتکف کوی معشوق بودم چون قبولم کرد ، نصیب من از او رد آمد .

این عتاب حکمتی نیز دارد و آن ابتلاء و امتحان عاشق از جانب معشوق است تا به این وسیله میزان ارادت عاشق سنجیده شود . چرا که تنها در بلا و جفا ، شدت عشق عاشق می تواند مجال ظهور یابد . در غیر این صورت لاف عشق کاری دشوار نخواهد بود ...

اگر معشوق درد می دهد بایستگی عاشق را در قبول درمان می سنجد هر قدر درد بیشتر ، درمان افزون تر .
عطار می نویسد :

شخصی به شاهی دل بست و وصال او را می طلبید ، قضا را در صحرا بارانی سخت در گرفت و همه به خیمه ها پناه بردند . عاشق و معشوق هم به زیر خیمه ای رفتند . در این زمان همه از خدا طلب قطع باران می کردند اما عاشق دعایی دیگر داشت :

ولی می گفت عاشق یا الهی زیادت کن نه کم چندان که خواهی
برداشت دیگری که عمل شیطان را توجیه پذیر می کند وجود رازی مکتوم بین
عاشق و معشوق است که عقول بشری حقیقت آن را بر نمی تابد. یعنی هر
چند که معشوق امر به سجده می کند اما در باطن با آن موافق نیست . ظاهر
چیزی است و باطن چیزی دیگر و این البته رمزی نهانی است بین محب و
محبوب .

در "مصیبت نامه " آمده است :

یک صوفی عاشق دختر پادشاه شد . دخترک برای امتحان او از جمال خواهر
خود که پشت سر او است ، سخن گفت . صوفی به آن طرف نگریست و این
باعث خشم دخترک شد و فرمان داد گردن او را بزنند .

گفت : گر عاشق بدی یک ذره او کی شدی هرگز به غیری غره او
تا کسی در عشق چون من دلنواز ننگرد هرگز به سوی هیچ باز
قصه ابلیس و این قصه یکی است می ندانم تا کرا این جا شکی ست
ابلیس علت اصلی اغوای خود را آدم می داند ، چرا که اگر او به وجود نمی آمد ،
خللی در مقام وی ایجاد نمی شد به همین دلیل انتقام خود را از آدم و فرزندان
او می گیرد .

عین القضاات گوید :

جوانمردا ... تو چه دانی که ابلیس کیست ؟ شحنه مملکت است که صد و بست و چهار هزار نبی زخم او خورده اند

□ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ ... □^۱

هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت) شیطان القائاتی در آن می کرد . اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد ، سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است.

برخی شیطان را دربان بارگاه ربوبی خوانده و گفته اند : او تنها مدعی و محافظ درگاه پادشاه عالم است تا هر گزافه گویی نتواند به حریم کبریایی راه یابد . یعنی شیطان با اغوای خود هر آنکه را لایق تقرب خداوند نیست از او دور می کند و تنها مخلصان و مردان مرد می توانند به قربت او راه یابند ... پس حکمت بالغه خداوند چنین اقتضا کرده است که وجود ابلیس برای آنان که در دام او نمی افتند امری مستحسن و نشانگر لطف حق در حق ایشان تلقی گردد ... اگر پادشاه را دربان نبودی همه بر قربت سلطان یکسان بودند و هیچ تفاوت نبودی و نامردان نیز قدم در راه نهادندی . این دربان ممیز مدعیان است تا خود مخلص کدام است و مدعی کدام^۲ .

برخی نیز گفته اند :

وجود شیطان نعمت است ، همانطور که یک دستشویی که ظاهراً چیز بدی است و انسان ها از بوی بد آن نفرت دارند ، در هر خانه ای لازم است . برخی نیز وجود شیطان را به لوله اگزوز ماشین تشبیه کرده اند ، که وجود آن برای تخلیه ناخالصی ها و مواد زاید ، ضروری است و بدون وجود آن کارکرد ماشین دچار اختلال می شود .

^۱ - حج : ۵۲

^۲ - معتمدی ، مسعود ، مقاله ابلیس سرور مهجوران ، فرهنگ همدان ، سال پنجم ، شماره ۱۷ و ۱۸ ، صص ۸۸ - ۹۴

... اگر پادشاه را دربان نبودی همه بر قربت سلطان یکسان بودند و هیچ تفاوت نبودی و نامردان نیز قدم در راه نهادندی. این دربان ممیز مدعیان است تا خود مخلص کدام است و مدعی کدام.^۱ برخی نیز گفته اند:

وجود شیطان نعمت است، همانطور که یک دستشویی که ظاهراً چیز بدی است و انسان ها از بوی بد آن نفرت دارند، در هر خانه ای لازم است. برخی نیز وجود شیطان را به لوله آگروز ماشین تشبیه کرده اند، که وجود آن برای تخلیه ناخالصی ها و مواد زاید، ضروری است و بدون وجود آن کارکرد ماشین دچار اختلال می شود.

^۱ - معتمدی، مسعود، مقاله ابلیس سرور مهجوران، فرهنگ همدان، سال پنجم، شماره ۱۷ و ۱۸، صص ۸۸ - ۹۳

فصل سوم :

مأموریت فرشتگان

مأموریت فرشتگان :

اکنون بر اساس آیات قرآن با چینش و نظم کنونی به بحث درباره مأموریت فرشتگان و وظایف آنان در نظام غیب جهان می پردازیم .

داستان هاروت و ماروت :

اولین حکایت قرآن از فرشتگان داستان هاروت و ماروت است . این حکایت مربوط به دوران حضرت سلیمان و آموزش سحر است . از آنجا که حکومت حضرت سلیمان در تاریخ پیامبران یک نوع سلطنت وسیع و همراه با قدرت و شکوه و خالی از درد سرهای رایج در زندگی پیامبران است ، نقش فرشتگان نیز در آن ، دارای جایگاهی ویژه است . خداوند عزیز می فرماید :

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ
وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى
الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَ
إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ
وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ
مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمُوا لَمَانَ اشْتِرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ
مِنْ خَلْقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ١

و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند.
سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولی شیاطین کفر ورزیدند
و به مردم سحر آموختند. و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل
«هاروت» و «ماروت» نازل شد پیروی کردند. (آن دو، راه سحر کردن را برای
آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می دادند. و) به هیچ کس چیزی یاد
نمی دادند مگر اینکه از پیش به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم کافر نشو!
(و از این تعلیمات سوء استفاده نکن!)» ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را
می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند ولی
هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آنها
قسمت هایی را فرا می گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمی داد.
و مسلما می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره ای
نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر
می دانستند!!

مفاد آیه اینست که خداوند یهود را مذمت می فرماید زیرا آنان از آنچه
شیاطین در عهد سلطنت سلیمان برای آنها گفتند، پیروی نمودند شیاطین،
سحرهایی به آنان یاد دادند و به دروغ به حضرت سلیمان نسبت دادند و
حضرت سلیمان کافر و ساحر نبود چنانچه آنان گمان نمودند، بلکه شیاطین
کافر بودند که به مردم سحر تعلیم می نمودند (و ممکن است مراد از کفر در
آیه عمل سحر باشد). (در یکی از روایت ها، این معنا آمده است)
یهود اندیشه باطل و بی اساسی درباره حضرت سلیمان دارند و بنا بر آنچه در
کتب آنها آمده است، العیاذ باللّه به آن حضرت نسبت بت پرستی و شرارت می

دهند . چنانچه در کتاب اول پادشاهان باب یازدهم از جمله پنجم تا دهم مذکور است و از آیه شریفه و بعضی روایات استفاده می شود که یهود گمان می کردند حضرت سلیمان ساحر ماهری بوده و به واسطه سحر و نیرنگ به چنین سلطنتی نائل شده و قدرت و غلبه بر وحوش و طیور و جن پیدا کرده و امور شگفت انگیز و خارق العاده از او سر می زده است . خداوند ساحت مقدس سلیمان را از این افتراء تنزیه فرموده و نسبت کفر و سحر را به شیاطین داده که به مردم تعلیم سحر نموده و آنان را گمراه می نمودند.^۱

یهود ، از آنچه بر دو ملک هاروت و ماروت نازل شده بود که تعلیم سحر برای دفع و معالجه سحر شیاطین باشد ، سوء استفاده کردند . آن دو فرشته احدی را تعلیم نمی نمودند مگر اینکه به او تذکر می دادند که ما برای امتحان شما آمده ایم پس مبادا کسی را سحر کنید و به یکدیگر ضرر و زیان رسانید و کافر شوید . بلکه هر که گرفتار سحر شد ، او را معالجه کنید و گرفتار به آن را نجات دهید . ولی مردم از این تعلیم سوء استفاده کردند و نه تنها دردی را درمان نکردند بلکه از این آموزش ، استفاده ناشایست کردند و از آنچه فرا گرفتند ، در اموری که به آنها ضرر و زیان می رسانید و موجب تفرقه بین زن و شوهر می شد ، استفاده کردند . البته خدا مانع از تأثیر سحر آنان نبود و اذن و مشیت حق بر این قرار نگرفته بود که سلب اثر از اعمال سحر آنها بکند . در نتیجه از این تعلیمات به ضرر خود بهره بردند . و با این معامله بهره و نصیب خود را از سعادت آخرت به باد داده و خود را از نعم ابدی حقیقی محروم نمودند و اگر قدرت درک می داشتند ، می فهمیدند که این بد معامله ای بود ، زیرا خود را در معرض عذاب الهی قرار دادند .

تفسیری سمبلیک :

آیت الله طالقانی با تفسیری سمبلیک و تأویلی مناسب درباره جریان حضرت سلیمان و شیاطین ، نوشته است :

مردمان وحشی و قبایل سرکش در برابر قدرت سلیمانی تسلیم گشتند و عیاران و ولگردان برای بناء هیکل [سلیمان] و تکمیل مسجدی که داود تأسیس کرده

بود و ساختمان کاخ ها، به کار کشیده شدند. از هر سوی متخصصین فنی که مصالح ساختمانی آنها چوب های محکم و سنگ های تراشیده پهن و بلند بود، به سوی پایتخت سلیمان روی آوردند. در زمان سلیمان، جنگ ها و اضطراب ها و سرکشی هایی که تا زمان داود ادامه داشت از میان رفته و امنیت و صلح برقرار بود. این ملک و قدرت در نتیجه تعالیم و کوشش جانشینان موسی و فداکاری های فرماندهان با ایمان و حکمت و تدبیر و عدل و داد داود و سلیمان بود. این محیط امن و عدل و کار، باعث جلب طوائف مختلف با عقاید و اوهامشان گردید. به تدریج اوهام و خرافات سحر و شعبده و طلسم در میان بنی اسرائیل و در دربار سلیمان و میان زنان حرمسرایش که از ملیت های مختلف بودند و با هم رقابت داشتند، شایع شد. تا آنجا که قدرت و سلطنت بی مانند و بی سابقه سلیمان را معلول و مسبب طلسم و انگشتر و ساحری سلیمان و تلقینات جن می پنداشتند. می گفتند خاصیت آن انگشتر و به دست کردن آن، سبب به دست آوردن ملک و تسخیر جن گردیده است. کسانی که دارای عقل و اندیشه نیرومند یا نیرو یافته از حکمت و ایمان نباشند، نمی توانند علل حوادث را چنان که هست درک کنند. اینها به وهم و اندیشه ناتوان خود برای حوادث طبیعی یا اجتماعی و دیگر پیش آمدها، علل و اسباب وهمی و غیر حقیقی تصور می نمایند و داستانها می سرائند. این داستان ها و اوهام در انتقال از طبقه ای به طبقه دیگر و از گذشته به آینده باور می گردد و در ذهن ها بیشتر جای می گیرد و به صورت حقیقی در می آید ... و آنان که راه رشد را گم می کنند زیر دست و زبون کسانی می شوند که سر رشته علل را به دست آورده و پیش می روند. سحر حلال و باطل سحر و طلسم و انگشتر معجزه آسای سلیمان همان ایمان و حکمتی بود که خداوند به وی عنایت فرمود. سلیمان از آن حکمت و روشن بینی، زبان احتیاج و کلید اداره جن و انس و حیوانات را به دست آورد و با نیروی حکمت و تدبیر همه را مسخر خود نمود.

این حقیقت در کتاب ملوک تورات و اخبار ایام آن مکرر ذکر شده است ... همانسان که علم و حکمت و عدل سلیمان و وزراء و ارکان کشور او، پادشاهی او را در میان کشورها و ملل آن روز استوار و پایدار کرد و دامنه نفوذ آن را گسترش داد، شیوع اوهام جادوگران و خیالبافان، مانند موریانه، نخست عقول و

افکار را پوک کرد و مغز حکمت و تعقل را از میان برد آن گاه ملک سلیمان و پایه تخت وی را که بر عقل و حکمت مستقر بود، سست و بی پایه کرد و زیر عصای قدرتش را خالی ساخت، تا پس از چندی یکسره آن ملک ساقط و آن اجتماع بهم پیوسته و پیشرو، متلاشی گردید.^۱

حکومت حضرت سلیمان :

قرآن کریم می فرماید :

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوها شَهْرًا وَ رَوَاحُها شَهْرًا وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَاطِرِ
وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَمْعَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ تُؤْذِنُ رَبُّهُ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا
نَذِقُهُ مِنَ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾^۲

و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگارش کار می کردند و هر کدام از آنها که از فرمان ما سرپیچی می کرد، او را عذاب آتش سوزان می چشانیم!

﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ
قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۳

آنها هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند: معبدها، تمثالها، ظروف بزرگ غذا همانند حوضها، و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود و به آنان گفتیم:) ای آل داوود! شکر (این همه نعمت را) بجا آورید ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند!

﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ
مِنْسَاتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا
فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾^۴

(با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین [موریانه] که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند!

^۱ - پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۳۲

^۲ - سبا: ۱۲

^۳ - سبا: ۱۳

^۴ - سبا: ۱۴

این آیات نشان می دهد که آگاهی سلیمان بر غیب به اذن و اراده الهی ، در سطحی گسترده تر از جن بوده است . و سلیمان با این قدرت خدا دادی آنان را به خدمت خویش گرفته است .

خانم امین نوشته است :

یهود، از آنچه شیاطین در زمان سلیمان می خواندند پیروی کردند . اما سلیمان هرگز دست خویش را به سحر و جادو آلوده نکرد و کافر نشد بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر تعلیم می دادند . این قوم، سحر را از دو فرشته بابل به نام های هاروت و ماروت که هدفشان آموختن آنها به مردم برای باطل کردن سحر جادوگران و نجات آنها از آزار و اذیت ایشان بود آموختند . اما به جای استفاده درست و معقول از آن دیگران را به گمراهی و مصیبت مبتلا کردند و این در حالی بود که آن دو فرشته به هر کسی که طریق ابطال سحر را یاد می دادند می گفتند بدانید که ما وسیله آزمایش شما هستیم و مبادا از این علم در راه نادرست استفاده کنید. اما آنها به وسیله این علم مطالبی را آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیافکنند اما آنان نمی دانستند که انجام این اعمال جز به اذن پروردگار ممکن نیست. اینان به جای فراگیری قسمت های مفید این علم به سراغ چیزهایی رفتند که نه تنها نفعی بر ایشان نداشت بلکه زیان بسیاری نیز در برداشت. و این در حالی بود که خود می دانستند هر کس خریدار چنین متاعی باشد بهایی در آخرت نخواهد داشت و چه بد معامله ای کردند . اینان از علم و دانش بی بهره بودند و بر این امر توجه نداشتند که اگر ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می نمودند پاداشی بسیار بهتر از نتایج دنیوی نزد خداوند بر ایشان مهیا بود .

در مجمع البحرین، از حضرت صادق (ع) نقل شده است که فرمود : خدای تعالی ملک سلیمان را در انگشتی او قرار داد. هر گاه آن را بر دست می کرد، جن ها و انسان ها و پرندگان و حیوانات وحشی حاضر شده از او فرمانبرداری می کردند. خدا بادهایی را برانگیخت تا تخت (دربار) او را با آنچه که در آن بود (از قبیل بعضی شیاطین و پرندگان و انسان ها و چهارپایان و اسبان و ...) را از طریق هوا به جایی که سلیمان اراده می کرد، برساند. آنچنان که نماز صبح را

در شام و نماز ظهر را در فارس می‌خواند. هر گاه برای قضای حاجت می‌رفت، انگشتریش را به یکی از خدمتکاران می‌سپرد. در یکی از این مواقع شیطانی آمد و خادم را فریفت و انگشتری را از وی گرفت و در دست خود کرد، در نتیجه شیاطین و جنیان و انسان‌ها و پرندگان به او تعظیم کرده، سجده نمودند. شیطان ترسید که آنان قضیه انگشتری را بفهمند، پس آن را به دریا افکند و خداوند یک ماهی را برانگیخت تا آن را بیابد، چون سلیمان بازگشت، انگشتری را خواست و آن را نیافت. از آنجا گریخت تا به ساحل دریا رسید. پیریشان حال به درگاه خداوند توبه و انابه می‌نمود. در همین حال، به صیادی رسید که ماهی صید می‌کرد. به او گفت: من به تو در صید ماهی کمک می‌کنم تو هم در مقابل مقداری ماهی به من بده. ماهیگیر پذیرفت. هنگامی که ماهی را صید کرد، یکی از ماهی‌ها را نزد سلیمان انداخت، او آن را برداشت و شکم ماهی را شکافت، خاتم را درون آن یافت و آن را بر دست خود کرد. در همان لحظه، اهریمنان و حیوانات و ... در برابرش به خاک افتادند، سلیمان به مکان خویش بازگشت و آن شیطان و لشکریانی را که با او بودند احضار نمود.^۱ عده‌ای از آنها را کشت و بعضی را در میان آب و برخی را درون سنگ پشته‌ها به زندان افکند.^۲

در روایت نیز آمده است که هدف هاروت و ماروت، از آموختن سحر به مردم، جلوگیری از گمراه شدن آنان بوده است.

امام رضا علیه السلام فرمودند:

«وَأَمَّا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ فَكَانَا مَلَكَيْنِ عَلَّمَا النَّاسَ السِّحْرَ لِيَحْتَرِزُوا بِهِ سِحْرَ

السِّحْرَةِ وَ يُبْطِلُوا بِهِ كَيْدَهُمْ»^۳

یعنی هاروت و ماروت به مردم سحر می‌آموختند تا از سحر ساحران دوری کنند و حيله آنان را باطل سازند.

مفهوم سحر:

^۱ - مجمع البحرین، ج ۵ ماده ملک و بحار، ج ۱۴، ص ۹۸

^۲ - تفسیر بیان السعاده، ج ۲، ص ۱۶۶

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۴۷ / عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۷۱ / الآء الرحمن، ج ۱، ص ۱۱۱

در این که «سحر» چیست و از چه تاریخی به وجود آمده بحث فراوان است. سحر از زمان های خیلی قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن ذکر نشده است. نمی توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد. سحر نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسان ها به جا می گذارد و گاهی یک نوع چشم بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد

در معنی سحر و حقیقت آن، نظر علماء و محققین مختلف است. در معنی لغوی آن، بعضی گفته اند: «ما لطف مأخذه و دق»، آنچه دارای منشأ بسیار دقیق و باریک است و بعضی گفته اند: «صرف الشیء عن وجهه» برگرداندن چیزی از جای خود. بعضی به معنی خدعه و تزویر و بعضی به معنی نمایش باطل به صورت حق دانسته اند.

سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است:

۱- به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر قاموس اللغة سحر یعنی خدعه کردن.

۲- کل ما لطف و دق آنچه عوامل آن نامرئی و مرموز باشد.

در مفردات راغب که مخصوص واژه های قرآن است به سه معنی اشاره شده است:

۱- خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی.

۲- جلب شیاطین از راه های خاص و کمک گرفتن از آنها.

۳- تغییر ماهیت و شکل اشخاص و موجودات، مثلاً انسان را به وسیله آن به صورت حیوانی در آورد. ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد^۱

و نیز گفته اند: سحر در لغت عبارت از آن چیزی است که سبب مخفی و نامعلوم باشد و سُحْرُ غذا را گویند برای آنکه در شکم مخفی می گردد و عملش نیز ظاهر نمی شود.

تعالیم شرعی چنین عملی که سبب مخفی و از روی خدعه و تدلیس صورت گیرد و امری خلاف را در خیال انسان ارائه دهد، مذمت نموده است.^۱

^۱ - مفردات راغب،

اقسام سحر :

در مورد انواع و اقسام سحر نیز نظرات مختلفی بیان شده است ، از جمله گفته اند :

اقسام سحر عبارت است از :

عقد (بهم بستن) ، سخن ، نوشته یا طلسمی که در بدن یا قلب یا عقل مسحور تأثیر کند.

نفث در عقد (دمیدن در گره‌ها)، تصفیه نفس به ریاضت های غیر معقول
استخدام ملائکه، تسخیر جن و شیاطین، احضار ارواح برای کشف امور نهانی،
رمل و طلسم و ...

سحر از نظر قرآن :

سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- آن جا که مقصود از آن فریفتن و تردستی و شعبده و چشم بندی است،
حقیقتی ندارد، چنان که می‌خوانیم :

﴿ فَإِذَا جَاءَ لَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴾^۱

ریسمان ها و عصاهای جادوگران زمان موسی در اثر سحر، خیال می‌شد که
حرکت می‌کند .

در آیه دیگر آمده است :

﴿ فَلَمَّا آتَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ ﴾^۲

هنگامی که ریسمان ها را انداختند، چشم های مردم را سحر کردند و آنها
را به وحشت انداختند.

از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیا
تصرفی کند و اثری بگذارد بلکه این تردستی و چشم بندی ساحران است که
آن چنان جلوه می‌دهد

^۱ - مخزن العرفان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۵

^۲ - طه : ۶۶

^۳ - اعراف : ۱۱۶

۲- از بعضی از آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد. مانند آیه فوق که می‌گوید آنها سحرهایی را فرا می‌گرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند

﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾

مطلب جالب دیگری که در آیات فوق بود، اینکه آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که مضر به حالشان بود و نفعی برایشان نداشت.

﴿لَوْ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ﴾

ولی این موضوع که آیا سحر فقط از جنبه روانی تأثیر دارد و یا ممکن است اثر جسمانی و خارجی هم داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده و لذا بعضی معتقدند اثر سحر تنها از جنبه روانی است.

نکته دیگری که در این جا تذکر آن لازم است این که به نظر می‌رسد قسمت قابل توجهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می‌شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی (ع) می‌خوانیم که آنها درون ریسمان‌ها و عصاهای خویش مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن قرار داده بودند، به حرکت در آمدند، و تماشا کنندگان خیال می‌کردند، آنها زنده شده‌اند. این گونه سحرها، اکنون نیز وجود دارد.

در تفسیر مخزن العرفان آمده است :

سحر اقسام بسیاری و شعب بی شماری دارد که مفسرین پاره‌ای از آن را در ذیل این آیه شرح داده‌اند. شکی نیست که انواع و اقسام عمل سحر در عالم وجود دارد و نمی‌توان وقوع آن را انکار کرد.

بعضی اقسام آن نتیجه علوم طبیعی است که سبب آن برای افراد غیر آشنا با آن، مشخص نشده است. مثل اینکه دیده شود کسی داخل آتش می‌شود و بدنش نمی‌سوزد، زیرا موادی به بدنش مالیده که از حرارت آتش آسیبی نمی‌بیند یا آنکه خطی می‌نویسد که غیر از خودش و طرفش کسی نتواند بخواند.

قسم دوم از اقسام سحر از راه تکرار زیاد و عادت بر آن صورت می گیرد . مثل معتاد شدن بر خوردن سمیات یا کشیدن بارهای سنگین و کارهای عجیب دیگری که از روی تمرین و عادت ، انجام می شود و برای افراد نا آشنا ، دشوار بلکه غیر ممکن به نظر می آید و ظاهرا از طرف شرع منعی بر این قسم از سحر نرسیده است . شاید از اقسام سحر به شمار نیاید ، زیرا علت آن معلوم است .

قسم سوم از اقسام سحر شعبده است که نتیجه حرکات بسیار سریع است . و از جهت سرعت عمل چنین به نظر می رسد که خارج از اسباب طبیعی است . سبب آن دو چیز است یکی سرعت عمل که نتیجه حرکت سریع شعبده باز است و دیگری خطاء در حس . مخصوصا در حس بینایی ، که خطاء در آن بسیار واقع می گردد . شعبده باز چیزی را به حاضرین نشان می دهد و فورا به شکل دیگری در می آورد ، وقتی که چشم انسان مشغول به مسئله اولی است ، شکل دوم خلاف آن را نشان می دهد . او در ضمن کار کلمات تند و سریعی می گوید که حواس حاضرین را متوجه به خود گرداند ، تا واقعیت کار او را درک نکنند و او کار خود را انجام دهد .

این نوع از سحر تصرف در خیال است که در ذهن و خیال حاضرین امر خلاف واقعی را ارائه می دهد و از سرعت عمل و بر هم ریختگی دیدنی ها و شنیدنی ها ، انجام می گیرد که به هیچ وجه واقعیت ندارد و از پست ترین اقسام سحر به شمار می آید که جز خدعه و تدلیس و نن دادن خلاف واقع چیز دیگری نیست و آموختن آن نیز فضیلت و کمالی برای انسان نمی آورد و از اقسام سحر مذموم به شمار می آید .

قسم چهارم از اقسام سحر ، از قوت نفس و قوت عزم و اراده انجام می گیرد و آن را علم (لیمیا) گویند و آن یاد گرفتن کیفیت ارتباط نفوس بشر مادی با نفوس عالی و ارواح قوی و ارتباط با قوای مندرج در آن است و کار آن تسخیر بعض ارواح جزئی است . مثل ارواحی که موکل حوادث و اوضاع عالم مادی و طبیعی می باشند . تسخیر جن و ارواح بشر ، خواب مغناطیسی و حاضر نمودن ارواح و پیش گویی و اطلاع یافتن بر امور غیبی و ... از مصادیق آن است . برخی از این امور بارها مشاهده شده و هرگز نمی توان وقوع آن را انکار نمود .

می گویند مرتاضین در هند ، کارهای بسیار عجیب و شگفت انگیزی از خود نشان می دهند . چنین عملیاتی که ظاهراً خارج از اسباب عادی و طبیعی به نظر می آید در عالم تحقق یافته است . البته نمیتوان ادعای هر مدعی را نیز قول نمود.

و چنانچه بعضی از مفسرین گفته اند منشأ اینطور عملیات دو چیز است : قوت اراده و عزم راسخ و دیگری ایمان به تاثیر

وقتی برای انسان یقین بر امری حاصل شد و اراده کرد آن را انجام دهد و با یقین و به طور قطعی اقدام کرد بر آن غلبه خواهد یافت . در این صورت ممکن است کار خارق العاده ای از او بروز و ظهور کند. امور خارق العاده ای که بر قوت اراده و یقین قطعی و عزم راسخ استوار است گاهی با عملیات خارجی انجام می گیرد ، مثل دعا ، طلسم ، بخور و ... یا استفاده از آب و آینه هنگام حاضر نمودن روح ، که برای ایجاد دوستی یا دشمنی بین دو نفر به آنها متوسل می گردند . یا بدون وسایل خارجی تحقق می پذیرد و آن وقتی است که اذعان و یقین بر حصول مراد و نیز عزم و اراده بر عمل چنان در انسان قوی گردد که به قوت وهم و تصمیم بر تحقق آن کار قدرت پیدا کند . وقوع چنین امری و بالاتر از انسان بعید نیست . زیرا خلقت انسان طوری است که به هر چه رو آرد . حقیقت آن در آینه وجودش پدید آید و نیز بر هر امر ممکني همت گمارد و آنچه در انجام دادن آن لازم است و لو آنکه بسیار بعید به نظر آید و مشکل باشد ، با یقین قطعی و اعتماد به نفس بر انجام آن توانایی می یابد زیرا که روح بشر از عالم مجردات و ما فوق الطبیعه خلق شده است و عالم مجردات فوق عالم طبیعیات و محیط بر آن است . پس با تحمل ریاضت جسمانی و ترک خواسته های نفسانی و طبیعی ، به عالم خود (عالم مجردات) وصل می شود و از آنجا استمداد می طلبد و بر بعضی حوادث اطلاع می یابد . حتی اگر نفس انسان را از عالم مجردات ندانیم و نوعی نیروی جاری در جسم دانستیم که از عناصر ترکیب یافته است ، قوت و ضعف نفس در بشر قابل انکار نیست ، پس چه مانعی دارد که گفته شود که بعضی از نفوس و لو اینکه از عالم جسمانی تشکیل یافته اند ، در اصل خلقت یا با تلاش و قوت تصمیم و اراده و تحمل ریاضت و ترک امور طبیعی ، چنان قوت و شوکتی پیدا کنند که

بتوانند امور خارق العاده‌ای انجام دهند . و اقدام بر عملی کنند که از توان عموم مردم خارج باشد و این مطلب قابل انکار نیست . فضیلت انسان بر حیوان بلکه بر فرشته نیز به همین دلیل است که ترقی و تکامل انسان ، حدی ندارد و قابل زیادتی است لکن حیوان و ملک اینطور نیستند کمالات آنها محدود به حد معینی است که ممکن نیست از آن تجاوز نماید . آیه شریفه :

﴿ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ^۱ ﴾

و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد

اشاره به همین مطلب است.

توهم :

تصرف قوه واهمه در بدن انسان واضح و غیرقابل انکار است . مثل اینکه هر گاه انسان در زمین مسطح حرکت می کند ، حتی اگر در خط یک وجبی راه برود هیچ لرزه و سقوطی ندارد و زمین نمی خورد ولی اگر بر روی دیوار بلندی راه برود حتی اگر یک متر عرض آن باشد به توهم سقوط زمین می خورد و پرت می شود.

و نیز ممکن است انسان به توهم اینکه مریض است بیمار شود و به توهم صحت سلامتی یابد . و یکی از راه های معالجه همین است . تلقین به نفس نیز از همین بابست . اگر انسان مبتلا به مرض ، به خود تلقین کند که حالم خوب است و گمان سلامتی به خود ببرد ، بهبود خواهد یافت.

کسی که در رفتار و کردار خود بیندیشد ، به خوبی می فهمد که تصورات نفسانی ، قوه محرکه عضلات او را به حرکت می آورد . زیرا با تصور اینکه کاری با ارزش است ، انسان به انجام آن مایل می گردد و وقتی میل قوت گرفت تصمیم و اراده پیدا می شود و کار در خارج انجام می گیرد.

پس وقتی روح انسان با ریاضت ، ترک خواسته های نفسانی ، کاستن از غذا ، انزواء و ... قوت گرفت ، ممکن است در بدن دیگری نفوذ کند و در خیال او تصرف نماید و غیر واقع را در نظر او امر واقعی نشان دهد یا قوت و شوکتی پیدا کند و بر وسائلی تسلط یابد که بعضی نفوس جزئیه بشر یا جن را تحت

فرمان خود در آورد و به آنها امر و نهی نماید و آنان نیز بپذیرند ، زیرا تحت اراده و حکومت وی واقع شده‌اند. اساس و زیر بنای قدرت یافتن بر این قبیل اعمال ، چنانچه گفته شد دو چیز است یکی ایمان و یقین به تأثیر اعمالی که برای هدف خود به آن متوسل می شوند و لو در واقع چنین اعمالی ، آن آثار را نداشته باشند . آنچه مؤثر است اعتقاد و یقین به تأثیر است نه واقعیت . زیرا هر عملی که با ایمان و یقین توأم گردد ، نتیجه‌بخش است و بدون آن اثری بر آن مترتب نخواهد شد . به همین دلیل شارع مقدس شرط قبولی اعمال را ایمان و یقین راسخ قرار داده است و عمل شرعی بدون ایمان قبول نمی شود. دیگر قوت اراده و تصمیم بر کار است . که آن کار هرچه مشکل به نظر آید ، تردید و کسالتی در عزم و اراده او بر انجام آن پدید نیاید و با عزم استوار در انجام آن بکوشد.

اقسام سحر از نظر دانشمندان :

بعضی از دانشمندان گفته اند ، سخن قطعی در مورد سحر و اقسام آن بسیار مشکل است . لکن آنچه در نزد آنان مشهور و متداول است از این قرار است:

۱- علم «شیمیا» است و آن علمی است که در کیفیت ترکیب قوای ارادی با قوای مخصوص مادی برای تصرف در امور طبیعی ، بحث می کند . تصرف در خیال که آن را سحر عیون نامند ، از این علم منشأ می گیرد . این فن از صحیح‌ترین اقسام سحر به شمار می رود .

۲- «لیمیا» و آن علمی است که از کیفیت تأثیر اراده و چگونگی اتصال آن با ارواح قوی و عالی که موکل بر ستارگان و حوادث و ... هستند ، بحث می کند و شیوه های ارتباط با آنها و استمداد از جن و تسخیر آنها را تعلیم می دهد . این علم را فن تسخیرات نامند.

۳- «هیمیا» و آن علمی است که از کیفیت ترکیب قوای عالم علوی با عناصر سفلی بحث می کند و عجائبی چون علم طلسم از آن پدید می آید زیرا موجودات علوی و اوضاع سماوی ، با حوادث مادی ارتباطاتی دارند همانطور که از عناصر مادی و ترکیب و آمیختن آنها امور طبیعی حاصل می شود . اگر اشکال سماوی ، به طوری مناسب با حوادثی مثل مرگ و بقای کسی ، با

صورت مادی مناسب آن باشد امیخته شود ، نتیجه مورد نظر به دست می آید و این همان طلسم است.

۴- «دیمیا» و آن علمی است که از چگونگی به کار گیری قوای مادی برای دخالت در حواس انسان و آثار خارق العاده آن ، بحث می کند . این قسم از سحر را شعبده گویند .

علم اعداد و اوقاف را که از ارتباط اعداد و حروف برای حصول مطلوب بحث می کند ، نیز از این نوع علوم دانسته اند . حروف را به وضع مخصوص در جدول های مثلث ، مربع و ... رسم می کنند و با علم حساب از آن ، مطالبی در می آورند .

از جمله امور ملحق به علم سحر که در این دوره متداول شده خواب مغناطیسی و احضار ارواح است و آن از تأثیر اراده و تصرف در خیال پدید می گردد که در باره آن کتاب هایی تألیف و منتشر گردیده است .

سحر از نظر معصومین (ع) :

از نظر اسلام ، سحر حرام و از گناهان سنگین است و کسی که آن را حلال بداند ، کافر است . و روایات فراوانی اخبار در حرمت آن وارد شده است . احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتابهای معتبر ما نقل گردیده، از جمله این که علی (ع) می فرماید:

« أَنْ عَلِيًّا (ع) قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السَّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ خَذَهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ »^۱

یعنی کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند یگانه به کلی قطع می شود و باید کشته شود مگر آن که توبه کند...

و نیز در روایت آمده است که :

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ يُقْتَلُ وَ سَاحِرُ الْكُفَّارِ لَا يُقْتَلُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِمَ لَا يُقْتَلُ سَاحِرُ الْكُفَّارِ فَقَالَ لِأَنَّ الْكُفْرَ أَكْثَرُ مِنَ السَّحْرِ وَلِأَنَّ السَّحْرَ وَالشُّرْكَ مَقْرُونَانِ »^۱

^۱ - تهذیب ، ج ۱۰ ، ص ۱۴۷ / وسائل الشیعه ، ج ۱۷ ، ص ۱۴۸ و ج ۲۸ ، ص ۲۶۷

ساحر مسلمان کشته می شود ولی ساحر کافر کشته نمی شود ، زیرا [گناه] سحر بالاتر از شرک به خداست . و سحر و شرک مقرون و همراه یکدیگرند . و امام صادق (ع) فرمودند :

« السَّاحِرُ كَافِرٌ »^۲

ساحر کافر است .

پیامبر عزیز اسلام (ص) فرمودند :

« ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ مُذْمِنٌ خَفِرٌ وَ مُذْمِنٌ سِحْرٍ وَ قَاطِعُ رَحِمٍ »^۳

سه گروه وارد بهشت نمی شوند ، کسی که آلوده به مستی است و کسی که آلوده به سحر است و کسی که پیوند خویشاوندی را قطع کند .

بطلان سحر :

تعلیم و تعلم سحر نیز مانند استفاده از آن حرام است . مگر اینکه برای علاج و ابطال و دفع سحر و نشان دادن مأخذ آن باشد که در اینصورت جایز و بسا واجب می شود و یاد دادن سحر توسط هاروت و ماروت نیز از این قبیل بوده است . ولی اکثر مردم سوء استفاده کردند . چنانچه در الهام و آموزش همه علوم خیر و شر به مردم این سوء استفاده دیده می شود.

تأثیر سحر در افراد ، به مشیت و اذن الهی وابسته است و اگر مشیت الهی بر تأثیر آنها تعلق نگیرد ، همه علل و وسائل آن ، نابود می شود چنانچه آتش نمرودیان حضرت ابراهیم را نمی سوزاند و کارد ابراهیم رگ اسماعیل را نمی برد و ...

سحر نیز به اسرارپنهان وابسته است و تأثیر آن به اذن و مشیت الهی است به این معنی که اثر سحر چیزی نیست که خداوند قدرت بر دفع و ابطال آن نداشته باشد لکن اثر آن را باطل نمی کند ، برای حکمتی که در این عالم مقدر فرموده است .

^۱ - کافی ، ج ۷ ، ص ۲۶۰ / من لا یحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۵۶۷ / تهذیب ، ج ۱۰ ، ص ۱۴۷ / وسائل الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۱۶۶

^۲ - بحار الانوار ، ج ۷۶ ، ص ۲۱۲ و ج ۱۰۰ ، ص ۵۸

^۳ - وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۳۴۶ و ج ۱۷ ، ص ۱۴۸ و ج ۲۵ ، ص ۲۰۴

همه فقهای مسلمان می‌گویند، یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است.

اما همان طور که گفتیم چنان چه یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد، اشکالی ندارد. بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند.

شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد بی‌مانع است، حدیثی است از امام صادق (ع) نقل شده، در این حدیث می‌خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می‌گرفت، خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد: حرفه و شغل من سحر بوده است و در برابر آن مزد می‌گرفتم. خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می‌شد، و با همان درآمد حج خانه خدا انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام آیا برای من راه نجاتی هست. امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: «عقده سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزین»^۱

از این حدیث استفاده می‌شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی‌اشکال است^۲

فرق معجزه و سحر:

ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر عمل ساحر دارای واقعیت و حقیقت باشد، فرقی بین سحر و معجزه باقی نمی‌ماند آن وقت نبوت پیامبران ثابت نمی‌گردد و راه عذر برای انکار پیامبری آنها باقی خواهد ماند که گفته شود امر برای ما مشتبه گردید و گمان کردیم معجزه و خارق العاده‌ای که از پیامبر ظهور و بروز می‌نمود از قبیل سحر ساحران و تدلیس جادوگران است.

فرق سحر و معجزه عبارت است، از:

۱- عمل ساحر اگر واقعییتی پیدا کند پس از ریاضت های سخت و کارهای بسیار مشکل خواهد بود که تحمل آن غالباً برای عموم مردم دشوار بلکه محال

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۳۶

^۲ - تفسیر نمونه، ج ۱، صص ۳۷۹ - ۳۸۰.

می نماید . ولی معجزه پیامبران ناشی از عنایت ربانی است که خلقت آنها از عالم نور و از مقام علیین است و در اظهار معجزه فقط از عالم الهی استمداد می طلبند. اگر چه پیامبران نیز قبل از نبوت و پس از آن ریاضت هایی داشتند لکن ریاضت آن بزرگواران در عبادت و بندگی خداوند بوده ، نه برای امور نفسانی و بهره برداری مادی دنیوی . کوشش آنها در فناء فی الله و از خودگذشتگی است . در نتیجه مظهر و نماینده صفات الهی شدند و کرامات خود را به حضرت حق نسبت می دهند نه به خودشان.

۲- عمل ساحر با نوع عمل انبیاء تفاوت بسیار دارد غالباً کار ساحر تصرف در قوه خیال و قوه واهمه است ، نه اینکه واقعا بتواند تصرف در مواد موجودات کند و حقیقتاً تغییر شکل دهد یا معدوم را موجود یا موجود را معدوم گرداند . هستی بخش فقط خدا است و بس . قدرت تصرف پیامبران در مواد و تغییر شکل دادن اشیاء به قدرت ربانی و خواست الهی انجام می گیرد . خداوند برای اثبات رسالت ، امور خارق العاده‌ای به دست آنها جاری می گرداند و اگر به ندرت از ساحرین کسی پیدا شود که بتواند اندک تصرفی در مواد کند اگر در بدن خود اوست که از طریق نیروی نفسانی و غلبه قوه اراده وی است که با ریاضت و ترک خواسته های طبیعی ، نفس او بر طبیعت غالب گشته و در بدن خود تصرف کرده است . مثل اینکه روی آب راه رود و بدون وسائل خارجی در هوا بپرد و یا تصرف در بدن انسان دیگر یا حیوانی باشد ، که از راه تصرف در قوه خیال او است که با نیروی اراده‌ای که در اثر ریاضت به دست آورده ، در خیال آن شخص تصرف می کند و آنچه مورد نظر اوست در قوه واهمه او القاء می کند . وقتی از راه وهم در بدن وی مسلط شد و او را تحت تسخیر خود در آورد امر خارق العاده‌ای ، انجام می شود.

۳- سحر غالباً با اسباب و وسایل خارجی انجام می گیرد و به کارهایی وابسته است که نزد اهلش شناخته شده است ، ولی معجزه محتاج به وسائل خارجی نیست به محض اینکه اراده پیامبر که مظهر و نماینده اراده و قدرت الهی است به کاری تعلق گیرد با اذن خدا آن کار انجام می گیرد.

۴- سحر از قوه نفسانی ساحر پدید می آید و محدود به وقت مخصوص و مقید به کار خاصی است . ولی معجزه پیامبران از قوت الهی و فیض ربانی پدید می

آید و محدود به حد خاص و مقید به وقت بخصوصی نیست . پیامبران در مواد عالم تصرف می نمایند و به اراده حق تعالی کار خدایی می کنند.

۵- ممکن نیست سحر با معجزه مقابله نماید و در برابر آن عرض اندام کند . زیرا معجزه سحر را معدوم و مضمحل می کند . سحر ظلمت است و از تصرفات نفسانی به عمل آمده و معجزه نور است و از مقام شامخ عقل پدید آمده است . وقتی نور آمد ظلمت را نابود می کند . چنانکه خداوند عزیز فرمود :

﴿ وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۱﴾

و بگو: حق آمد و باطل نابود شد یقیناً باطل نابود شدنی است!

این بود که وقتی که ساحران فرعون سحر خود را در معرض نمایش در آوردند، حضرت موسی (ع) به امر خدای تعالی عصای خود را انداخت و عصا به صورت اژدها در آمد و آنچه را ساحران به دروغ نمایش داده بودند ، همه را بلعید و فرو برد . خداوند بزرگ می فرماید :

﴿ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ۲﴾

(روز موعود فرا رسید و همگی جمع شدند) موسی به ساحران گفت: «آنچه را می خواهید بیفکنید، بیفکنید!»

۶- اگر ساحر عملی شبیه به معجزه پیغمبران انجام دهد و به وسیله آن کار ادعای پیغمبری کند ، از راه لطف برای خداوند لازم است او را رسوا کند تا دروغش آشکار شود . زیرا در غیر این صورت حجت بر مردم تمام نشده و مقام شامخ نبوت از طریق معجزه اثبات نمی شود.

چشم زخم :

یکی از کارهای سحر آمیز ، دخالت در امور دیگران با نیروی نگاه است . پیشرفت علم تأثیر نگاه را در اعمال و افعال به خوبی ثابت کرده است . یکی از شیوه های تمرکز حواس ، کنترل نگاه است . همچنین افرادی با تحمل مشقات می توانند با چشم خود در امور دیگران اثر بگذارند . خداوند کریم نیز در قرآن از نفوذ نگاه شوم و آلوده به حسد کفار سخن می گوید و تأکید می کند که هیچ کس را یارای آن نیست که از حریم اذن و اراده الهی خارج شود . ولی

۱- بنی اسرائیل آیه ۸۱

۲- سوره شعراء آیه ۴۵

در عالم طبیعت قوانینی وجود دارد که برخی با سوء استفاده از آن در حریم سلامت جسم و روان دیگران دخالت می کنند . یکی از این امور " چشم زخم " است .

آیه و ان یکاد :

از حسن بصری نقل شده است که :

ما دواء الاصابة بالعين الا ان یقرأ هذه الایة

دوای چشم زخم نیست مگر خواندن این آیه [و ان یکاد]

خداوند کریم می فرماید :

﴿ وَ اِنْ يَكَاذُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴾^۱

و کسانی که به کفر روی آوردند، وقتی آیات قرآن را شنیدند، با نگاههای تند خود نزدیک بود که تو را به لغزش وادارند (چشم زخم بزند) و می گفتند: او شخص دیوانه‌ای است. و حال آنکه قرآن جز پند و اندرز برای مردم جهان نیست.

خداوند فرمود : به درستی که نزدیک بود آنان که کافر شدند ، بلغزانند و بیفکنند و هلاک گردانند تو را به چشم های خویش ، آن هنگام که شنیدند قرآن را که تو می خواندی . و می گفتند از غایت حیرت و عجب در کار او ، این مرد دیوانه است که خرق عادت از او صادر می شود یا جنی او را گرفته یا همراه او جنی است که او را تعلیم می دهد و حال آنکه نیست قرآن ، مگر موعظه و پندی برای مردم عالم . یا نیست محمد مگر موجب شرف و افتخار مردم عالم که احکام الهی را برای ایشان یاد آور شود .

مشرکین وقتی قرآن را می شنیدند ، دچار شدت بهت و حیرت می شدند زیرا می دیدند از مرتبه فهم و عقل متعارف آنان برتر است و با سخنان بشر شباهت ندارد ، پس به پیامبر عزیز اسلام (ص) که عقل کل است ، نسبت جنون می دادند و می گفتند محمد (ص) دیوانه است و چون خود از قدرت عقل خود بهره نمی گرفتند ، نمی فهمیدند که این آیات قرآنی از مبدء وحی

الهی فرود آمده تا آموزش و اندرز عالمیان از جن و انس باشد و تا قیامت هادی ،
رهنما و رهبر خلق گردد^۱

بعضی از مفسرین گفته‌اند: معنای آیه این است که وقتی ذکر را یعنی قرآن را
از تو می‌شنوند با نظری سرشار از کینه و خشم به تو نظر می‌کنند، به طوری
که می‌خواهند با همان نگاه تیزشان تو را بکشند.^۲

در تفسیر این آیه نظرات گوناگونی مطرح شده است :

۱ - بسیاری از مفسران گفته‌اند : منظور این است که دشمنان هنگامی که
آیات با عظمت قرآن را از تو می‌شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می‌شوند،
و با عداوت به تو نگاه می‌کنند که گویی می‌خواهند تو را با چشم‌های خود بر
زمین افکنند و نابود کنند!

در توضیح این معنا افزوده‌اند که آنها می‌خواهند از طریق چشم زدن که
بسیاری از مردم به آن عقیده دارند و می‌گویند در بعضی از چشم‌ها اثر مرموزی
نهفته است که با یک نگاه مخصوص ممکن است طرف را بیمار یا هلاک کند،
تو را از بین ببرند .

۲- بعضی دیگر گفته‌اند که این آیه کنایه از نگاه‌های بسیار غضب‌آلود است .
مثل اینکه می‌گوئیم فلان کس آن چنان بد به من نگاه کرد که گویی
می‌خواست مرا با نگاهش بخورد یا بکشد!

۳- تفسیر دیگری برای این آیه به نظر می‌رسد که شاید از تفسیرهای بالا
نزدیکتر باشد و آن اینکه می‌خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته‌های
دشمنان اسلام وجود داشت با این بیان ظاهر سازد و آن اینکه آنها وقتی آیات
قرآن را می‌شنوند آن قدر مجذوب می‌شوند و در برابر آن اعجاب می‌کنند که
می‌خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر امور بسیار
اعجاب‌انگیز می‌باشد) اما در عین حال می‌گویند : تو دیوانه‌ای . این راستی
شگفت‌آور است . انسان دیوانه و پریشان گویی او چه ربطی با این آیات
اعجاب‌انگیز جذاب و پرنفوذ دارد این سبک مغزان نمی‌دانند چه می‌گویند و چه
نسبت‌های ضد و نقیضی به تو می‌دهند .

^۱ - مخزن العرفان ، ج ۲۴ ، ص ۶۴

^۲ - المیزان ، ۱۹۰ ، ۶۴۸

و سرانجام در آخرین آیه می‌افزاید: این قرآن چیزی جز مایه بیداری و تذکر برای جهانیان نیست. معارفش روشنگر، اندازهایش آگاه کننده، مثال‌هایش پرمعنی، تشویق‌ها و بشارت‌هایش روح‌پرور، و در مجموع مایه بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است، با این حال چگونه می‌توان نسبت جنون به آورنده آن داد؟

بعضی گفته‌اند: این آیه هنگام نزول قرآن و قرائت آن نازل شد، چون در آن هنگام از شدت بغض و حسد طوری به رسول خدا (ص) نگاه می‌کردند که نزدیک بود با نظر کردن به او آسیب برسانند. در روایت آمده است: این آیه وقتی نازل شد که رسول خدا (ص) بازوی علی (ع) را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» در آن هنگام کفار به همدیگر می‌گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد، گویی دو چشم دیوانه است. بعضی گفته‌اند: درباره‌ی چشم زخم نازل شده است، چون روایت شده که در بنی اسد کسانی بودند که چشم می‌زدند و بعضی می‌خواستند رسول خدا (ص) را چشم بزنند.

چشم زخم در روایات:

در روایت است که پیغمبر (ص) در مسجد نشسته بود و قرآن می‌خواند. عده‌ای بر در مسجد ایستاده انتظار می‌کشیدند تا آن حضرت از مسجد بیرون آید و او را با چشم بد آفتی رسانند. جبرئیل (ع) آمد و این آیه را آورد و گفت یا رسول الله این آیه را تلاوت فرما تا از چشم زخم ایمن باشی آن حضرت این آیه را بخواند و از مسجد بیرون آمد چون چشم حضرت برایشان افتاد، چشم آنان بسته شد و وی به سلامت از پیش ایشان بگذشت و در روایت آمده است که حضرت رسول (ص) فرمود:

«إِنَّ الْعَيْنَ لَتَدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَالْجَمَلَ الْقَدْرُ»^۱

به درستی که چشم [شور] شتر در دیگ در می‌آورد و مرد را در قبر یعنی چشم زخم به قدری مؤثر است که موجب تلف شدن شتر و مرگ انسان می‌شود.

^۱ - بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۰، ۲۶ و ۳۹ / جامع الاخبار، ص ۱۵۷ / مکارم الاخلاق، ص ۲۸۶

در حدیثی می‌خوانیم که "اسماء بنت عمیس" خدمت پیامبر (ص) عرض کرد: گاه به فرزندان جعفر چشم می‌زنند، آیا "رقیه" ای برای آنها بگیرم (منظور از "رقیه" دعا‌هایی است که می‌نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگه می‌دارند و آن را تعویذ نیز می‌گویند). پیامبر (ص) فرمود:

« أَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص إِنَّ بَنِي جَعْفَرٍ تُصِيبُهُمُ الْعَيْنُ فَاسْتَرْقِي لَهُمْ قَالَ نَعَمْ فَلَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقَتْ الْعَيْنُ^۱ »

آری، مانعی ندارد، اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد چشم زدن بود! در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤمنان (ع) فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین "رقیه" گرفت، و این دعا را خواند:

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) رَقَى النَّبِيُّ ص حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَقَالَ أَعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ وَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى كُلِّهَا غَامَّةٌ مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ وَ مِنْ شَرِّ خَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ^۲ »

شما را به تمام کلمات و اسماء حسناي خداوند می‌سپارم از شر مرگ و حیوانات موذی و هر چشم بد و حسود آن گاه که حسد ورزد.

سپس پیامبر (ص) نگاهی به ما کرد و فرمود: اینچنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود. در نهج البلاغه نیز آمده است

« الْعَيْنُ حَقٌّ وَ الرُّقَى حَقٌّ^۳ »

چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است.

و نیز از حضرت رسول (ص) نقل شده است

« لَا رُقْيَةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حُمَةٍ^۴ »

افسون نیست مگر از چشم زخم و حیوان نیش‌دار

روایت شده که امام صادق علیه السلام از کنار مسجد غدیر گذر کرد، به سمت چپ مسجد نگاه کرد و فرمود: آنجا جای پای رسول خدا (ص) است که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» سپس به جانب دیگر نظر افکند و فرمود: آنجا محل خیمه‌ی فلان و فلان و سالم مولی حذیفه و ابی عبیده الجراح می‌باشد.

^۱ - این روایت در کتاب مکارم الاخلاق، ص ۴۱۴ و بحار، ج ۶۰، ص ۲۶ از قول امام صادق (ع) نقل شده است.

^۲ - کافی، ج ۲، ص ۵۶۹ / بحار، ج ۳۳، ص ۲۸۲ - ج ۳۲، ص ۳۰۶ - ج ۶۰، ص ۶ / علّه الداعی، ص ۲۸۱

^۳ - نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۴۰۰، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۷۲

^۴ - بحار، ج ۵۹، ص ۶۹ و ج ۶۰، ص ۱۹

هنگامی که دیدند آن حضرت [پیامبر] دستش را بلند کرده بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد گویی که دو چشم دیوانه است. پس در این موقع جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه را آورد.^۱

سخنان مفسرین در مورد اثر چشم بد

مراد از "ازلاق به ابصار" چشم زدن است، که خود نوعی از تأثیرات نفسانی است و دلیل عقلی بر نفی آن نداریم، بلکه حوادثی دیده شده که با چشم زدن منطبق است، و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده، پس دلیلی ندارد ما آن را انکار کرده بگوییم یک عقیده خرافی است.

بین حکماء و مفسرین در مورد تأثیر چشم بد اختلافی نیست. اما عده ای این حقیقت را انکار کرده و گفته اند، چگونه ممکن است جسمی بدون تماس با جسم دیگر در آن اثر گذارد؟

در پاسخ گفته شده است؛ همانطور که نفوس بشر در جوهر ذات و صفات و حقیقت مختلف و متفاوتند، در آثار و خصوصیات نیز تفاوت بسیار دارند. در هر فردی از بشر آثار و خصوصیات است که در دیگری نیست پس ممکن است در چشم بعض مردم خصوصیات باشد که در غیر نفوذ نماید و همین طور که نفس و روح هر بشری در بدن خود تأثیر دارد ممکن است بعضی از نفوس در بدن دیگری نیز تأثیر کند

اثر نفس شرور، شر است و کار آن ضرر وارد کردن به دیگران است و اثر نفس خیر پاک، نیکی و خیر است. از کوزه برون همان تراود که در اوست. این قاعده مسلم و قطعی است که خیر منشأ شر و شر منشأ خیر نمی شود. به همین دلیل برای شفای مریض یا حفظ خود از بعضی گرفتاری ها ادعیه ای توسط ائمه وارد شده است که مؤمنین آن را بخوانند تا از آثار شوم آن محفوظ شوند.

یکی از این شرور، چشم آدم حسود بد بین و گفتار او است که تأثیر بد دارد. همین طور چشم و گفتار آدم با صفا، پاک و بی آلاش نیز تأثیر نیک دارد.

^۱ - ترجمه تفسیر بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۷

در تفسیر روح البیان آمده است : بعضی گفته‌اند ؛ گاهی از چشم بیننده اثرات سمّی پدید می‌آید و در غیر نفوذ می‌کند و وی را بیمار و حتی هلاک می‌کند چنانچه بعضی از مارها چنین هستند .

ذاتی که دارای سمّ اخلاقی است بالقوه دارای قدرت تأثیر است . وقتی با کسی که ضدیت و دشمنی دارد ، روبرو شود و قوه غضب او به هیجان آید ، اثر آن خباثت و شری که در وجود او مخفی بود، تحریک می‌شود و آشکار می‌گردد و گاهی چنان شدید می‌شود که ممکن است جنین را در رحم سقط نماید . گاهی به مجرد نگاه ، تأثیر می‌کند . پس بعید نیست که از چشم برخی از مردم اجزاء لطیفی خارج گردد که دیده نشود و به آن چه مورد توجه وی است ، برخورد کند و آثاری از خود بر جای گذارد . زیرا همانطور که نفوس بشر در حقیقت و ماهیت مختلفند در تأثیر نیز یک سان نیستند . شاید سر اینکه در روایات و احادیث رسیده که نظر کردن گربه و سگ بر غذا مضر است ، و نیز اینکه گفته اند غذایی که در مغازه‌ها و در محل عبور و مرور مردم تهیه می‌گردد خوب نیست همین باشد . زیرا نظر کردن اثرات بد دارد و در غذا نفوذ می‌کند و ممکن است خوردن آن سبب مرض گردد ، همین باشد .

در تفسیر نمونه چنین آمده است :

بسیاری از مردم معتقدند در بعضی از چشم‌ها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند ممکن است آن را از بین ببرد، یا درهم بشکند، و انسان را بیمار یا دیوانه کند. این مساله از نظر عقلی امر محالی نیست ، زیرا بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشم‌ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارایی زیادی دارد . حتی با تمرین و ممارست می‌توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشم‌ها است. در دنیایی که "اشعه لیزر" که شعاعی است نامرئی می‌تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست ، پذیرش وجود نیرویی در بعضی از چشم‌ها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد چیز عجیبی نخواهد بود. بسیاری نقل می‌کنند که با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده‌اند و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از طریق چشم زدن از کار انداخته‌اند . لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

چنان که گفته شد در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می‌شود که وجود چنین امری را اجمالاً تأیید می‌کند.

ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها و توسل‌ها به فرمان خداوند جلو تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشم‌ها را بگیرد همانگونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می‌گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می‌کند. این نیز لازم به یادآوری است که قبول تأثیر چشم زخم به طور اجمال به این معنی نیست که به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در اینگونه موارد پناه برده شود که هم بر خلاف دستورات شرع است و هم سبب شک و تردید افراد نا آگاه در اصل موضوع است، همانگونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تأثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است.

فصل چهارم :

انسان و فرشتگان

انسان و فرشتگان :

در عالم غیب ، فرشتگان زیادی به انجام مأموریت می پردازند ، خداوند بزرگ در قرآن کریم ، از جبرئیل و میکائیل به نام یاد کرده است و بسیاری از فرشتگان را نیز با صفات آنان معرفی کرده است ؛ مانند : مالک الموت ، رقیب ، عتید ، کرام الکاتبین و ...

﴿ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴾^۱

آنها [فرشتگان] بندگان شایسته اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند

برای اثبات وجود ملک و فرشته راهی جز از طریق شرع وجود ندارد . راه رسیدن مؤمنان به یقین درباره غیب آیات و براهین قرآن و روایت معصومین (ع) است .

اگر به خدای توانای غالب دانای رحمن و رحیم و ... ایمانی داشته باشیم که بر یقین و معرفت استوار باشد . به همه حقایق غیبی ایمان می آوریم و شکی در بهشت و دوزخ و نعمت و عذاب آن دو نمی کنیم . زیرا خدایی که به اینها وعده داده ، قادر مطلق است و از هیچ چیز عاجز نمی ماند .

از آنجا که کافران ، مشرکان و بیماردلان به این هدف اساسی نرسیده‌اند درباره حقیقت های عالم غیب ، بلکه حتی درباره حقایق آشکار جهان نیز تردید می کنند.^۱

اگر از درک اموری عاجز و قاصریم نباید به نفی آن پردازیم و حقیقت آن را انکار کنیم ، زیرا کفر ورزیدن ، منطق عاقلان و خردمندان نیست . زیرا اگر جز این می بود ، کافر شدن به خدا از هر چیزی شایسته تر می شد . ما از فهم حقیقت او و معرفت ذاتش قاصر و ناتوانیم! در دل های کافران و مشرکان بیماری سخت کافر شدن نسبت به خدا وجود دارد . خرد و فطرت ایشان و پیروانشان ، چندان تسلیم آن نمی شوند ، لذا پیوسته در صدد یافتن راهی هستند که این کفر را در نظر ایشان خوب و پسندیده جلوه دهند . از آن جمله به بحث درباره تعداد فرشتگان و رنگ و شکل آنان می پردازند که هیچ سودی برای ایشان ندارد . و سبب رهایی آنان از عذاب دوزخ نمی شود . بر اساس نقل مشهور چهار نفر از فرشتگان ، برای عموم مردم شناخته شده اند . و آنان عبارتند از :

۱ - جبرئیل ، فرشته وحی که قرآن کریم چند بار از او یاد کرده است .

۲ - میکائیل ، فرشته روزی

۳ - اسرافیل ، فرشته دمیدن در صور

۴ - عزرائیل ، فرشته مرگ

جستجو در این موضوع مهم به دلیل عدم تسلط بر جهان غیر مادی ، کاری دشوار و مشکل است . و این حقیر با اعتراف به ناتوانی علمی و بیانی خویش می کوشد تا قبسی برگیرد و قدمی به سوی فهم این حقیقت پیش نهد به امید آنکه توفیق خداوند یار شود و زمینه ای برای آگاهی عموم مردم به آن فراهم آید .

آفرینش فرشتگان در نهج البلاغه :

امام علی (ع) در نهج البلاغه ، درباره آفرینش فرشتگان و مأمورت های آنان می فرماید :

^۱ - تفسیر هدایت، ج ۱۷، ص: ۱۰۰

« ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ وَ صَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَ لَا سَهْوُ الْعُقُولِ وَ لَا فِتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَ لَا غَفْلَةُ النَّسْيَانِ وَ مِنْهُمْ أَمَنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ وَ السَّنَةُ إِلَى رُسُلِهِ وَ مُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَ السَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ وَ مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَغْنَاهُمْ وَ الْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَائُهُمْ وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَفَاهُمْ نَاكِسَةُ ذُنُوبِهِ أَبْصَارُهُمْ مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنَحَتِهِمْ مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ ذُنُوبُهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَ اسْتَارُ الْقُدْرَةِ لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ

سپس میان آسمان های زبرین را بگشود و از گونه گون فرشتگانش پر نمود : گروهی از آنان در سجده اند و رکوع نمی گزارند و گروهی در رکوعند و یارای ایستادن ندارند . گروهی ایستاده و صف ناگسسته و گروهی بی هیچ ملالت لب از تسبیح نابسته . نه خواب دارند و نه بیهوشی ، نه سستی گیرند و نه فراموشی ؛ و گروهی از آنان ایمان وحی اویند ، که کلام خدا را به پیامبرانش می رسانند و قضای الهی را بر مردمان می رانند ؛ و گروهی نگاهبانان بندگان اویند و دربانان جنان او ؛ و گروهی از آنان پایه های شان پایدار در زمین است و گردن هایشان برگزیده از آسمان برین . تنومندی و ستبری شان از حد برون است ، و دوش هایشان برای برداشتن عرش متناسب و موزون . دیده ها از هیبت برهم و پرها به خود فراهم . در پس حجاب عزت و پرده های قدرت مستور - و دست نامحرمان از ساحت قدس آنان دور - . نه برای پروردگار در وهم خود صورتی انگارند و نه صفت های او را چون صفت های آفریدگان پندارند .

در این عبارات امام علی (ع) فرشتگان را توصیف می کند و آنان را به چند دسته تقسیم می نماید ؛ از نکات مهمی که امام (ع) بر آن تأکید می کند ، آن است که فرشتگان هریک وظیفه و رسالت مشخصی دارند و ساختار وجودی آنان با وظیفه و مسئولیتشان هماهنگ است . آنان هرگز دچار توهم نمی شوند و چیزی را هتای خداوند قرار نمی دهند . به عبارت دیگر در توحید و یگانه دانستن خداوند ، هیچ گونه تزلزلی ندارند .

امام علی (ع) در این جملات از فرشته وحی ، فرشتگان ثبت اعمال انسان ، فرشتگان محافظ عرش الهی و فرشتگان دوزخ و بهشت یاد می کند .

در جای دیگر می فرماید :

﴿ ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَہُ لِإِسْكَانِ سَمَآوَاتِہِ وَ عِمَارَةِ الصُّفُوحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَكُوتِہِ
خَلْقاً بَدِيعاً مِنْ مَلَائِکَتِہِ وَ مَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِہَا وَ خَشَا بِهِمْ فَتَوَقَّ أَجْوَانِہَا
وَ بَیْنَ فِجَآوَاتِ تِلْكَ الْفُرُوجِ زَجَلُ الْمُسْبِحِیْنَ مِنْہُمْ فِی خِطَائِرِ الْقُدُسِ وَ
سُرَّاتِ الْحُجُبِ ۱﴾

سپس خدای سبحان برای جای دادن در آسمان ها و عمارت کردن برترین آسمان ، از ملکوت اعلا فرشتگانی آفرید ، آفریده های نوپدید . شکاف راه های گشاده آسمان ها را بدانها پر کرد و رخنه شکاف ها را به آنان بیاکند ؛ و میان شکاف ها بانگ تسبیح خوان . هاست در فردوس بلند رفعت ، و پس پرده های حجاب و سراپرده های مجد و عظمت ؛ و پس این لرزه ، و بانگی که کر کننده گوش هاست ، انوار جلال کبریاست که چشم ها نگریستن بدان نتوانند ، ناچار خیره بر جای مانند .

در این جمله امام (ع) می فرماید : خداوند این موجودات بدیع یعنی فرشتگان را آفرید که تمام صحنه های آسمان را پر کنند و فاصله میان جو را از آنها مالا مال و پر ساخت . صدای تسبیح آنها فاصله های کهکشان را پر کرده است .

حقیقت فرشتگان در قرآن کریم :

ملائکه موجوداتی هستند مخلوق خدا ، و واسطه های بین او و عالم مشهود که آنان را موکل بر امور عالم تکوین و تشریع کرده است . و بندگان محترمی هستند که هرگز از خدا را نافرمانی نمی کنند و به هر کاری مأمور شوند ، به نیکویی انجام می دهند .

خداوند در قرآن کریم در مورد آفرینش فرشتگان می فرماید :

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِکَہُ رُسُلًا أُولِیْ أَجْنِحَہٗ
مَثْنٰی وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ یَزِیْدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَآءُ إِنَّ اللّٰہَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
قَدِیْرٌ ۲﴾

ستایش مخصوص خداوندی است آفریننده آسمان ها و زمین که فرشتگان را رسولانی قرار داد دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه . او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید و او بر هر چیزی تواناست!

۱- نهج البلاغه ، ج ۹۱ ، ص ۷۸

۲- فاطر : ۱

ظاهر آیه اینست که همه فرشتگان ، رسول خدا بودند و هر کدام برای مأموریت خاصی فرستاده شدند . یک دسته مأمور الهامات قلبی در قلوب بندگان . گروهی مأمور دفع شیاطین . جمعی مأمور نزول بر انبیاء و ائمه اطهار و بعضی از اولیای خداوند . یک دسته مأمور عبادت ؛ طواف کعبه ، حرم های ائمه طاهرین ، حضور در محافل مؤمنین در حال نماز و دعا و ذکر و مجالس وعظ و بیان احکام و تلاوت قرآن و ...

ملائکه رحمت و ملائکه عذاب ، موکلین بهشت و جهنم ، مأموران انزال رحمت و عذاب و ... همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار.

معنی آیه این نیست که بعضی فرشتگان دو بال ، بعضی سه چهاربال دارند . بلکه ظاهراً مراد این است که به اشکال مختلف در می آیند . گاهی جبرئیل با ششصد بال بر پیغمبر نازل می شود و برخی اوقات به شکل "دحیه کلبی" وارد می شود . بعضی مفسرین گفته اند : چون نزول و صعود دارند احتیاج به بال دارند . در حالی که فرشتگان ، بدون بال نزول و صعود می کنند . چنانچه شیاطین هم برای گمراه کردن بشر به صورت های مختلف در می آیند .^۱

بال فرشتگان :

تعبیر اختلاف تعداد بال ، به دلیل اختلاف عوالمی است که فرشتگان در آن محیط عمل و فعالیت می کنند . در روایت است جبرئیل هزاران بال دارد . عدد مثنی و ثلاث و رباع به حسب تعدد عوالم و نوع آنها است . و به اقتضای هر عالم و موردی از بال مناسب آن استفاده می کند . بال در حقیقت به معنی نیرو و توان فرشتگان است که با توجه به حوزه مسئولیت آنان ، متفاوت است .^۲ کلمه "اجنحه" جمع "جناح" است، که در پرندگان به منزله دست انسان است و پرندگان به وسیله آن پرواز می کنند و به فضا می روند و برمی گردند و از جایی به جای دیگر نقل مکان می کنند . فرشتگان نیز مجهز به چیزی است که می توانند با آن کاری را بکنند که پرندگان آن کار را با بال خود انجام می دهند . قرآن کریم آن چیز را "جناح" (بال) نامیده است . این نامگذاری مستلزم آن

^۱ - اَطِيبُ الْبَيَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، ج ۱۱، ص: ۳

^۲ - روشن - ۸۱/۱۵

نیست که بگوییم ملائکه دو بال نظیر بال پرندگان دارند که پوشیده از پر است . همانطور که وقتی کلمه عرش ، کرسی ، لوح ، قلم و ... را در باره خدای تعالی اطلاق می‌کنیم ، نمی‌گوییم نظیر کرسی و لوح و قلم ماست . از لفظ جناح می‌فهمیم نتیجه‌ای را که پرندگان از بالهای خود می‌گیرند ، ملائکه هم آن نتیجه را می‌گیرند .^۱

بعید نیست منظور از بال و پر در اینجا قدرت جولان و توانایی بر فعالیت بوده باشد که بعضی از آنها نسبت به بعضی برتر و دارای توانایی بیشتری باشند . و لذا برای آنها سلسله مراتب در بال ها قائل شده که بعضی دارای چهار بال (مثنی - دو دو) و بعضی دارای شش بال و بعضی دارای هشت بالند .

گاهی این کلمه در فارسی یا در عربی به عنوان کنایه از وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانایی به کار می‌رود . مثلاً گفته می‌شود فلان کس بال و پرش سوخته شد کنایه از اینکه نیروی حرکت و توانایی از او سلب گردید . یا فلان کس را زیر بال و پر خود گرفت . یا انسان باید با دو بال علم و عمل پرواز کند . امثال این تعبیرات همگی بیانگر معنی کنایی این کلمه است . در موارد دیگر نیز تعبیراتی مانند "عرش" و "کرسی" و "لوح" و "قلم" دیده می‌شود که معمولاً توجه به مفاهیم معنوی آنها است نه جسم مادی آن . البته بدون قرینه نمی‌توان الفاظ قرآنی را بر غیر معانی ظاهری آنها حمل کرد ، اما در آنجا که پای قرائن روشن در کار است مشکلی ایجاد نمی‌شود .

در بعضی از روایات آمده است: "جبرئیل (پیک وحی خداوند) ششصد بال دارد ! و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام (ص) را ملاقات کرد ما بین زمین و آسمان را پر کرده بود!"

یا اینکه "خداوند فرشته‌ای دارد که ما بین نرمی گوش او تا چشمش به اندازه پانصد سال راه به وسیله پرنده‌ای (تیز پرواز) است!"

در نهج البلاغه هنگامی که سخن از عظمت فرشتگان پروردگار در میان است ، می‌فرماید:

« وَ مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَغْنَاهُمْ وَ

الخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ اُكْتَفَاهُمْ »

بعضی از فرشتگان چنان عظمت دارند که پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت است و گردنشان از آسمان برین برتر، ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته و شانه‌هایشان برای حمل عرش پروردگار متناسب است!

پیدا است که این گونه تعبیرات را بر جنبه‌های جسمانی مادی نمی‌توان حمل کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنها است. اصولاً از محیط جو زمین که خارج شویم در آنجا که هوا نیست بال کوچک تاثیری برای حرکت ندارد و مانند سایر اعضا است. از این گذشته فرشته‌ای که پاهای او در اعماق زمین و سر او از برترین آسمان بالاتر است نیازی به پرواز جسمانی ندارد!^۱ بال و پر آنها وسیله فعالیت و حرکت و قدرت است که قرائن فوق برای این هدف به قدر کافی گویا است. مسلماً منظور از آن قدرت پروردگار در ابعاد مختلف جهان می‌باشد.

در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است:

« إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَنْكِحُونَ وَإِنَّمَا يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ »^۲

فرشتگان نه غذا می‌خورند و نه آب می‌نوشند و نه ازدواج می‌کنند. آنها تنها با نسیم عرش زنده‌اند!

برخی مفسران گفته اند؛ منظور از اینکه خداوند هر چه بخواهد بر آفرینش خود می‌افزاید؛ اشاره به افزایش بال و پر فرشتگان است. برخی نیز گفته اند معنی وسیعی دارد که هم آن را شامل می‌شود و هم سایر افزایش‌هایی که در آفرینش موجودات صورت می‌گیرد؟

مطلق بودن جمله از یک سو و بعضی از روایات اسلامی که در تفسیر آیات فوق وارد شده از سوی دیگر نشان می‌دهد که معنی دوم مناسب‌تر است. پیامبر گرامی اسلام (ص) در تفسیر این جمله فرمود:

« هُوَ الْوَجْهَ الْحَسَنُ، وَ الصَّوْتُ الْحَسَنُ، وَ الشَّعْرُ الْحَسَنُ »

منظور صورت زیبا، و صدای زیبا، و موی زیبا است!

^۱ - تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۶۸

^۲ - بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۷۴

گزینش فرشتگان :

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾^۱

خداوند از فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، و همچنین از مردم خداوند شنوا و بیناست! خداوند از فرشتگان رسولانی همچون جبرئیل، و از انسانها فرستادگانی همچون پیامبران بزرگ الهی را بر می‌گزیند. همه فرشتگان الهی، رسولان او به سوی بشر نبودند، بلکه گروهی از آنها این مقام را داشتند.^۲ این آیه و آیه بعد دو حقیقت را بیان می‌کنند: یکی اینکه بر خدا واجب است رسولانی برای بشر قرار دهد. دیگر اینکه واجب است که این رسولان معصوم باشند. خدا را پیامبرانی از جنس بشر و رسولانی از ملک دارد. این رسالت بدون قید و شرط نیست، بلکه تحت نظام گزینش قرار دارد و کسی را که صالح برای این کار باشد، انتخاب می‌کند.^۳ اطیب البیان در مورد امر رسالت نوشته است: خداوند حکیم عادل، کسی را که لیاقت رسالت نداشته باشد اختیار نمی‌فرماید و شرایط رسالت عبارتند از:

۱- عصمت از همه معاصی و گناهان در تمام عمر و هم از خطا و اشتباه و سهو و نسیان.

۲- برتری نسبت به تمام امت در همه صفات اخلاقی و اعمال دینی.

۳- ارائه دلیل قطعی [معجزه] برای رسالت خود.

۴- نداشتن نقص جسمانی.

۵- نداشتن امراضی که موجب تنفر مردم شود.

۶- عالم به همه اموری که مردم در دین به آن نیازمندند، باشد.

۷- نسبش تا آدم ابوالبشر پاک باشد.^۴

^۱ - حج: ۷۵

^۲ - نمونه ۱۳/۱۳۹

^۳ - المیزان - ۴۳۹/۱۵

^۴ - اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۳۳۷

فرشتگان اطراف عرش :

﴿ وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ خَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾^۱

(در آن روز) فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند و با ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و در میان بندگان به حق داوری می شود و (سرانجام) گفته خواهد شد: «حمد مخصوص خدا پروردگار جهانیان است!»

«خافین» به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است . و «عرش» مقامی است که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می شود . فرامینی که با آن امر عالم را تدبیر می کند و «ملائکه» مجریان مشیت خدا و عاملان اوامر او هستند .

بعد از درهم پیچیده شدن آسمانها، ملائکه را می بینی که گرداگرد عرشند و پیرامون آن طواف می کنند تا اوامر صادره خداوند را اجرا کنند و نیز می بینی که سرگرم تسبیح خدا و حمد اوید.^۲

نزول ملائکه با نزول روح و فیض الهی از جانب پروردگار متعال بر هر کسی از بندگان مخصوص او و انبیاء مقربین همراه می شود ، تا بترسانند مردم را و از شرک نهی کنند و دیگران را به حقیقت توحید دعوت کرده ، از خلاف و انحراف بر حذر بدارند.

اشاره به وضع فرشتگان در اطراف عرش خداوند یا به خاطر این است که آمادگی آنها را برای اجرای اوامر الهی بیان کند و یا اشاره به حالت مشهود باطنی پر ارزشی است که برای خاصان و مقربان درگاه خداوند در آن روز حاصل می شود . گر چه این معانی با هم منافاتی ندارند . اما معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.^۳

و نیز می فرماید :

﴿ وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ﴾^۴

فرشتگان در اطراف آسمان قرار می گیرند (و برای انجام مأموریت ها آماده می شوند) و

^۱ - زمر : ۷۵

^۲ - المیزان ۲۵۲/۱۷

^۳ - نمونه ۵۵۸/۱۹

^۴ - الحاقه : ۱۷

آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می کنند!

آن روز هشت فرشته از بزرگترین فرشتگان خدا و شاید بزرگترین آنها به صورت مطلق، عرش خدا را بر بالای سر خود حمل می کنند. «فوقهم» را به دو صورت تفسیر کرده اند: یکی بالا از لحاظ مسافت و دیگر بالا از جهت مرتبت. پس این هشت فرشته، ارکان عرش را حمل می کنند و همراه آنان فرشتگان دیگری هستند که اطراف عرش را حمل می کنند. یا این که هشت فرشته بر دیگران ریاست دارند و از لحاظ مرتبه در فوق آنان قرار دارند. بدین گونه روایات حاکی از این که شماره آنان هشت است با روایات دیگری که تعداد آنان را بیش از این می داند، قابل جمع اند.

امام علی بن الحسین (ع) در مورد آفرینش عرش فرموده است: «آن را هشت رکن است، و بر هر رکن از آن چندان فرشته موکلند که تعداد آنان را کسی جز خدا نمی داند و شب و روز بدون سستی تسبیح خدا می گویند».^۱

البته اگر حاملان عرش هشت گروه باشند، ممکن است گروه هایی از فرشتگان و گروهی از انبیاء و اولیاء عهده دار این مهم گردند و به این ترتیب بخشی از تدبیر نظام آن روز را فرشتگان بر عهده گیرند و بخشی را انبیاء. اما همه این امور به فرمان خدا است. فرشتگان گرداگرد جهان را فرا می گیرند و بر بالای آن (بالا از نظر مقام) هشت فرشته حامل عرش خدایند.

این احتمال نیز وجود دارد که حاملان عرش خدا افرادی برتر و بالاتر از فرشتگان باشند. در این صورت با حدیث گذشته که حاملان عرش خدا را هشت نفر از انبیاء و اولیاء می شمرد، تطبیق می کند. بدون شک حوادث مربوط به قیامت و مسائل مربوط به حاملان عرش در آن روز چیزی نیست که به طور دقیق برای ما که ساکنان این جهان محدود و تاریک هستیم روشن باشد. آنچه می گوئیم شبحی است که از دور در پرتو آیات الهی می بینیم و گر نه حقیقت آن را باید رفت و از نزدیک مشاهده کرد!

نگرش مردم نسبت به فرشتگان :

انسان هیچ شناختی از جنسیت یا ساختمان وجودی و تناسب اندام فرشتگان با وظایفی که خداوند برای آنان مقرر کرده است ، ندارد . بنابراین هر نوع اظهار نظری در مورد فرشتگان که متکی بر وحی الهی نباشد ، ناصواب و غلط است . از جمله افکار نا صحیح نسبت به فرشتگان آن است که مردم آنان را از جنس زنان می شمارند . خداوند عزیز در این باره ، در چند آیه قرآن سخن می گوید .

زن بودن فرشتگان :

قرآن کریم در انتقاد از نوع نگرش مردم به فرشتگان ، ضمن بیان این مطلب که در دنیای غیر مادی جنسیت مفهومی ندارد ، به بیان نکته تربیتی دقیقی می پردازد و آن رعایت " انصاف " است . خداوند به مردم یاد آوری می کند که چگونه شما دختران را برای خود ناپسند می شمارید ، آنگاه ملائکه را دختران خدا می نامید .

﴿ أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ^۱﴾

آیا پروردگارتان فرزندان پسر را مخصوص شما ساخته، و خودش دخترانی از فرشتگان برگزیده است؟! شما سخن بزرگ (و بسیار زشتی) می گوئید!

نظر به اینکه مشرکین از دختر بسیار بدشان می آمد تا آنجا که اگر خبر تولد دختری به آنها می رسید ، صورتشان از شدت خشم ، سیاه می شد

﴿ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ^۲﴾

در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و به شدت خشمگین می گردد

آنان تولد دخترشان را بر اثر خجالت ، از مردم مخفی می کردند و یا او را زنده به گور می کردند

﴿ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَلَيْسَ لَهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ^۳﴾

^۱ - اسراء : ۳۰

^۲ - نحل : ۵۸

^۳ - نحل آیه ۵۹

به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد (و نمی‌داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می‌کنند!

ولی به پسر و لو از زنا باشد، بسیار علاقه‌مند بودند. سپس خداوند می‌فرماید: این انسان‌ها که تا این حد از دختر متنفر بودند، فرشتگان خدا را دختر می‌نامند، و آن را سخنی بسیار بیهوده. زیرا این سخن مستلزم امور کفر آمیز بسیاری، مانند جسم بودن خداوند محتاج بودن او، بی‌عدالتی او، شرک و اتهام دروغ است.

خداوند به مشرکین که ملائکه را دختران خدا می‌دانستند، فرمود:

﴿الْكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ^۱﴾

آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! (در حالی که بزعم شما دختران کم ارزش‌ترند!) در این صورت این تقسیمی ناعادلانه است!

خداوند کریم از قول یهود نقل می‌کند که آنان خود را فرزندان خدا می‌دانستند و می‌فرماید:

﴿نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ^۲﴾

یهود و نصاری گفتند: «ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.»

و در جای دیگر می‌فرماید: یهود عزیز و نصاری، حضرت عیسی (ع) را پسر خدا می‌دانستند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...^۳﴾

یهود گفتند: «عزیر پسر خداست!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می‌گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند؟!

آنان سخن [ناشایست] بزرگی می‌گویند: زیرا قرآن کریم می‌فرماید:

۱- خداوند متعال را از نسبت تولد منزّه دانسته و فرموده است:

^۱ - نجم : ۲۱-۲۲

^۲ - مائده : ۱۸

^۳ - توبه : ۳۰

□ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ □

او نمی‌زاید و زاییده نشده است

لازمه تولّد، جدا شدن از چیزی دیگر است و آن به معنی ملازم، مرکب بودن و اجزاء داشتن و توأم با احتیاج است. این معانی با واجب الوجود ثابت و قدیم بودن خداوند منافی خواهد بود.

۲- انتخاب و اختیار دختران از ملائکه، آنهم در جهان مادی دنیوی، امتیازی محسوب نمی‌شود و فائده‌ای ندارد، زیرا ملائکه قدرت زندگی در عالم مادی طبیعی ندارند و نمی‌توانند با کسی ارتباط برقرار کنند.

۳- ملائکه با علم لاهوت سنخیت و ارتباط ذاتی ندارند که بتوانند از فرزندان و دختران پروردگار متعال باشند.^۱

پس معنای آیه این است که وقتی خدای سبحان پروردگار شما باشد و پروردگار دیگری نداشته باشید. او اختیاردار هر چیزی است. آیا سزاوار است که بگوئید شما را بر خودش مقدم داشته و به شما پسر داده و برای خودش دختر قرار داده است؟! راستی حرف بزرگی می‌زنید که تبعات و آثار سوء آن بسیار بزرگ است.^۲

بدون شک فرزندان دختر همانند فرزندان پسر از مواهب الهی هستند و هیچگونه تفاوتی از نظر ارزش انسانی ندارند. اصولاً بقاء نسل بشر بدون هیچ یک از آنها امکان پذیر نیست و به همین دلیل تحقیر دختران که مخصوص جوامع جاهلی بوده و هست یک فکر خرافی است.

در این آیه، هدف قرآن این است آنها را با منطق خودشان محکوم سازد که شما چه افراد نادانی هستید برای پروردگارتان چیزی قائل می‌شوید که خود از آن عار دارید.^۳

□ وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ
سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ □^۴

^۱ - تفسیر روشن، ج ۱۲، ص: ۱۹۳

^۲ - المیزان / ۱۳ / ۱۳۴

^۳ - نمونه ۱۲۶/۱۲

^۴ - زخرف: ۱۹

آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند آیا شاهد
آفرینش آنها بوده اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و (از آن) بازخواست
خواهند شد!

گویی کافران می خواهند به [عظمت] خداوند سبحان خدشهای وارد کنند زیرا
فرشتگان را ضعیف می شارند ، زیرا تأنیث را سمبل ضعف به شمار می آوردند و
دختر بودن را به فرشتگان نسبت می دادند .^۱
در آیات دیگری می فرماید :

﴿ فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ
شَاهِدُونَ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَا تَذَكَّرُونَ ۲
(یا پیامبر) تو از این مشرکان (که فرشتگان خدا را دختران تصور میکنند)
پرس که آیا برای خدا ، دختران و برای آنان پسران است؟ یا آنکه ما،
فرشتگان را اناث خلق کردیم و آنان شاهد و ناظر آنها بودند . آگاه باشید
که اینان از دروغگویی و یاوه سرایی اینگونه سخنان را میگویند. که خدا
فرزندی برای خود اتخاذ نمود. مسلماً دروغ میگویند (و بر خدا نسبت دروغ
می دهند). آیا خدا دختران را بر پسران ترجیح داد؟ شما چگونه قضاوت
می کنید؟

به همین دلیل خداوند این نام گذاری را حرکتی کفر آمیز معرفی می کند .

﴿ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنْثَى ۳
کسانی که به آخرت ایمان ندارند ، فرشتگان را دختر (خدا) نامگذاری می کنند!

درخواست مردم از پیامبران :

عده ای از افراد بهانه جو برای اینکه شانه از زیر بار پذیرش دعوت پیامبران
خالی کنند به بهانه های مختلفی متوسل می شدند . خداوند عزیز می فرماید :
﴿ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ
مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا
زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً ۱

^۱ - تفسیر هدایت، ج ۶ ص: ۲۳۱

^۲ - صافات : ۱۳۹ - ۱۵۳

^۳ - نجم : ۲۷

و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه چشمه‌جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی ... یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد و نهرها در لابه‌لای آن جاری کنی ... یا قطعات (سنگهای) آسمان را - آن چنان که می‌پنداری - بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری ... یکی از درخواست های نا به جای آنان ، فرود آمدن فرشتگان به همراه پیامبران است . خداوند در پاسخ به درخواست غیر منطقی آنان می فرماید :

﴿ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ۝۲ ﴾

بگو: « (حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند و) با آرامش گام برمی‌داشتند. ما فرشته‌ای را به عنوان رسول، بر آنها می‌فرستادیم!» (چرا که رهنمای هر گروهی باید از جنس خودشان باشد)

"قبیل" گاه به معنی کفیل و ضامن تفسیر شده و گاه به معنی چیزی که در مقابل انسان و رو در روی او قرار دارد . بعضی نیز آن را جمع "قبیله" به معنی جماعت دانسته‌اند .

طبق معنی اول تفسیر آیه چنین می‌شود : تو باید خدا و فرشتگان را به عنوان ضامن صدق گفتارت بیاوری .

طبق معنی دوم چنین است: تو باید خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی .

و اما طبق معنی سوم مفهوم آیه چنین است تو باید خدا و فرشتگان را گروه، گروه نزد ما آوری!

این مفاهیم سه‌گانه با هم منافات و تضادی ندارند و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع شوند . زیرا استعمال لفظ واحد در بیش از یک معنی نزد علما ، مانعی ندارد .^۳

روایت شده که عتبه و شیبه پسران ربیعہ و ابو سفیان و نصر بن حارث و ابو جهل بن هشام و ... از سران قریش بعد از غروب ، کنار خانه کعبه جمع شدند و گفتند محمد (ص) را احضار می‌باید کرد تا با او مباحثه کنیم در آنچه دعوی

۱ - [سراء : ۹۰ - ۹۲]

۲ - [سراء : ۹۵]

۳ - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۸۳

می کند . پس شخصی را به طلب حضرت (ص) فرستاند حضرت به جهت طمع آن که دل های ایشان را به پذیرش ایمان نرم سازد اجابت فرموده حاضر شد و در میان بنشست . گفتند ای محمد (ص) تو را طلبیدیم تا نوعی کنیم که نزاع میان ما و تو برخیزد و الله که ما در عرب کسی را ندیده ایم که با قوم خود این همه درشتی کند که تو با ما می کنی آبا و اجداد ما را دشنام می دهی و ایشان را عیب می کنی و زبان به خدایان ما دراز کرده دشنام می دهی و مذمت می کنی و سنگ تفرقه میان الفت و جمعیت ما می اندازی و هیچ زشتی و درشتی نماند که با ما نکردی اگر برای مالست ما تو را غنی گردانیم که در عرب از تو غنی تری نباشد و گر ریاست می خواهی تو را این منصب بدهیم و اگر جنیان تو را زحمت می رسانند ما طبیبی حاذق بیاریم تا در علاج تو کوشد . حضرت جواب داد که این ها هیچ کدام نیست . حق تعالی مرا به شما فرستاده و کتابی به من داده که شما را به بهشت مژده دهم و از دوزخ بترسانم اگر سخن من قبول کنید در دنیا و آخرت مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدا میان من و شما حکمی کند . ایشان گفتند ای محمد (ص) تو میدانی که زمین ما تنگترین زمین هاست و کم آبترین جای ها . اگر تو در دعوی نبوت و رسالت صادقی ، دعا کن تا خدا این کوهها از میان بردارد و زمین فراخ شود و چشمه ها روان گرداند چنان که در شام و عراق است . و پدران ما را زنده گرداند از جمله قصی بن کلاب که او پیری صادق القول بوده تا احوال تو از او پرسیم ، اگر تو را راستگو داند ما همه به تو ایمان آریم و بدانیم که تو را نزد خدا تقرب بسیار است رسول (ص) فرمود که مرا به این امر فرموده اند بلکه مرا به رسالت فرستاده اند و قرآنی به من داده اند تا معجزه من باشد اگر در نبوت من شک دارید مثل این قرآن را بیارید و چون نمی توانید آورد پس البته من پیغمبر خدایم و شما به جهت فرط عناد و استکبار به من نمی گروید . گفتند اگر این آیات مذکوره را نمی نمایی . از خدا در خواه تا تو را بوستانی دهد از اشجار مثل انگور و خرما و سایر میوه ها و جوی های آب در میان آن بوستان روان گرداند و اگر این نیز نمی کنی از او در خواه تا تو را به گنج های زمین راه نماید و از درویشی خلاص شده ، غنی شوی . و اگر به این نیز اقدام نمی کنی ره از آسمان بر ما افکن تا هلاک شویم . یا خانه از زر برای

تو بسازد و تو در آن بنشین. رسول (ص) فرمود: اگر خدای من خواهد این کارها بکند چه او بر این قادر است و بیشتر از این یکی از ایشان گفت: ما به تو ایمان نیاریم تا خدا را با فرشتگان بما نیاری. بعد از آن گفتند که ما شنیده‌ایم این قرآن را آن که در یمامه است و رحمن نام دارد، به تو می‌آموزد و ما دست از تو نداریم تا تو را هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ برخواست و بیرون آمد.^۱

"عبد الله بن امیه" که پسر عموی آن حضرت بود نیز با او برخواست و با او روان شده و گفت ای محمد (ص) آنچه این قوم تو عرض کردند قبول نکردی و آنچه از تو درخواستند یکی را به فعل نیاوردی. به خدا که من به تو ایمان نیارم تا که نردبانی بنهی و به آسمان برآیی و من در تو نگرم و از آنجا نامه بیاری با جمعی از فرشتگان که بر آن گواهی دهند برای تو و با وجود مشاهده این گمان من چنان خواهد بود که هم تو را باور نکنم و هم تصدیق قول تو ننمایم. ابو جهل گفت: ای قوم محمد (ص) هیچ کدام از آنچه از او طلبیدیم بما ننمود و قبول نکرد و وی از این چه می‌گوید از شتم ما و الهه ما و از مذمت و نکوهیدن از بتان باز نخواهد ایستاد. به خدا که فردا چون بیاید و روی به کعبه آورد و مشغول نماز شود و به سجده رود سنگ گران بردارم و بر سر او زخم تا از جفای او باز رهم. رسول (ص) از این سخن بسیار دلتنگ شد. حق تعالی این آیه فرستاد.

این نوع درخواست های نا معقول، مربوط به عوالم فوق عالم طبیعت یعنی عالم لاهوت است که صد در صد از عالم ماده و طبیعت و از اختیار انسان کاملاً بیرون است.

همچنین عالم ملائکه از ملکوت و این عالم نیز بیرون از محیط طبیعی انسانها است.^۲

خداوند فرمود: اگر بنا شد ملائکه به زمین بیایند و با اهل زمین تماس بگیرند، باید به صورت بشری متصور شوند. چنانچه برای حضرت ابراهیم نازل شدند و بشارت اسحق و یعقوب را به او دادند و ساره همسر ابراهیم آنها را دید و با او

^۱ - تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص: ۲۰۵

^۲ - تفسیر روشن، ج ۱۲، ص: ۲۳

صحبت کردند . همچنین بر لوط وارد شدند و زن لوط آنها را دید و به قوم لوط خبر داد و آنها هم آمدند و اراده ناروایی در حق آنها کردند . لذا می فرماید : بگو اگر چنین بود که ملائکه در زمین به صورت بشری در آیند و با شما تماس بگیرند و با شما رفت و آمد کنند ، اگر اطمینان داشتند که شما ، آنها را تصدیق می کنید و رسالت آنها را می پذیرید و در مقام اذیت و آزار آنها بر نمی آئید ما آنان را نازل می کردیم .

﴿لَنَزِلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾

لکن چنین نیست شما نه آنها را تصدیق نمی کنید و رسالت آنها را نمی پذیرید و در مقام اذیت و آزار آنها بر نمی آئید .^۱

فرشته وحی تنها بر آن کسی نازل می شود که خداوند او را از میان مردم به مقام نبوت برگزیده است و او به دعوت و هدایت آنها قیام می کند .^۲ در این آیه خداوند به رسول خود دستور می دهد که به آنان بفرماید : عنایت الهی چنین تعلق گرفته که اهل زمین را هدایت فرماید و این صورت نمی گیرد مگر به وسیله وحی آسمانی . زیرا بشر از پیش خود هدایت نمی شود . انسانها هیچ گاه از وحی آسمانی بی نیاز نیستند ، پس باید فرشتهای به عنوان رسول به یک برخی از ایشان که همان انبیاء هستند نازل گردد . زیرا بشر در زندگی زمینی و مادی به هدایت الهی نیازمند است و آن هم جز به وسیله نزول وحی از آسمان ، امکان ندارد . حتی اگر عدهای از فرشتگان هم در زمین زندگی کنند و محکوم به زندگی مادی و زمینی شوند ، بر آنان نیز فرشتهای نازل می کردیم تا وحی ما را به ایشان برساند.

ضرورت وحی :

عنایت و نقطه اتکاء آیه شریفه به دو مطلب است . یکی اینکه زندگی بشر زمینی و مادی است و دوم اینکه هدایت که خدای تعالی آن را بر خود واجب کرده تنها از راه وحی آسمانی و به وسیله یکی از فرشتگان عملی است ، و راه دیگری ندارد .

^۱ - اطیب ۳۰۸/۸

^۲ - جوامع ۴۹۴/۳

این دو مطلب از مقدمات اساسی برهان نبوت عامه و اثبات آن است. برخی مفسران اصرار دارند که بگویند مقصود آیه آن است که رسول هر جنسی باید از همان جنس باشد. یعنی رسول آدمیان انسان و رسول فرشتگان، فرشته باشد، ولی این سخن صحیح نیست و معنای آن چندان با اهمیت نیست که نسبت به آن اصرار ورزیده‌اند. نکته‌ای که آیه کریمه به آن عنایت دارد همین است که زندگی بشر زمینی و مادی است و وحیی که از آسمان به ایشان می‌شود به وسیله فرشته‌ای آسمانی است و این وحی هر چند برای بشر است و لیکن همه افراد بشر قابلیت دریافت آن را ندارند. افراد بشر از نظر سعادت و شقاوت و کمال و نقص و پاکی و ناپاکی باطن مختلفند. و آن عده معدود همان رسولان خدا و انبیاء هستند

توضیح اینکه عنایت الهی اقتضاء دارد که خداوند هر نوع از انواع مخلوقات را به سوی کمال و سعادتش هدایت کند. انسان نیز که یکی از انواع مخلوقات است از این قاعده کلی و عمومی بی‌نیاز نیست. این را نیز می‌دانیم که سعادت و کمال بشر جز در زندگی اجتماعی صورت نمی‌گیرد انسان موجودی است که باید دسته جمعی زندگی کند و قوانین و سنت‌هایی که مایه سعادت دنیا و آخرتش باشد در ظرف اجتماعیش جریان یابد. از آنجا که زندگی این نوع از مخلوقات، زندگی شعوری است. ناگزیر باید علاوه بر عقل و تمیز میان خیر و شر، مجهز به وسائل بیشتری برای پذیرفتن قانون و سنت باشد، زیرا اگر به غیر عقل چیز دیگری که مایه هدایت او باشد نمی‌داشت به سعادت مطلوبش نمی‌رسید، آری مایه اختلاف او همین عقل او است. عقلی که خود مایه اختلاف است چگونه رفع اختلاف می‌کند. پس ناگزیر باید به یک شعور دیگری هم مجهز باشد تا با آن شعور، معارف و قوانین برطرف کننده اختلاف و ضامن سعادت و کمالش را که خداوند به سویش می‌فرستد، درک نماید آن شعور، شعاع وحی است که به نبی و پیغمبر داده می‌شود.

و این برهان عقلی برهانی کاملی است که از کلام خود خدای تعالی استفاده می‌شود.^۱

^۱ - ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص: ۲۸۶

در آیه مورد بحث ، علاوه بر برهان گذشته ، نکته دیگری نیز وجود دارد و چنین می‌رساند که القاء وحی به سوی بشر حتماً باید به وسیله فرستادن فرشته از آسمان صورت گیرد. آنچه مانع پذیرفتن دعوت رسول خدا (ص) می‌شود آن است که پنداشته‌اند که رسالت بشر از ناحیه خدا محال است . در این پندار خود خطا کرده‌اند . زیرا مقتضای زندگی زمینی از یک سو و عنایت خدای تعالی نسبت به هدایت بندگان از سوی دیگر اقتضاء می‌کند که خداوند فرستاده‌ای از جنس فرشتگان به سوی افرادی از بشر گسیل بدارد و پیام‌های خود را به وسیله آن فرشته به آن افراد بشر برساند . و این به حدی اجتناب‌ناپذیر و لازم است که حتی اگر ساکنان زمین فرشتگان هم بودند باز خدای تعالی به افرادی از آنان که رسول خدا بودند فرشتگانی از آسمان می‌فرستاد تا وحی او را به ایشان ابلاغ نماید. چون ملائکه واسطه‌های هر نوع برکت آسمانی اند . ناگزیر نزول دین بر بشر هم به وسیله ایشان صورت می‌گیرد . پس مشرکین از رسالت یک فرد برجسته وحشت و تعجب نداشته‌اند ، بلکه آنان فرشته را الهه و مورد پرستش می‌دانستند . آیه شریفه در پی آن است که توهم مشرکین را برطرف کند و به آنها بفهماند که ملائکه ، معبود نیستند بلکه بنده خدای سبحان اند.

نکته دوم اینکه رسالت ملائکه عمومی است و در حقیقت ملائکه به عموم انسان‌ها نازل شده است ، اما تلقی و گرفتن وحی مخصوص به یک فرد از ایشان است و اگر دیگران از آن محرومند به خاطر قصوری است که در خود ایشان است، و گرنه فیض خدای سبحان عمومی است . زیرا فرمود: " وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا "

همگونی رهبر با مردم :

خداوند عزیز می‌فرماید :

﴿ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ اللَّهُ الرَّسُولُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ۗ ﴾^۱

و هنگامی که آیه‌ای برای آنها بیاید، می‌گویند: «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه

همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود!» خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد!

از کلمه "ارض" در آیه سوره اسراء، چنین استفاده می‌کند که طبیعت زندگی مادی در روی زمین طبیعت نیاز به وجود پیامبر است و بدون آن زندگی هرگز سامان نمی‌پذیرد. بعلاوه این کلمه اشاره لطیفی به مسئله جاذبه زمین است، چرا که راه رفتن توام با آرامش و اطمینان بدون وجود آن امکان‌پذیر نیست.^۱ یعنی همواره رهبر باید از جنس پیروانش باشد انسان برای انسانها و فرشته برای فرشتگان.

دلیل این همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است، زیرا از یک سو مهمترین بخش تبلیغی یک رهبر، تبلیغ عملی یعنی الگو و اسوه بودن او است. و این در صورتی ممکن است که دارای همان غرائز و احساسات و همان ساختمان جسمی و روحی باشد و گرنه پاکی فرشته‌ای که شهوت جنسی، نیاز به مسکن و لباس و غذا و سایر غرائز انسانی در او موجود نیست. هیچگاه نمی‌تواند سرمشقی برای انسانها باشد. اما هنگامی که رهبری همچون علی (ع) بگوید:

«إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لَتَأْتِيَ أَمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ»^۲

من نفس خود را با پرهیزگاری می‌پرورانم تا در روزی که پر بیم‌ترین روزهاست، در امام آمدن تواند و بر کرانه‌های لغزشگاه پایدار ماند.

در چنین حالتی می‌تواند الگو و اسوه باشند. از سوی دیگر رهبر باید همه دردها، نیازها، و خواسته‌های پیروان خود را به خوبی درک کند تا برای درمان و پاسخگویی به آن آماده باشد. به همین دلیل پیامبران از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند.

راه رفتن با اطمینان فرشتگان، در میان مفسران مورد بحث واقع شده و تفسیرهای متعددی برای آن گفته‌اند: بعضی آن را اشاره به گفتار عرب جاهلی دانسته‌اند که می‌گفتند ما در این جزیره ساکن بودیم و زندگی آرامی داشتیم، محمد آمد آرامش ما را بر هم زد. قرآن می‌گوید حتی اگر فرشتگانی در زمین

^۱ - المیزان ۲۸۶/۱۳-۲۸۸

^۲ - بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۴/ نهج البلاغه، نامه ۲۵، ص ۳۱۷

بودند و چنین آرامش کاذبی را که مدعی هستند داشتند ما پیامبری از جنس خودشان بر آنها می‌فرستادیم.

بعضی دیگر آن را به معنی "اطمینان به دنیا و لذات آن و کناره‌گیری از هر گونه آئین و مذهب" تفسیر کرده‌اند

بعضی نیز آن را به معنی "سکونت و توطن" در زمین گرفته‌اند. ولی این احتمال قوی به نظر می‌رسد که منظور آن است که حتی اگر فرشتگان در زمین زندگی می‌کردند و زندگی آرام و خالی از تصادم و خصومت و کشمکش داشتند، باز هم نیاز به وجود رهبری از جنس خود پیدا می‌کردند. چرا که ارسال پیامبران تنها برای پایان دادن به ناآرامی‌ها و ایجاد آرامش در زندگی مادی نیست بلکه همه اینها مقدمه‌ای است برای پیمودن راه تکامل و پرورش در زمینه‌های معنوی و انسانی و این نیاز به رهبر الهی دارد.^۱

قرآن کریم در خواست عده‌ای دیگری را این چنین بیان می‌کند:

﴿ فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَّهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴾^۲

(اگر راست می‌گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده یا اینکه چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده‌اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟!)

می‌گویند فرعونیان عقیده داشتند که رؤسا باید دستبند و گردن‌بند طلا زینت خود کنند. لذا از اینکه موسی چنین زینت‌آلاتی همراه نداشت و به جای آن لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود اظهار تعجب می‌کردند. در نظر بسیاری از مردم معیار سنجش شخصیت افراد به میزان طلا و نوع زینت‌آلات آنهاست. اما پیامبران الهی با کناره‌گیری از این مسائل مخصوصاً می‌خواستند این ارزش‌های کاذب و دروغین را ابطال کنند و ارزش‌های اصیل انسانی یعنی علم و تقوی و پاکی را جانشین آن سازند. چرا که تا نظام ارزشی یک جامعه اصلاح نشود آن جامعه هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید. این بهانه فرعون درست شبیه بهانه‌ای بود از قول مشرکان مکه نقل شده که می‌گفتند چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان مکه و طائف نازل نشده است؟! بهانه دوم همان بهانه معروفی است که بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح

^۱ - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۹۳

^۲ - زخرف: ۵۳

می کردند و می گفتند : چرا او انسان است و فرشته نیست؟ و گاه می گفتند : اگر انسان است لا اقل چرا فرشته ای همراه او نیامد . در حالی که رسولان مبعوث به انسانها باید از جنس خود آنها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آنها را لمس کنند، و به آن پاسخ گویند و بتوانند از جنبه عملی الگو و اسوه ای برای آنها باشند .^۱

بعضی گفته اند: در آن زمان وقتی می خواستند شخصی را بزرگ کنند و احترام نمایند او را با خلخال و النگو و طوقی از طلا می پوشانیدند و فرعون مطلب را بر آنان مشتبّه ساخت . سیادت و بزرگی از جانب خدا را به سیادت و بزرگی از جانب مردم قیاس کرد و گفت: اگر موسی رسول از جانب خدا و نایب اوست ، پس چرا او را از جانب خدا با خلخال ها و النگوهای طلا نپوشانیده اند تا علامت سیادت و بزرگی اش باشد .^۲

ملائکه و قتی صورت ملکی دارند که دیده نمی شود و اگر به صورت بشری بیایند که نمی توان به ملک بودن آنها پی برد. اگر موسی به همدست و کمک احتیاج داشت که خداوند هارون را همدست او قرار داده بود .^۳ پس این امور بهانه ای برای عدم پذیرش دعوت حق بود .

﴿ وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴾^۴

و هر گاه بخواهیم به جای شما در زمین فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند!

این آیه را به دو صورت تفسیر کرده اند :

یکی آنکه اگر می خواستیم شما را از بین می بردیم و به جای شما ملائکه می فرستادیم که روی زمین عبادت کنند و جای گزین شما شوند.
دیگر آنکه اگر می خواستیم شما بنی آدم را ملائکه قرار می دادیم و ماهیت شما را دگرگون می کردیم .

آیه شریفه می فرماید که خدای تعالی می تواند انسان را آن چنان تزکیه کند و باطنش را از لوث گناهان پاک سازد که باطنش باطن ملائکه گردد و ظاهرش

^۱ - نمونه ، ج ۲۱ ، ص ۸۷

^۲ - بیان السعاده ، ج ۱۳ ، ص ۱۰۱

^۳ - اطیب البیان ، ج ۱۲ ، ص ۳۲

^۴ - زخرف : ۶۰

ظاهر انسان باشد و با سایر انسانها روی زمین زندگی کند. خودش از انسانی دیگر متولد شود و انسانی دیگر از او متولد گردد. و اموری که ملائکه انجام می دهند از او نیز ظهور یابد. و این کار انقلاب ماهیت نیست، بلکه نوعی تکامل وجودی است که خدای تعالی انسانی را از حدی از کمال به حدی بالاتر از آن می برد و امکان و ثبوتش در جای خود ثابت و مسلم شده است.^۱

یعنی فرشتگانی در زمین قرار می دهیم که جانشین شما باشند

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾

فرشتگانی که سر بر فرمان حق دارند و جز اطاعت و بندگی او کاری را نمی شناسند. جمعی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه برگزیده اند که بر طبق آن مفهوم آیه چنین است: "اگر ما بخواهیم فرزندان شما را فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین شما در زمین گردند." بنا بر این تعجب نکنید که مسیح بدون پدر متولد گردد خداوند حتی قادر است فرشته را که نوع جداگانه ای است از انسان بیافریند. از آنجا که تولد فرشته از انسان چندان مناسب به نظر نمی رسد بعضی از مفسران بزرگ آن را به تولد فرشته صفتان تفسیر کرده اند و گفته اند منظور این است تعجب نکنید بنده ای همچون مسیح قدرت بر زنده کردن مردگان و شفای بیماران به فرمان خدا داشته باشد و در عین حال عده ای مخلص و مطیع فرمان او باشد. خدا می تواند از فرزندان شما کسانی را بیافریند که تمام خلق و خوی فرشتگان را داشته باشند. ولی تفسیر اول از همه با ظاهر آیه سازگارتر است و این تفسیرها بعید به نظر می رسد.^۲

ابلاغ وحی:

یکی از مأموریت های مهم خداوند به فرشتگان، ابلاغ وحی به پیامبران است. بر اساس آیات قرآن این وظیفه بر عهده "جبرئیل" است. که قرآن از او به عنوان "روح الامین"^۳، "رسول کریم"^۴ و "شدید القوی"^۵ یاد کرده است.

^۱ - ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص: ۱۷۶

^۲ - نمونه ۹۹/۲۱

^۳ - شعراء: ۱۹۳

^۴ - تکویر: ۱۹

^۵ - نجم: ۵

نزول وحی بر پیامبر اسلام (ص) غالباً به وسیله جبرئیل صورت می گرفت .
 حارث بن هشام از پیامبر (ص) پرسید ، وحی چگونه یبر شما نازل می شود ؟
 حضرت فرمود : گاهی صدایی مانند صدای جرس به گوش من می رسد .
 وحیی که به این صورت بر من نازل می شد ، بسیار سنگین و دشوار بود ؛
 سپس این صداها قطع می شد و آنچه را جبرائیل می گفت ؛ فرا می گرفتم .
 گاهی جبرئیل به صورتی مردی بر من نازل می شد و با من سخن می گفت و
 من گفته های او را از حفظ می کردم .

لازم به یادآوری است که پیامبر قبل از بعثت ایامی را از مردم کناره گیری می
 کرد و به سیر در آفاق و انفس می پرداخت . در آن زمان زمینه رویاهای صادقانه
 برای آن حضرت (ص) فراهم آمد و سرانجام منجر به نبوت او شد . در یکی از
 این گوشه گیری ها ، جبرئیل بر او نازل شد و پیام الهی را بر وی خواند . در
 این رویداد مهم که نقطه عطف تاریخ بشری است ، جبرئیل آیات آغازین سوره
 علق را به پیامبر (ص) ابلاغ فرمود و به این وسیله نزول قرآن ، آغاز شد .

فرشته وحی :

﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾^۱

فرشتگان را با روح (الهی) بفرمانش بر هر کس از بندگان بخواند نازل می کند .
 خدا فرشتگان را یکی پس از دیگری، تأیید شده به وسیله روح فرومی فرستد .
 روح آن فرشته بزرگی است که خدا به وسیله او فرستادگان خویش را تأیید
 می کند و در شب قدر همراه با فرشتگان دیگر به زمین می آید .^۲ برخی گفته اند
 : «روح کلمه حیات و زندگی است که خداوند سبحانه و تعالی به اشیاء القا
 می کند و خواست و مشیئت او را می پذیرند و القاء و فرو فرستادن آن را به
 پیامبر خویش وحی شمرده و فرموده است :

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا﴾^۳

همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را بفرمان خود

^۱ - نحل : ۲

^۲ - تفسیر هدایت، ج ۶، ص : ۲۱

^۳ - شوری : ۵۲

وحی کردیم .

پس وحی به معنی کلام و سخن پوشیده است و فهماندن آن از راه ایماء و اشاره صورت می گیرد .

در اینکه منظور از "روح" در این آیه چیست؟ مفسران گفتگوی بسیار کرده اند . ظاهر این است که منظور از آن ، وحی و قرآن و نبوت است که مایه حیات و زندگی انسان ها است . بعضی از مفسران، وحی ، قرآن و نبوت را جدا کرده اند . ولی ظاهر این است که همه به یک حقیقت باز می گردد . به هر حال "روح" جنبه معنوی دارد و اشاره به هر چیزی است که مایه حیات دل ها و سبب تربیت نفوس و هدایت عقل ها می گردد . همانگونه که فرموده است :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لَا تُخِيبُكُمْ ۝۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به چیزی فرا می خواند که مایه حیات و زندگی شما است .
و نیز می فرماید :

﴿ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۝۲﴾

او روح را به فرمانش بر هر کس از بندگان که بخواهد القا می کند .

﴿ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ۝۳﴾

این گونه روحی را به فرمان خود بر تو وحی فرستادیم تو پیش از آن، از کتاب و ایمان آگاه نبودی !

روشن است که "روح" در این آیات به معنی "قرآن" و "محتوای وحی" و "فرمان نبوت" است .

گرچه روح در سایر آیات قرآن به معانی دیگری نیز آمده است ذکر این نکته نیز لازم است جمله "بر هر کس از بندگان بخواهد" ، هرگز به این معنی نیست که موهبت وحی و نبوت بی حساب و کتاب است . زیرا "مشیت" الهی هرگز از "حکمت" او جدا نیست و به مقتضای حکیم بودنش این موهبت را در محل شایسته لایق قرار می دهد .

خداوند می فرماید :

۱- انفال : ۲۴

۲- غافر : ۱۵

۳- شوری : ۵۲

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱

خداوند می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد^۱

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که اگر نخستین فرمان الهی به پیامبران ، انذار و بیم دادن است به خاطر این است که برای بیدار کردن یک قوم گمراه و آلوده به شرک و فساد هیچ چیز مؤثرتر از اندازی بیدار کننده، آگاه کننده و حرکت آفرین نیست .

درست است که انسان هم طالب سود و هم در پی دفع زیان است . ولی تجربه نشان داده که تشویق در افراد صالح اثر می‌گذارد و اثر تهدید در افراد آلوده ، بیشتر است . برای آغاز نبوت باید انذارهای کوبنده در راس برنامه باشد.

حقیقت روح چیست؟

حقیقت روح را می‌توان به طور اجمال از آیات کریمه قرآن استفاده نمود خداوند می‌فرماید :

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا»^۲

روزی که ملائکه و روح به صف می‌ایستند

و نیز می‌فرماید :

«تَخْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ»^۳

ملائکه و روح به سویش بالا می‌روند

و از آیات دیگر به دست می‌آید که روح، حقیقت و موجود مستقلی است که دارای حیات و علم و قدرت است . قائم به موجودی دیگری نیست قرآن کریم از سوی دیگر روح را امر پروردگار معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»

سپس امر پروردگار را در آیه

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ

مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»^۴

^۱ - انعام : ۱۲۴

^۲ - نبا : ۳۸

^۳ - معارج : ۴

^۴ - یس : ۸۲ - ۸۳

فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود! پس منزّه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست اوست.

معرفی نموده و می‌رساند که امر خدا همان کلمه ایجادی است که خدای سبحان هر چیزی را با آن ایجاد می‌فرماید. به عبارت دیگر: امر خدا همان وجودی است که به اشیاء افاضه می‌فرماید از این جهت که مستند به خدای تعالی است و آمیخته با ماده و زمان و مکان نیست.، هم چنان که در آیه

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾^۱

و فرمان ما یک امر بیش نیست، همچون یک چشم بر هم زدن! به مجرد بودن از ماده و زمان و مکان اشاره دارد. زیرا تعبیر مذکور در جایی گفته می‌شود که تدریج ر کار نباشد یعنی مادی و محکوم به حرکت مادی نباشد. پس معلوم شد که روح، کلمه حیات است که خدای سبحان آن را در اشیاء به کار می‌برد و آنها را به مشیت خود زنده می‌کند و به همین جهت آن را در آیه

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾^۲

همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم.

وحی نامیده است. معنای القای کلمه خدای متعال (کلمه حیات) به قلب رسول خدا (ص) این است که روح را به سویش وحی کند. چون که تنزیل ملائکه با مصاحبت و همراهی روح عبارتست از القای آن در قلب پیامبر تا قلب وی با داشتن آن روح آماده گرفتن معارف الهی گردد. تنزیل ملائکه به سبب روح نیز به همین معنا است، چون کلمه خدای تعالی که همان کلمه حیات باشد در ملائکه اثر گذاشته و آنان را مانند انسان ها زنده می‌کند.

فرشتگان را به وحی یا به قرآن که سبب حیات قلوبست و انسان بدون آن در حکم مرده است، یا به آن چیزی که در دین قایم مقام روح در بدن است که احکام حلال و حرام باشد، نازل می‌سازد. برخی گفته اند: مراد از روح جبرئیل است یعنی ملائکه با جبرئیل فرود می‌آیند و برخی گفته اند: هیچ

^۱ - قمر: ۵۰

^۲ - شوری: ۵۲

ملکی فرود نیاید مگر که روح با او و رقیب بر او باشد.^۱ خدای تعالی ملائکه را با روح یعنی با وحی به فرمان و حکم خود بر هر که خواهد از بندگان خود نازل کند. و چون وحی ربانی باعث حیات قلب است، اطلاق به وحی می کنند و آنچه در حدیث آمده که مراد از روح کتاب و نبوت است مؤید این تفسیر خواهد بود.^۲

خدا فرشتگان را با روح نازل می کند، یا این که ملائکه به سبب روح و توسط او نازل می شوند. بر اساس معنای اول آن کسانی که ملائکه بر آنان نازل می شوند از پیامبران خاصند و طبق معنای دوم همه پیامبران.^۳

و ممکن است که مقصود از روح چیزی باشد که دل ها به وسیله آن زنده می شوند یا این که تشبیه شده باشد بر روحی که بدن ها به وسیله آن زنده می شوند، یا وجه دیگر این که مقصود از روح نبوت باشد، که حیات هر چیزی بر آن بستگی دارد، بنابراین معنای آیه چنین می شود: فرشتگان عالم امر خدا، روح را بر هر کسی که خدا بخواهد نازل می کند.^۴

در سوره قدر می فرماید:

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا يَأْتِي رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾^۵

در شب قدر فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند. منظور از "روح" در این آیه شریفه همان "روح الامین"، بزرگ فرشتگان است.

البته "روح" معانی مختلفی دارد که در هر مورد به تناسب قرائن موجود ممکن است مفهوم خاصی ببخشد. روح انسان، روح به معنی قرآن، و روح به معنی روح القدس و به معنی فرشته وحی همه از معانی روح است که در آیات دیگر قرآن به آنها اشاره شده است.

یکی دیگر از وظایفی که قرآن کریم برای فرشتگان بیان کرده است، مژده رسانی و اعلام خبرهای لطیف و شیرین از طرف خداوند است.

^۱ - تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص: ۱۷۶

^۲ - تفسیر شریف لاهیجی، ج ۲، ص: ۶۹۵

^۳ - ترجمه تفسیر بیان السعاده، ج ۸، ص: ۹۰

^۴ - اطیب ۸۲/۸

^۵ - قدر- ۳

پیام بشارت :

قرآن کریم ، یکی از مأموریت های فرشتگان را ابلاغ بشارت و مژده خداوند به پیامبران و مؤمنان بیان کرده است که دارای اقسام و اشکال مختلفی است . تعدادی از آیات بشارت قرآن ، مسائل عمومی مانند نزول باران و نعمت های الهی ، فرود آمدن فرشتگان وحی و ارسال پیامبران برای هدایت بشر است . اما در برخی آیات سخن از فرود آمدن فرشتگان برای ابلاغ مژده است . این نوع از بشارت ها ، عبارتند از :

۱ - بشارت تولد حضرت یحیی :

قرآن کریم می فرماید :

﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱
و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: «خدا تو را به» یحیی «بشارت می دهد (کسی) که کلمه خدا [مسیح] را تصدیق می کند و رهبر خواهد بود و از هوس های سرکش برکنار و پیامبری از صالحان است.»^۲

۲ - بشارت تولد حضرت عیسی :

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾^۳
(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [وجود با عظمتی] از طرف خودش بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود و از مقربان (الهی) است.

ماجرای یحیی و عیسی :

یحیی (ع) شش ماه از عیسی (ع) بزرگتر بود . زمانی که عیسی مبعوث شد ، یحیی نبوت او را تصدیق کرد . این امر سبب پیشرفت کار عیسی شد ، زیرا

^۱ - آل عمران ، ۳۹

^۲ - بشارت تولد یحیی ، در آیه ۷ سوره مریم نیز آمده است .

^۳ - آل عمران : ۴۵

مردم یحیی را راستگو و زاهد می‌دانستند . وقتی «هیرودیا» حاکم روم ، یحیی را به زندان انداخت ، عیسی (ع) فرمان داد که همه رویدادهای بیرون زندان را به اطلاع یحیی برسانند .

آیات سوره مریم نشان می‌دهد که میان یحیی و عیسی تشابه کاملی وجود دارد . در مورد حضرت یحیی ، لفظ «سید» که به معنی پیشوایی است ، به کار رفته است . یعنی رهبر خواهد بود و پیروانی خواهد داشت . «حضور» به معنی بسیار پارسا است و کسی که خود را از هواهای نفس باز دارد و آن صیغه مبالغه است، بعضی از مفسران آن را «ترک کننده ازدواج» معنی کرده‌اند و با لفظ «نبیا» بر پیامبری یحیی تصریح شده است.^۱

ملائکه زکریا را در حالی که در محراب عبادت مشغول به نماز و در حال قیام بود ، ندا کردند که : خداوند تو را بشارت می‌دهد به فرزندی که نام او یحیی است و تصدیق می‌کند کلمه الله یعنی عیسی را و آقا (پیشوا) و حضور است . زن نمی‌گیرد و پیغمبری از صالحان است .

بعضی گفتند منادی جبرئیل بود لکن ظاهر آیه جمع است یعنی که جماعتی از ملائکه برای بشارت آمدند . از کلمه ندا استفاده می‌شود که بشارت ملائکه ، الهام به قلب نبوده است بلکه به صورت آشکار بوده است و حضرت زکریا آنان را دید و با اوسخن گفتند . همانند نزول ملائکه بر حضرت ابراهیم و لوط . شاید علت تعبیر به نداء ، برای این بوده که در حال نماز و متوجه خدا بوده و به آنها توجه نداشته است . پس نماز در جمیع شرایع بوده و قیام هم داشته است . بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از ملائکه همان جبرئیل است و اگر یک ملک را ملائکه خوانده از باب تعظیم آن یک ملک بوده است . همچنان که خود ما در گفتگوهای خود می‌گوئیم : فلانی خیلی جاها رفته و سیاحت‌ها کرده ، کشتی‌ها سوار شده است . یا می‌گوئیم : مردم در باره فلانی چنین و چنان می‌گویند با اینکه همه مردم نگفته‌اند و تنها یک نفر گفته و از این قبیل تعبیرها معمول است . بعضی دیگر گفته‌اند: در داستانی که آیه مورد بحث حکایتش می‌کند، یعنی در ندا دادن مریم ، فرشتگان دیگری همراه جبرئیل بوده‌اند . ولی آنچه بعد از تدبر در آیات راجع به ملائکه به دست می‌آید، این

است که ملائکه همه در یک ردیف و یک مقام نیستند، بین آنان از نظر قرب به خدای تعالی تقدّم و تأخّر هست، آنکه متأخر است تابع محض اوامر متقدم است، و افعال و گفتار او همانند اعمال و گفتار فرد برتر او است،^۱

برای کسی که به سنّ کهولت رسیده، بشارت بزرگی است. بعضی گفته اند: زکریا صد و سی سال داشته و زن او هم عاقر [نازا] بوده و حیض هم نمی شده بلکه یائسه و در سن هشتاد سالگی بوده است.

از آیه استفاده می شود که این اسم را احدی قبل از او نداشته است. ملائکه دلالت بر نوع یا گروهی از فرشتگان دارد که با هم و یا در مراتب پیوسته به هم و هماهنگ باشند، مانند هماهنگی قوای ذهنی و ادراکی و ... برای اظهار یا انجام اراده شخص.

پس ندا کردند او را گروهی از ملائکه یا خواند او را جبرئیل که از جنس ملائکه مقربین است^۲

در حالی که قوای روحی و بدنی زکریا در جهت عبادت خدا بوده است. و در حریم و محراب از خود رهیده و به خدا پیوسته بود، ندای فرشتگان به او رسید این بشارت زکریا را تکان داد. دریافت این ندا در آن حالات روحی، چهره زکریا را باز و شاداب و امیدوار کرد. نام «یحیی» نمایاننده اوصاف و مختصات روحی و خلقی بی سابقه او بود. عیسی مسیح نسخه کامل تری از انعکاس های روحی و توارثی بود. لفظ «یحیی» با «عیسی» که به معنی زنده شده و زنده کننده به مسح است، با اشتراکی که ریشه لغات عبری و عربی با هم دارد، مانند نام رمزی «حی بن یقظان»^۳، زنده زاده بیدار و آگاه، همان آگاه و هشیاری است که پیوسته رو به زندگی و کمال می رود. اوصاف خاصی که نمودار حرکت حیاتی و ذهنی و خلقی و رسالت او می باشد^۴

بشارت فرزند مخصوص در سنین کهولت، یکی از شادی آفرین ترین خبرهایی است که روح و جان دیگری به کالبد آنان می بخشد.

^۱ - المیزان، ج ۳، ص ۲۹۹

^۲ - لاهیجی، ج ۱، ص ۳۲۰

^۳ - توضیح در آخر کتاب

^۴ - پرتوی از قرآن، ج ۵، ص: ۱۲۰

۴ - بشارت تولد اسحاق :

وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ
جَاءَ بِعِجْلٍ خَنِيذٍ^۱

فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد.

فَلَمَّا رَأَى أَنِ يُدَيِّهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا
تَخَفْ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ^۲

(اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند، کار) آنها را زشت شمرد و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم!»

وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ^۳

و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید پس او را بشارت به اسحاق و بعد از او یعقوب دادیم.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ^۴

گفت: «ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیر زنم، و این شوهرم پیر مردی است؟! این راستی چیز عجیبی است!»

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ
حَمِيدٌ مَجِيدٌ^۵

گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب میکنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است چرا که او ستوده و والا است!»^۶

در سوره حجر^۷ می‌فرماید: همین فرشتگان، مأموریت داشتند که عذاب را بر قوم لوط نازل کنند.

بنابر این گاهی فرشتگان هم زمان برای انجام دو مأموریت متفاوت بر پیامبران ظاهر می‌شدند.

۱ - هود : ۶۹

۲ - هود : ۷۰

۳ - هود : ۷۱

۴ - هود : ۷۲

۵ - هود : ۷۳

۶ - بشارت به اسحاق در آیه ۱۱۲ سوره صافات، آیه ۲۸ سوره ذاریات و سوره حجر، آیه ۲۸ نیز آمده است.

۷ - آیات ۵۱ تا ۷۷

۴ - بشارت تولد اسماعیل :

در سوره صافات خداوند می فرماید ، حضرت ابراهیم از ما درخواست فرزندى صالح کرد و ما هم او را به چنین فرزندى [اسماعیل] وعده دادیم
ظاهر آیه از آمدن فرشته حکایت نمى کند و فقط اجابت درخواست فرزند را بیان مى کند .

﴿ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ۝۱۵ ﴾

پروردگارا! به من از صالحان [فرزندان صالح] ببخش! « ما او [ابراهیم] را به نوجوانى بردبار و صبور بشارت دادیم!

۵ - آزمون حضرت داود :

﴿ وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ۝۲ ﴾

آیا داستان شاکیان هنگامى که از محراب (داوود) بالا رفتند به تو رسیده است؟!
﴿ إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَغْضَانَا عَلَى بَغْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۝۳ ﴾
در آن هنگام که (بى مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد گفتند:
«نترس، دو نفر شاکى هستیم که یکى از ما بر دیگری ستم کرده اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!
﴿ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِىَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۝۴ ﴾

این برادر من است و او نود و نه میش دارد و من یکى بیش ندارم اما او اصرار مى کند که: این یکى را هم به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است!
﴿ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَغْضُهُمْ عَلَى بَغْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ ۝۵ ﴾
(داوود) گفت: «مسئماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش

۱ - صافات : ۱۰۰ - ۱۰۱

۲ - ص : ۲۱

۳ - ص : ۲۲

۴ - ص : ۲۳

۵ - ص : ۲۴

هایش، بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند اما عده آنان کم است!» داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده‌ایم. از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.

با اینکه "داود" محافظین و مراقبین فراوانی در اطراف خود داشت، طرفین نزاع از غیر راه معمولی از دیوار محراب و قصر او بالا رفتند، و ناگهان در برابر او ظاهر گشتند و ناگهان بر داود وارد شدند (بی‌آنکه اجازه‌ای گرفته باشند و یا اطلاع قبلی بدهند) لذا داود از مشاهده آنها وحشت کرده زیرا فکر می‌کرد قصد سوء در باره او دارند. آنها فوری وحشت او را از بین بردند و "گفتند: نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری تعدی کرده" و برای دادرسی نزد تو آمدیم. داود پیش از آنکه گفتار طرف مقابل را بشنود- چنان که ظاهر آیات قرآن است- رو به شاکی کرد و "گفت: مسلما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش بر تو ستم روا داشته است." و سپس ادامه می‌دهد: کسانی که در معاشرت و دوستی حق دیگران را به طور کامل رعایت کنند و کمترین تعدی بر دوستان خود روا ندارند، کمند. ا کسانی می‌توانند حق دوستان و آشنایان را به طور کاملاً عادلانه ادا کنند که از سرمایه ایمان و عمل صالح بهره کافی داشته باشند. طرفین نزاع با شنیدن این سخن قانع شدند، و مجلس داود را ترک گفتند.

ولی داود به فکر فرو رفت و می‌دانست قضاوت عادلانه‌ای کرده است. زیرا اگر طرف دعوا ادعای شاکی را قبول نداشت، حتما اعتراض می‌کرد پس سکوت او بهترین دلیل بر صحت ادعای شاکی است. با این حال آداب مجلس قضا ایجاب می‌کند داود در قضاوت خود عجله نمی‌کرد، بلکه از طرف مقابل نیز سؤال می‌کرد، سپس داوری می‌کرد. لذا از کار خود پشیمان شد و گمان کرد که ما او را با این جریان آزموده‌ایم، در مقام استغفار بر آمد و از درگاه پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.

یکی از فلسفه‌های این نوع آزمون، تقویت مبانی علمی پیامبران و تقویت روحیه دقت و احساس مسئولیت بیشتر در مورد مسائل جاری زندگی آنان است و نشان می‌دهد که خداوند پیوسته پیامبرانش را زیر نظر دارد.

۶ - بشارت پیروزی رزمندگان مجاهد ،

بدون تردید یکی از مصادیق بارز امدادهای غیبی و بشارت خداوند به انسان های مؤمن و مجاهد ، یاری آنان به وسیله فرشتگان است . درباره این مژده خداوند و نوع کمک فرشتگان ، قرآن کریم می فرماید :

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِآلِفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدَفِينَ ۱ ﴾

(به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان کمک می خواستید و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می آیند، یاری می کنم.

برای هزار ملک مردفین ، دو تفسیر شده است . یکی آنکه هزار ملک دیگر ردیف این هزار نازل شدند، دیگر آنکه همین هزار ردیف یک دیگر بودند و تفسیر دوم بهتر است . مشرکین آنان را نمی دیدند تا مسلمانان در نظر اندک نباشند ولی مسلمانان آنها را می دیدند تا قوت قلب پیدا کنند و در جهاد ، جدیت کنند .

با اینکه یک فرشته برای کمک کافی بود ، چنانچه شهر لوط را روی بال خود قرارداد و وارونه کرد ، خداوند چند هزار فرشته فرستاد تا موجب قوت قلب کامل مسلمانان شود .^۲

﴿ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ۳ ﴾

در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می آیند، یاری کند؟!»
﴿ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۴ ﴾

آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد!

۱ - انفال : ۹

۲ - اطيیب البیان ، ۸۳/۶

۳ - آل عمران : ۱۲۴

۴ - آل عمران : ۱۲۵

در مورد اختلاف در تعداد فرشتگان یاری دهنده و اینکه این یاری در کدام جنگ اتفاق افتاده است ، نظرات مختلفی توسط مفسرین بیان شده است که با هم مرور می کنیم .

آیه راجع به جنگ « بدر » است که رسول خدا (ص) به مسلمانان قول داد: سه هزار ملک از جانب خدا در این میدان حاضر شده و شما را یاری خواهند کرد. این وعده در اثر استغاثه مؤمنان بود که از هر حیث احساس ناتوانی می کردند . در آیه دیگر آمده است : من شما را با ی که هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند، یاری می کنم .

از مفهوم این دو آیه ، معلوم می شود آن هزار ملک دو هزار نفر دیگر را در ردیف و پشت سر خود داشتند که مجموعاً سه هزار باشند و مضمون هر دو آیه یکی است.^۱

نوع کمک ملائکه :

در این که کمک فرشتگان چگونه بوده و آیا در جنگ شرکت کرده اند یا نه ؟ اختلاف نظر وجود دارد ، برخی از مفسرین گفته اند :

از آیات دیگر و اخبار متواتر، روشن می شود که ملائکه صورت جسمانی دارند ، جنگ می کنند ، نزول و هبوط و عروج دارند . مثل ملائکه ای که در بشارت اسحق ، بر حضرت ابراهیم (ع) و در هلاک کردن قوم لوط بر حضرت لوط (ع) و در امتحان بر داود (ع) نازل شدند . هاروت و ماروت هم از این قبیل فرشتگان بودند که در زمان حضرت سلیمان نازل شدند . از کلمه "منزلین" به قرینه آیه بعد که می فرماید "مسومین" استفاده می شود که این سه هزار ملک در جنگ بدر مشاهده نمی شدند . فقط مردم می دیدند که سر و دست مشرکین جدا می شود ولی قاتل آنها دیده نمی شد . ه

در اینجا سؤالی مطرح می شود که آیا کشته شدن مشرکان توسط فرشتگان ، این خلاف عدل نیست؟

در جواب گفته اند : خیر ، زیرا ملائکه کسانی را می کشتند که می دانستند که آنها نه خود قابل هدایت هستند و نه در نسل آنها مؤمنی بوجود می آید.

چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام هم در جنگ ها به این مطلب تأکید دارند . و همچنین ابی عبد الله علیه السلام در کربلا . بعلاوه اینها عضو فاسدی بودند که به سائر اعضاء سرایت می کردند و مانع تشرف آنان به اسلام می شدند و در پی آن بودند که اسلام را در هم کوبند.^۱

در داستان همراهی خضر با حضرت موسی (ع) یکی از موارد آزمایش موسی (ع) ، کشتن کودکی بود^۲ که در تعبیر آن فرمود : او فرد شروری بود ، در حالی که پدر و مادر صالحی داشت و خداوند نمی خواست که او در آرامش معنوی والدین اخلاص ایجاد کند . این نگرش از جانب خدا به او داده شده بود و اذن خدا بر قتل او جاری شده بود .

در جنگ بدر نیز فرشتگان بر اساس تأویل افراد را می کشتند . نکته مهم دیگر اینکه بالاخره در جنگ و درگیری عده ای کشته خواهند شد و این از سنت های خداوند است . و کشته شدن افراد نباید بهانه سر باز زدن از میدان دفاع از حق شود .

در آیه شریفه ترغیب و وعده های آمیخته با نکوهش بر اظهار ناتوانی و مرعوب شدن در مقابل قدرت دشمن است . . اینکه امداد خداوند ، کمک به مال و نیرو است . این آیه بشارت می دهد که مؤمنان نباید در برابر دشمن اظهار عجز و ناتوانی کنند ، زیرا خداوند ، آنان را یاری می کند .

منظور از عدد ملائکه ، نیروهای غیبی و پنهانی است که موجب امداد و بروز قوای مرموز انسان است و شاید متناسب با تعداد افراد مؤمن و پایداری است که در جنگ بدر و احد با دشمن درگیر شدند. علت اختلاف آنان به حسب اختلاف نیروی ایمان است که بعضی مانند «پیغمبر اکرم» دارای نیروی بیشتر و برای بعضی کمتر باشد. به هر حال نیروهای امداد کننده، برای مردم مؤمن و دارای هدف و پایدار، رخ می نماید و در روح و چهره و جوارح و دست و بازو و پای آنان ثبات ایجاد می کند .

عده ای گفته اند :

این وعده امداد غیبی، در محیط و شرائط کارزار احد است که بیشتر مسلمانان

^۱ - اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۳۴

^۲ - سوره کهف : ۸۱-۸۰

دچار ترس و ناتوانی شده بودند و خود را در میان تجهیزات کامل و یورش بی سابقه قریش و تحریک و همدستی یهودیان و دسائس و تبلیغات منافقان یافتند، همه نگران و سرگشته شدند. ظاهراً آیات پس از یادآوری یاری خدا و پیروزی در بدر باشد که سپاه مجهز قریش ناگهان سر رسیدند و مسلمانان که تعدادشان اندک بود و برای جنگ آماده نبودند، نگران و آشفته شدند، این آیه خبر از موقعیت و اطمینان امدادی بود که آن حضرت داد و اکنون که سپاه قریش با ساز و برگ و افراد بیشتر به مدینه یورش آورده‌اند، همان را یادآوری می‌کند. و می‌فرماید: آیا برای همیشه شما را کفایت نمی‌کند که پروردگار، شما را با سه هزار فرشته امداد کند. چون عده رزمندگان با ایمان بدر در حدود سیصد تن بودند، با شرایط خاصی برای هر نفر، ده برابر نیروی امدادی قرار داد.

سوره انفال، از امداد هزار فرشته خبر می‌دهد و می‌فرماید: آن گاه که استغاثه نمودید و به رب خود پناه بردید و از او خواستید، او اجابت کرد این آیه ملائکه امدادی را به صفت منزلین (نازل شدگان) و آیه سوره انفال به مردفین (در ردیف هم و پی در پی آورنده)، یاد کرده است. گویا این هزار ملائکه پیشتازان و طلعه‌هایی بودند. منزلین، زمینه استعداد و آمادگی نفوس و فرشتگان برای نزول را بیان می‌کند و نویدی است به رسول اکرم (ص) برای فرود آمدن گروهی از فرشتگان برای جبران ضعف و ناتوانی مؤمنان.^۱

در نبرد احزاب نیز فرمود:

﴿إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾^۲

ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)

صفات فرشتگان یاری دهنده:

خداوند عزیز، سه هزار (فرشتگان جنگ بدر) به منزلین، پنجهزار فرشته جنگ احد به مسومین و هزار فرشته سوره انفال با مردفین توصیف کرده است و این نکته قابل تأمل است. جمع مهاجران و انصاری که در میدان احد حضور داشتند،

^۱ - پرتوی از قرآن، ج ۵، ص: ۳۱۵

^۲ - توبه: ۲۶

حدود هفتصد نفر بودند . جمعی از آنان از نظر توان رزمی ناتوان و برخی سست ایمان ، دودل ، گروهی مشغول به کارهای امدادی مثل آوردن آب ، درمان زخمی ها و کارهای خدماتی بودند . بنا بر این رزم آوران با ایمان و پایدار بیش از پانصد نفر نبودند . وعده نیروی امدادی به آنان مانند وعده بدر، ده برابر است با این شرایط روحی و نظامی، پایداری و ثبات قدم، تسلط بر اندیشه و انگیزه ها و کشش های خلاف ایمان و نفوذ وابستگی ها، سر رسیدن ناگهانی دشمن و کثرت آنها که وجود مجاهدان را تکان می دهد و آنان را از اتکاء به وسایل عادی نا امید می کرد، در این حالت و شرایط روحی ، ایمان و قدرت معنوی و ربوبی برای آنان خیلی مهم است.

فرشتگانی نشان دهنده و نمایاننده قدرت خود و نشانگذاران در قلوب و چهره ها، یا دارای نشان و یا رها شده از مبادی خود و تنزل یافته توصیف شده اند .

این فرشتگان مخصوص ، کارشان بشارت به وسیله اطمینان قلب به مؤمنان هاببر و با تقواست . شاید هم اشاره به نیروهایی اعماق وجود انسان باشد . شرط یاری آنان ، ایمان ، تقوا ، صبر و برخورد سریع با مقاومت دشمن است . که ظهور آن در گسترش هستی و بینش درونی است که موجب ثبات و پایداری قلب و جوارح می شود . گمان نرود که فرشتگان با آمدن در صف مؤمنان و شمشیر زدن ، دشمن را از حرکت باز می دارند و دست و پای او را می بندند و نباید گمان رود که پیروزی نهایی به وسیله آنها به دست می آید . زیرا این نگرش، شرک و اتکاء به غیر خدا و موجب شکست می باشد . ظهور عنایت خداوند عزیز قاهر و مسلط بر همه علل و قوانین ، با حکمت و سنن همراه است . مأموریت فرشتگان این است که بینش رزمندگان را باز کنند و آینده جهاد و شهادت را به آنان نشان دهند . چهره های ترسناک و گرفته از دشمنی ، گشوده می شود و به قلب ها اطمینان و ثبات می بخشد و این بینش و آینده نگری و ثبات و اطمینان قلب ، از هر قدرت عددی و سلاهی نیرومندتر است .^۱

در جنگ احد ، مردم به دلیل مخالفت با فرمان رسول خدا (ص) و رها کردن شکاف کوه برای جمع آوری غنائم ، از یاری فرشتگان محروم شدند. خداوند با یان کلمه "فور" به معنای "سرعت" نشان می دهد که اگر دشمنان در همین ساعت به سوی شما بازگردند، خداوند همزمان با آمدن آنها شما را به وسیله فرشتگان یاری خواهد کرد، و منظور این است که اگر مقاومت کنید خداوند در یاری کردن شما شتاب خواهد کرد^۱.

چون در عالم ملکوت محدودیت کم است ، اقتدار ، تسلط ، نفوذ و تحرک در آنجا بیشتر خواهد شد، قوت و نیرو در عالم ملکوت خالص تر و بی مانع تر بوده و حدود و قیود در آنجا کمتر است

موجود در طبقه برتر و مرتبه عالی ، همیشه مسلط و نافذ به مرتبه سافل و پایین است.

تصور این که اگر ملائکه در محیط ما فرود آیند و عملی را انجام بدهند، باید به وسائل و اسباب مادی انجام باشد ، بسیار ضعیف است . مانند اینکه در میدان کارزار سوار اسب شوند، شمشیر به دست بگیرند، و با دشمن تن به تن بجنگند ، زره و نیزه داشته باشند، و در صفوف مسلمانان حاضر باشند و دیده شوند.

آنچه در قرآن کریم و از جانب خداوند متعال ذکر شده است ، یقینی و قاطع است ، گرچه فهم و رسیدن به حقیقت مطلب برای ما دشوار است. در مورد شیوه نیرو دادن ملائکه ، انواع مختلفی می توان تصور کرد . مانند القاء شجاعت و دلیری در قلوب مسلمانان ، بر طرف کردن رعب و خوف از آنان ، القاء وحشت و تزلزل و اضطراب در دل کفار به شکلی که نتوانند اراده قاطع خود اعمال کنند . و در میدان کارزار، در فکر و عمل و تصمیم جدی باشند . رسول اکرم (ص) برای تسکین اضطراب و رعب مسلمین وعده سه برابر لشگر کفار داده بود . در این آیه خداوند متعال وعده داد که با قیود صبر ، تقوی ، حمله فوری و هیجان آمیز به دشمن، پنجهزار فرشته به کمک آنان بیایند و هیچگونه ناراحتی فکری برای مسلمین پیدا نشود.

خداوند مسلمانان را در چشم و قلب دشمن چند برابر و با عظمت نشان داد و کفار در چشم و قلب مسلمانان ، حقیر و ناچیز شدند .
 علامه طباطبایی می نویسد :

این آیات منحصر به جنگ بدر است و در باره جنگ احد ، از آیات قرآن نمی توان استفاده کرد که ملائکه سپاه اسلام را یاری کرده باشند، اما آیات دیگری بر نزول ملائکه در احزاب و حنین ، وجود دارند . مانند آیه:

﴿ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ ... وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا ﴾^۱

خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیت) هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شده سپس پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید!

که در باره جنگ حنین است . آیه مورد بحث بر یک وعده عمومی در باره همه جنگ ها دلالت نمی کند . همچنین نزول سه هزار ملک در روز بدر منافاتی با آیه سوره انفال ندارد، زیرا کلمه "مردفین" به معنای پشت سر هم است، و آیه چنین معنا می دهد که با چند هزار ملک که هر هزارش دنبال هزاری دیگر باشد مدد خواهیم کرد .^۲

در آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که خداوند سه هزار فرشته برای یاری شما فروفرستد؟» و فرشتگان در کنار شما ایستادند، ولی این بدان معنی نیست که آنان به جای شما جنگیدند . فرود آمدن ایشان پس از تحقق یافتن دو امر بود . اولاً: آنان زمانی فرود آمدند که شما به همه واجبات جنگ عمل کردید . به سبب سرعت حمله گری دشمن ، فرصتی برای شما باقی نماند . آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزگاری کنید، و آنان (- مشرکان) از خشم بر سر شما آیند، خداوند با پنج هزار فرشته نشاگذار شما را یاری کند . یعنی فرشتگانی که دشمن را می کشند و نشانه ای در او باقی می گذارند . ثانیاً:

^۱ - توبه : ۲۵

^۲ - المیزان ، ۱۱/۴

مهم ترین خدمت فرشتگان به شما ، بازگرداندن اعتماد نفس و اطمینان یافتن قلب های شما به پیروزی بود.

خدا این مژده را به شما داد که دل های شما آرام گیرد. اما پیروزی حقیقی از طرف خدا است نه از فرشتگان . و خدا توانایی دارد که به هزار و یک سبب پیروزی را فراهم آورد ، ولی آن را جز برای کسانی که شایسته آن باشند ، فرو نمی فرستد. و پیروزی جز از نزد خدای توانای حکیم نیست.

خدا عزیز است، یعنی توانا است و توانایی خود را به خدمت می گیرد، و حکیم است، یعنی بیهوده و بدون آن که افراد شایسته باشند ، به یاری کسی بر نمی خیزد .

اهداف سوق الجیشی در نبرد :

هدف های سوق الجیشی جنگ سه چیز است: از بین بردن قدرت نظامی دشمن ، فروکوفتن روحیه معنوی او، دور کردن موقت او . آینده آن نیز وابسته به فرمان خدا است.

یکی از امدادهای الهی آن بود که رابطه بخشی از کسانی را که کفر ورزیده اند (از دیگران) قطع کند و آنان را از میان ببرد و قدرت لشگری آنان را از کار بیندازد . یا آنان را بشکند تا نومید و شکست خورده بازگردند و آرزوی بازگشت نیرو در آینده از ایشان سلب شود.

هیچ کاری به دست تو نیست . اینکه خداوند توبه ایشان را بپذیرد یا عذابشان دهد . زیرا آنان ستمگرند . شر آنان را از تو دور می کند، و این که خدا در آینده با ایشان چه خواهد کرد ، امری دیگر است و سزاوار امت نیست که درباره آن بحث و جستجو کند . البته اگر توبه کنند خدا ایشان را خواهد بخشید یا آنان را از راهی دیگر جز شکست در جنگ مورد مؤاخذة و مجازات قرار خواهد داد . ظلم آتشی است که به جان صاحب آن خواهد افتاد، خواه نیروی اجتماعی برای تعجیل سرکوب کردن ستمگر فراهم شده باشد یا نه.

پیامبر خدا (ص) به لشکر مشرکان که هزار نفر بود نگاه کرد و سپس به اصحابش که سیصد و اندی بیش نبودند نگریست ، رو به قبله آورد و دستانش را به سوی آسمان بلند کرده عرض داشت: خداوندا! وعده ای را که به من

داده‌ای تحقق بخش، پروردگارا! اگر این گروه مؤمنان نابود شوند پرستش تو از زمین برچیده خواهد شد. آن قدر به این استغاثه ادامه داد تا عبا از دوشش بر زمین افتاد. خداوند هم به شما کمک کرد و دعای شما را پذیرفت.

شما از پروردگارتان یاری خواستید و تضرع و زاری کردید، یاری شما به وسیله ملائک، مژده پیروزی و آرامش و اطمینان برای شما و محکم کردن دل های شماست.

یاری به وسیله ملائکه و اسباب دیگر جز از ناحیه خداوند نیست. اوست که هر که را بخواهد چه تعداد آنها کم چه زیاد باشد، یاری می‌کند.^۱

تطبیق آیات این سوره با آیات سوره "آل عمران" این معنا را افاده می‌کند که منظور از نزول هزار ملائکه ردیف شده نزول هزار نفر از ملائکه است که عده دیگری را در پی دارند، بنا بر این هزار ملائکه ردیف شده با سه هزار ملائکه نازل شده منطبق می‌شود و به همین بیان فساد این کلام ظاهر می‌گردد که گفته‌اند: منظور از مردف بودن ملائکه این است که هزار نفر از ملائکه در پی هزار نفر دیگر باشد، چون اگر اینطور معنا کنیم لازمه‌اش این می‌شود که با هر یک نفر از ایشان یک نفر دیگر باشد و در نتیجه عده ملائکه دو هزار می‌شود. بیان انحصار حقیقت یاری در خدای تعالی است، و اینکه اگر پیشرفت و غلبه به کثرت نفرات و داشتن نیرو و شوکت بود، مشرکین بر مسلمانان غلبه پیدا می‌کردند، زیرا هم عده‌شان بیشتر بود و هم مجهزتر از مسلمین بودند و می‌فرماید: به عزت خود ایشان را یاری داده و به حکمتش یاریش را به این شکل و به این صورت اعمال کرده است.

پس این آیات به قسمت های حساسی از جنگ بدر و نعمت های گوناگونی که خداوند در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان کرد اشاره می‌کند. تا حس اطاعت و شکرگزاری آنها را برانگیزد و راه را به سوی پیروزی ها و پیشرفت های آینده در برابر آنها بگشاید. نخست به یاری فرشتگان اشاره کرده می‌گوید: "به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت وحشت و اضطراب که از کثرت نفرات دشمن و فزونی تجهیزات جنگی آنها برای شما پیش آمده بود به خدا پناه بردید و دست حاجت به سوی او دراز کردید و از وی تقاضای کمک نمودید.

جنگ فرشتگان ؟

در میان مفسران در این زمینه گفتگوی بسیار شده است، بعضی معتقدند که فرشتگان رسماً وارد صحنه نبرد شدند و با سلاح های مخصوص به خود به لشکر دشمن حمله کردند و عده‌ای از آنها را به خاک افکندند، پاره‌ای از روایات را نیز در این زمینه نقل کرده‌اند ولی قرائنی در دست است که نشان می‌دهد نظر گروه دوم که می‌گویند فرشتگان تنها برای دلگرمی و تقویت روحیه مؤمنان نازل شدند، به واقع نزدیکتر است.

زیرا اولاً: در آیه فوق خواندیم که می‌فرمود: اینها تمام برای اطمینان قلب شما بوده است که با احساس این پشت گرمی بهتر مبارزه کنید نه اینکه آنها اقدام به جنگ کرده باشند. ثانیاً: اگر بنا شود فرشتگان، شجاعانه سربازان دشمن را به خاک افکنده باشند چه فضیلتی برای مجاهدین بدر باقی خواهد ماند که اینهمه در روایات از آنها سخن به میان آمده است^۱.

ثالثاً: تعداد مقتولین بدر ۷۰ نفر بودند که تعداد زیادی از آنها با شمشیر علی (ع) و تعدادی به دست جنگجویان اسلام به خاک افتادند و غالباً قاتلین آنها در تاریخ به نام ذکر شده‌اند، پس فرشتگان چه کسی را به خاک انداختند.

خداوند پس از بیان نعمت دلگرمی و آرامش درونی، دومین نعمت خود را به مؤمنان یادآور می‌شود و می‌گوید^۲ به خاطر بیاورید هنگامی را که خواب سبکی شما را فرو گرفت که مایه آرامش و امنیت روح و جسم شما گردید. خواب همچون پرده‌ای بر آنها افکنده شد و آنها را پوشاند. نعاس خواب و سبک و آرام بخش، شاید اشاره به این است که در عین استراحت آن چنان خواب عمیقی بر شما مسلط نشد که دشمن بتواند از موقعیت استفاده کرده و بر شما شبیخون بزند و به این ترتیب مسلمانان در آن شب پر اضطراب، از این نعمت بزرگی که فردای آن روز در میدان مبارزه به آنها کمک فراوانی کرد بهره گرفتند.

سومین موهبتی را که در آن میدان به شما ارزانی داشت این بود^۳ که آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد، تا به وسیله آن شما را پاک و پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد. این پلیدی ممکن است وسوسه‌های

^۱ - تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۰۵

شیطانی یا پلیدی جسمانی بر اثر جنابت بعضی در آن شب و یا هر دو باشد . در هر حال این آب حیاتبخش که در گودال های اطراف بدر جمع شده بود ، در حالی که دشمن چاه ها را در اختیار گرفته بود و مسلمانان نیاز شدیدی برای شستشو و رفع عطش به آن داشتند همه این پلیدی ها را شست و با خود برد .

به علاوه " خدا می خواست با این نعمت دل های شما را محکم دارد . و نیز می خواست در آن شنزار که پای شما فرو می رفت و لغزنده بود ، به وسیله ریزش باران گام های شما را محکم کند . این احتمال نیز وجود دارد که مراد از تثبیت اقدام تقویت روحیه و افزودن میزان پایداری و استقامت آنها در پرتو این نعمت باشد و یا اشاره به هر دو قسمت بوده باشد .

از نعمت های دیگر پروردگار به مجاهدان جنگ بدر، ترس و وحشتی بود که در دل دشمنان افکند و روحیه آنها را سخت متزلزل ساخت در این باره می فرماید : به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی فرستاد، من با شما هستم و شما افراد با ایمان را تقویت کنید و ثابت قدم بدارید . فرمود : به زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنم و این راستی عجیب بود که ارتش نیرومند قریش در برابر سپاه کوچک مسلمانان، آن چنان روحیه خود را باخته بود که جمعی از درگیر شدن با مسلمانان بسیار وحشت داشتند، گاه پیش خود فکر می کردند اینها افراد عادی نیستند بعضی هم گفتند مرگ را بر شترهای خویش حمل کرده و از یثرب (مدینه) برایتان سوغات آورده اند شک نیست که این رعب افکنی در دل دشمن که از عوامل مؤثر پیروزی بود بدون حساب نبود، پایداری مسلمانان، نماز جماعت ، شعارهای گرم و داغشان ، اظهار وفاداری مؤمنان راستین ، سخنان پر شور " سعد بن معاذ " که به عنوان نمایندگی از طرف انصار به پیامبر (ص) عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد ای رسول خدا ما به تو ایمان آورده ایم و به نبوت تو گواهی داده ایم که هر چه می گویی از طرف خدا است، هر دستوری را می خواهی بده و از اموال ما هر چه می خواهی بگیر، به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی که دریا فرو رویم ، اطاعت خواهیم کرد . ما آرزو داریم خداوند به ما توفیق دهد خدمتی کنیم که مایه روشنی چشم تو شود . آری اینگونه سخنان در میان دوست و دشمن